

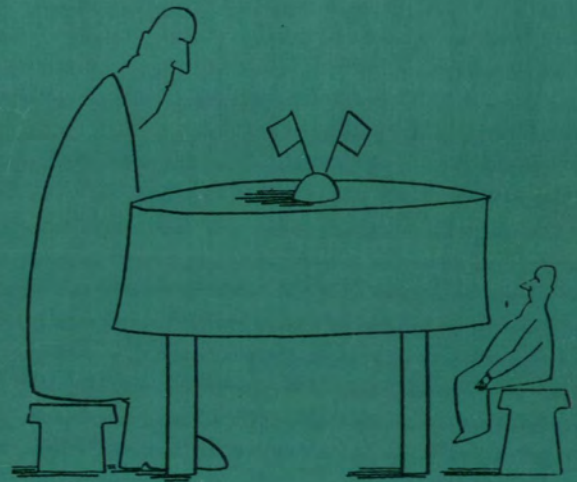
راه آزادی

۲۲
تیرماه ۱۳۳۱

نشریه سیاسی - اجتماعی - فرهنگی

* سمتگیری اقتصادی جمهوری
اسلامی:
از چاهی به چاه دیگر

* نمایندگان مجلس چهارم
متولیانی که با حرمت امامزاده
معامله می کنند!



کنفرانس ریو و سر باز کردن زخمی کهنه

اسناد منتشر نشده در باره کودتای

۲۸ مرداد ۱۳۳۲

پیرامون نقش رهبری حزب توده ایران

در این شماره میخوانید:

صفحه	عنوان
۳	* سمتگیری اقتصادی جمهوری اسلامی: از چاهی به چاه دیگر
۴	* نمایندگان مجلس چهارم متولیان که با حرمت امامزاده معامله می کنند!
۶	* کنفرانس ریو و سر باز کردن زخمی کهنه
۸	* دمکراسی، تمامیت ارضی و مسأله اقلیت ها در ایران (۲)
۱۰	* مشارکت در بحث مسأله ملی (۳)
۱۶	* مطلب از این قرار است!
۱۸	* تب خند
۱۹	* نگاهی به تجارب و چشم اندازهای توسعه (۲)
۲۳	* در لابلای مطبوعات ایران
۲۴	* در محافل سیاسی
۲۶	* اسناد منتشر نشده در باره کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پیرامون نقش رهبری حزب توده ایران
۳۲	* آقای بوش، بمب و دیکتاتور بغداد
۳۲	* واشینگتن و سروری بر جهان

تسلیت

در آخرین ساعات انتشار راه آزادی، خبر تکان دهنده مرگ یکی از بهترین رفقایمان، بهمن الموتی، قلب همه ما را بدر آورد.
رفیق عزیزمان بهمن، ماهها بود که در بیمارستان بستری بود و چشم های نگران همه رفقایش، با بیصبری انتظار بهبود حالش را می کشیدند. با کمال تأسف، این انتظار، با واقعه دردناک و تکان دهنده مرگ وی به پایان رسید و همه را در ماتم فقدان رفیقی فرو برد که همه از صمیم قلب دوستش می داشتند.
هیئت تحریریه و کارکنان نشریه راه آزادی، این حادثه تلخ را به خانواده محترم الموتی، به دوستان وی و نیز به همه اعضاء و هواداران حزب دمکراتیک مردم ایران تسلیت می گویند و برای همه آنان شکیبایی تحمل غم بزرگ فقدان این رفیق از دست رفته را آرزو می کنند.

RAHE AZADI

Nº: 22

Juli 1992

راه آزادی

نشریه حزب دمکراتیک مردم ایران

بهاء: معادل ۱۲۰ ریال

با ما به آدرس زیر مکاتبه کنید:

MAHMOUD

B.P. 23

F-92114 CLICHY CEDEX-FRANCE

تذکر:

راه آزادی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالاتی را که خارج از کادر تحریریه به نشریه برسد، باامضاء درج می کند. چاپ مطالب باامضاء ضرورتاً به معنای تأیید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دمکراتیک مردم ایران نیست.

حق اشتراك يك ساله:

برای کشورهای اروپایی:

معادل ۵۰ مارک آلمان غربی

برای آمریکا، کانادا و کشورهای آسیایی:

معادل ۶۰ مارک آلمان غربی

کمک های مالی و حق اشتراك خود را به

حساب بانکی زیر واریز نمائید:

RAHE ERANI

AACHENER BANK EG

(BLZ 390 601 80)

KONTO Nº : 90985

AACHEN - WEST GERMANY

برای تماس مستقیم با شورای مرکزی حزب
دمکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه
کنید:

RIVERO, B.P. 47

F- 92215 SAINT CLOUD CEDEX-FRANCE

سمتگیری اقتصادی جمهوری اسلامی: از چاهی به چاه دیگر

مصاحبه رئیس جمهور با رسانه های جمعی فرصتی بود تا وی بار دیگر در سایه موفقیتی که در انتخابات مجلس چهارم از آن خود ساخته است، در چندین عرصه فارغ از فشار و وزن نیروهای مخالف در مجلس سوم با وضوح بیشتری به موضع گیری بپردازد. از جمله این مسائل محوری که در حقیقت از مهمترین زمینه های اختلاف وی با رفقای حزب الهی اش به شمار میرود، مسئله سمت گیری اقتصادی آینده، نقش دولت و بخش خصوصی در اقتصاد و مشارکت سرمایه خارجی در یازسازی ایران است. آقای رفسنجانی در مصاحبه خود که در روزنامه های ۱۶ و ۱۷ تیر ماه تهران به چاپ رسیده است، با صراحت کم سابقه ای به دفاع از لیبرالیسم اقتصادی میپردازد و در برابر پرسش های خبرنگاران، سیاست اقتصادی مطلوب خود را «اقتصاد کوپنی» سالهای گذشته به قیاس میگذارد و تلاش میکند با پرکردن نکات ضعف و اثرات مخرب دومی به سمتگیری کنونی دولت مشروعیت بخشد. بدون تردید رئیس جمهور در مقایسه آنچه که در دهه شصت شمسی در ایران توسط شرکای سابق خود او پیش رفت، با سیاست کنونی دولت کار چندان دشواری ندارد، نتایج ویرانگر سیاست «اقتصاد کوپنی» دوران جنگی که اتفاقاً خود آقای رفسنجانی از مدافعان آن بود و ثروتهای عظیم معنوی و مادی این مملکت را برپا داد در برابر چشم همگان قرار داد. اما آقای رفسنجانی برای دستیابی به نتیجه گیری مورد نظر خود فقط بخشی از واقعیت در این زمینه را بیان کرده است. زیرا اگر پی آمدهای اسف بار سیاستهای لیبرالیسم اقتصادی و آزادی بی در و پیکر سرمایه خصوصی را در کشورهای مختلف جهان و ویژه جهان سوم و در مواردی برزیل و دیگر کشورهای آمریکای لاتین را هم در این قضاوت دخالت دهیم، چنین مقایسه و نتیجه گیری ابعاد و جنبه های دیگری پیدا میکند.

اقتصاد ایران دستخوش بحران گسترده و جدی است و این واقعیت بر هیچکس پوشیده نیست. عدم سرمایه گذاری در بخشهای مختلف تولیدی و زیربنایی در ۱۲ سال گذشته، بی تدبیری در اداره اقتصاد و مهاجرت بخش قابل توجهی از نیروی انسانی کاردان و کارآ، فرار سرمایه ها، فساد، عدم نوسازی صنایع موجود، انزوای ایران در بازار جهانی و یک دستگاه دولتی عریض و طویل، اقتصاد ایران را به چنان وضعیتی دچار ساخته است که اصلاح و بهبود آن به سالها کار با حوصله و برنامه ریزی و تلاش جمعی نیاز دارد. امروز نه تنها در

ایران کمبود، گرانی و بیکاری وجود دارد، بلکه در عرصه اصلی ترین خدمات پایه ای مانند آموزش، و بهداشت، دولت و سازمان های موجود قادر به پاسخگویی به نیازهای فزاینده مردم نیستند. مردم امروز کالاها و خدمات مورد نیاز خود را مجبورند با دلار ۱۴۸ تومانی بخرند، در حالیکه حقوق بسیاری از آنها بر مبنای همان دلار ۷ تومان پرداخت میشود و دولت هم برای جلوگیری از انفجار توده ای هنوز چند کالا را به بهای ارزانتر به مردم عرضه میکند و البته مسئولین هم به هر مناسبتی این بذل و بخشش را به رخ مردم میکشند.

یازسازی اقتصاد ایران و گسترش واحدهای تولیدی و خدمات پایه ای برای پاسخگویی به نیازهای جامعه ای با رشد جمعیت انفجاری، سرمایه گذاری عظیم، مدیریت کارآ، نیروی انسانی متخصص و ساختار حکومتی مدرن و مشارکت مردمی در اداره کشور لازم دارد. جمهوری اسلامی فاقد هر چهار شرط فوق است. دولت با درآمد ارزی ۲۰-۱۵ میلیارد دلاری قادر به ایفای نقش بسیار مهم نیست. بخش خصوصی داخلی بدنتال کسب سود سرشار کارهای واسطه ای و خدمات و فعالیتهای انگلی را به سرمایه گذاری در امور تولیدی ترجیح میدهد و سرمایه خارجی به نظام کنونی اعتماد چندان ندارد و مراکز پولی بین المللی کمک به ایران را مشروط به اجرای رهنمودهای خود میکنند.

سمتگیری اقتصادی که جمهوری اسلامی طی ۲ سال اخیر اتخاذ کرده است در پی انتخابات مجلس چهارم بدون مانع گسترش مییابد. این سیاست پاسخگوی بحران اقتصادی کنونی و دربرگیرنده منافع حال و آینده مردم ایران نیست. بدیهی است که این برخورد به هیچ رو دفاع ضمنی و یا آشکار از سیاستهای گذشته را در نظر ندارد. از سوی دیگر سخن بر سر دفاع از دولتی شدن و اداره کامل اقتصاد توسط دولت نیز در میان نیست. این سیاست نیز از آزمون تاریخ سربلند بدر نیامده است. مسئله اساسی مسئله درپیش گرفتن آن سیاست اقتصادی است که همزمان با افزایش تولید و گسترش خدمات، تامین اجتماعی، منافع ملی، محیط زیست و تامین امکانات زندگی حد اقل برای مردم میسر شود.

امروز با انگیزه افزایش تولید و عدم دخالت دولت، سرمایه های بزرگ همه قواین خود را بر جامعه و زندگی مردم تحمیل میکنند. قانون اساسی این سرمایه ها سود بیشتر است و هیچ چهارچوب دولتی، مردمی یا سندیکایی هم بر نحوه فعالیت آنها نظارت

نمیکند. این سیاست بقدری در ایران پیش رفته است که خود دولت و سازمانهای وابسته و جنبی آن و حتی بنیاد های ریز و درشت «غیر انتفاعی» بصورت تجار بزرگ درآمد اند و هر یک به سهم خود به سودآوری بیشتر فکر میکنند.

کشورهای آمریکای لاتین در شرایطی گاه بسیار مناسب تر از ایران سیاستهای اقتصادی لیبرالیستی را بکار بسته اند. نتیجه این سیاست پیشرفت اقتصاد معین اما به بهای گران بوده است. قرض خارجی در این کشورها در سال ۱۹۹۱ بیش از ۳ برابر صادرات سالانه بود، حدود ۱۰ درصد جمعیت بیش از ۵۰ درصد ثروت را در دست دارند، ده ها میلیون نفر در کشوری چون برزیل در فقر کامل بسر میبرند، فرار سرمایه ها طی ۱۵ سال اخیر شدت گرفته است و به محیط زیست و منابع طبیعی آسیب های جدی وارد ساخته است.

کشورهای در حال توسعه باید از همه تجارب موجود برای پی ریزی یک استراتژی متناسب با ویژگی های بومی کشور خود و باتوجه به موقعیت آن در منطقه و جهان سود جویند. پیشرفت اقتصادی با افزایش تولید هدف نیستند، هدف تامین نیازهای جامعه است و جامعه شامل همه افرادی است که در آن زندگی میکنند. سیاست اقتصادی که متضمن این جنبه ها نباشد، نه تنها در جهت حل اساسی بحران حرکت نمیکند، که بحران های اجتماعی دامنه داری را هم در پی می آورد.

برای مردم ایران مسئله اصلی امروز افزایش تولید، فراوان شدن کالاهای مصرفی، پرداخت دستمزد متناسب با سطح قیمتها، ایجاد کار و تامین اجتماعی و تامین امکانات اولیه زندگی انسانی است. دولت رفسنجانی با تکیه بر این روانشناسی در صدد توجیه سیاست های خود برمی آید. در شرایط فقدان آزادیها، عدم وجود یک نظارت دمکراتیک در سطح مرکزی و محلی توسط ارگانهای برگزیده مردم، در شرایط نبود سندیکاها و نیروهای مخالف، برخورد با این سیاست و نشان دادن نارسایی ها و خطرات آن بسیار دشوار است. متأسفانه در حکومتهای خودکامه افکار عمومی بطور عمده بر پایه تجربه عینی خود در پی ویرانیا و صدمات فراوان به واقعیتهای چنین سیاستی پی خواهد بود.

سیاست آزادی بی در و پیکر فعالیت بخش خصوصی و بازگذاشتن همه جانبه نسبت سرمایه خارجی میتواند همچنین زیانهای جبران ناپذیری به منافع ملی ما، به منابع طبیعی که متعلق به همه نسلهاست بزند. این سیاست میتواند ایران را بسرعت به جرگه کشورهای بدهکار دنیا درآورد، سیاست ما را تابع سیاستهای مراکز پولی بین المللی کند، چوب حراج به منابع طبیعی ما زند و محیط زیست را بیش از پیش تخریب کند. سیاست جدید وزارت نفت در واگذاری میدان های نفتی به شرکت های خارجی از جمله این موارد نگران کننده است. مبارزه در این عرصه ها و هوشیارکردن افکار عمومی باید به بخشی از مبارزه اپوزیسیون تبدیل شود.

نمایندگان مجلس چهارم

متولیانی که با حرمت امامزاده معامله می کنند!

ب. الوند

«نمایندگان» خود به خوبی به اوضاع و احوال واقفند!

مجلسی که در روز اول افتتاحش با چنین «پند و اندرز هائی» مواجه میشود، تعجب انگیز نیست که در اولین رای گیریها بطور تقریباً «یکدستی» ناطق نوری را رئیس مجلس گرداند و حسن روحانی - دبیر شورایعالی امنیت ملی- را نیز به نیابت ریاست مجلس برگزینند. چنین است که بلافاصله پس از شورشهای وسیع مردمی در بسیاری از شهرهای کشور، و پیروژه پس از قیام مردم مشهد، ناطق نوری برای نخستین بار در لباس رئیس مجلس به صحنه می آید و هرپده کشان، از «رافت اسلامی» نست اندرکاران انتقاد میکند و خواستار سرکوب قاطعانه «ارازل و اوباش» میگردد و با اظهار نگرانی از پائین آمدن «اقتدار حکومت» خواستار سرکوب قاطعانه شورشها میشود و حتی از «بی عرضگی» نیروهای انتظامی صحبت بمیان می آورد.

باید یادآوری کرد که این به صحنه آمدن رئیس مجلس، در واقع بشکل يك مصاحبه مطبوعاتی یا خبرنگاران داخلی و خارجی انجام شد، تا صحنه نمایش بگونه ای آماده شود که پیش از اظهار نظر «مقامات رسمی» اجرائی درباره شورشها، ابتدا عریبه کشی از سوی باصطلاح «نمایندگان مردم» آغاز شود و سپس خامنه ای و رفسنجانی و دیگر مقامات دولتی به تهدید و ارباب مردم شورش کرده بپردازند.

در همین مصاحبه مطبوعاتی نامبرده در پاسخ به سؤالی درباره رای اعتماد مجلس جدید به دولت، تکلیفها را روشن کرد و اعلام میدارد که «دولت آقای هاشمی رفسنجانی، نیازی به اخذ رای اعتماد از مجلس ندارد.»!

وقتی خبرنگاران درباره میزان دخالت مجلس در سیاست خارجی سؤال میکنند وی تصریح میکند که «مجلس در رابطه با سیاست خارجی نقش چندانی ندارد و هیچ تغییری در این رابطه داده نخواهد شد.» وی یادآوری میکند که «سیاست خارجی کشور عمدتاً در شورای عالی امنیت ملی بررسی و پی ریزی میشود.»

البته آخوندها که پس از تجربه تلخ مجلس سوم از ریسمان سیاه و سفید هم میترسند در انتخاب کمیسیونهای مجلس نیز از سیاست «محکم کاری» استفاده کرده و از جمله کمیسیون جدید سیاست خارجی مجلس را طوری ترتیب داده اند که باصطلاح مو لا درزش نرود (!) به این معنی که ریاست این کمیسیون را بعهده حجت الاسلام حسن روحانی- یعنی دبیر همان شورای امنیت ملی- گذاشته و نایب رئیس را هم محمد چواد لاریجانی- یعنی یکی از طراحان اصلی سیاست خارجی جناح رفسنجانی- قرار داده اند!

آیا این معنی دار نیست که پس از اینهمه «محکم کاری» و باوجود اینکه کمترین نگرانی از جانب چنین کمیسיוنی رژیم را تهدید نمیکند، بازهم رئیس مجلس تصریح کند که درباره سیاست خارجی «مجلس نقش چندانی ندارد.»؟

امروز با ریاست یکی از «پاران برجسته امام» به خدمت مشغول است و در نتیجه این «همراهی و مساعدت» را «وظیفه ای» محسوب میکند که «روشنتر و فوری تر از گذشته است»!

درپایان هم با یادآوری خاطرات «تلخ» خود، از مجلس سوم، که پیش از انتخابات برخی از اعضای آنرا «فتنه گرانی» نامیده بود که حرف های «رادیو اسرائیل» را میزنند، به نمایندگان جدید این «وظیفه» را محول کرد، که اولاً از «گروه گرائی» بپرهیزند و ثانیاً هرچه زودتر با تصویب قوانینی از احتمال زبان درازی کسانی که ممکن است در آینده بخواهند «ساحت مقدس» این مجلس را نیز آلوده کنند، جلوگیری!

در همین اولین جلسه، رئیس جمهور نیز امر تعلیم و تربیت نوزاد جدید را فراموش نکرد و ضمن يك سخنرانی طولانی درباره «خدمات» دولت خویش با زرنگی آخوندی خود، همان زمان که از «محصول کار» انتخابات اظهار رضایت میکرد، بی آنکه از رای مردم و یا محبوبیت احتمالی نمایندگان دربین رای دهندگان سخنی بمیان آورد، بی واسطه، به سراغ شورای نگهبان رفت و از آنان قدردانی کرد که «با قاطعیت آنچه را که تشخیص داد به مورد عمل گذاشت»!

به این ترتیب وی پس از اینکه به «نمایندگان» فهماند که «محصول کار» یعنی حضور «نمایندگان» در مجلس، هیچ ربطی به خوششان ندارد، بلکه ناشی از «صدائت و هشیاری» شورای نگهبان - و البته بسته بندی پشت سر است- موقع را مفتقم شمرد که با ارائه ارزیابی خود از «موقعیت انقلاب و جهان» وضع را بگونه ای ترسیم کند که در متن آن «هماهنگی میان مسئولان و نست اندکاران و تصمیم گیران و قوای کشور» همچون يك «ضرورت قطعی» و «در حتمی» باید قلمداد شود که «هرکس» و «در هر حدی» این هماهنگی را بهم بزند «گناه کرده است». وی البته توضیح نداد که آخر عاقبت «گناهکاران» در نظام فقهاتی چه خواهد بود، زیرا احتمالاً میدانست که

از روز ۷ خرداد تا امروز، که مجلس باصطلاح «یکدست» جناح حکومتمگر، فعالیتهای رسمی اش را آغاز کرده است، گرچه مدت زمان زیادی نمیگذرد، اما به اقتضای ضرب المثل معروف «سالی که نکوست...» شاید بتوان اولین داورها را، درباره نوزادی که به تلخی و مرارت زاده شد و از آتش يك نبرد قدرت همه جانبه و پرماجر اسر بیرون آورد، پدست داد.

باید اعتراف کرد مجلسی که جناح پیروز تدارکش را دیده بود و درباره اش از هیچ خدعه و نیرنگ و تهدید و اربابی فروگذار نکرد، سرانجام همانگونه پا به دنیا گذاشت که برپاکندگانش میخواستند: یکدست، بی زبان، چشم بسته و گوش بفرمان! تعلیم و تربیت نوزاد نیز، از همان روزهای اول تولد آغاز شد. خامنه ای طی نطقی بمناسبت افتتاح مجلس پس از تعارفات لازمه، سراغ اصل مطلب رفت و «مشروطیت مجلس» را ناشی از «رعایت احکام الهی» دانست و به آنان تکلیف کرد که «پایبندی خودرا به راه و خط امام» در «هر فرصت و موقعیتی به زبان و عمل» نشان دهند. نامبرده گرچه برای رعایت ادب- و نیز تظاهر به پایبندی به قانون اساسی رژیم- مجلس را ترسیم کننده «راهی» دانست که «دولت اسلامی برای اداره کشور باید بپیماید» و درعین حال لطف کرده و امر «نظارت» برای «حرکت» سرنوشت ساز» را نیز بعهده مجلس گذاشت، اما برای اینکه آنها را شیروقم کرده باشد که معنی «ترسیم کردن راه دولت چیست، یادآور شد که «ادای این وظیفه جز با حمایت از دولت و تعاون و یکرنگی با آن میسر نیست!» در واقع، رهبر مربوط که پس از آن مقدمه چینی ها باید اضافه میکرد که، بنابراین دولت موظف است که مصوبات مجلس را اجرا کند و با مجلس «تعاون» و یکرنگی داشته باشد، پناگهان سرنا را از سر گشاد بصدای آورد و مجلس را موظف به حمایت از دولت و یکرنگی با آن میکند!

او برای اینکه حرف خودرا مستدل هم کرده باشد، یادآوری میکند که «دولت خدمتگزار»

تعلق بی اجازه نیز موقوف است!

بنظر میرسد که جمع‌بندی تجارب گذشته، رفسنجانی و نزدیکانش را به این نتیجه گیری رسانده است که اساساً دم مجلس را بپینند و مجلس «یکدست» را به مجلسی «نست آموز» بدل کنند، که تنها با توافق کامل آنها «صحیح است احسنت» بگوید.

برای مثال میتوان به اعلام نظر گروهی از نمایندگان مجلس اشاره کرد که موفقیت رفسنجانی را در گرو داشتن یک «کابینه» هماهنگ، یکدست، مقتدر و قوی که بتواند پا به پای او حرکت کند، قلمداد کرده و سپس متملقانه اظهار کرده اند که: «میتوانیم به ریاست محترم جمهور این اطمینان را بدهیم که هر اقدامی در جهت عزل وزرای ناهماهنگ با ایشان و برنامه های مجلس، ضمن اینکه حمایت توده های میلیونی مردم را بدنبال خواهد داشت از حمایت نمایندگان نیز برخوردار خواهد شد.» اما همین تعلق «بی اجازه» نیز مورد خوشایند مقامات قرار نگرفته و نه فقط ناطق نوری طی سخنانی آنها «نظر شخصی» برخی از نمایندگان محسوب کرد، بلکه به فاصله کوتاهی رفسنجانی نیز در مراسم نماز جمعه، هرنوع «شایعه» از این بست را تکذیب کرد و اظهار داشت که هیچ تغییر و تحولی در هیئت دولت انجام نخواهد گرفت. شاید هنوز زود باشد تشخیص این نکته که این اقدام را باید به چیدن نوک متملقانی که بی اجازه اظهار نظر کرده اند، تعبیر کنیم و یا بریدن دم مؤتلفانی که از همان اولین قدم میخواهند از رفسنجانی جلو بزنند! به این ترتیب مجلسیان از همان گامهای اول می آموزند که وقتی، برای مثال، سلمان رشدی در سطح جهان مطرح شد و نامبرده با شرکت در مجلس عوام انگلستان از آنان برای لغو حکم اعدام خویش استمداد طلبید، ابتدا صبر کنند تا آیت الله حسن صانعی سرپرست بنیاد ۱۵ خرداد اظهار نظر کند و علاوه بر دو میلیون دلار پیش بینی شده «همه هزینه های لازم برای قتل» را نیز تقبل نماید و سپس آیت الله جنتی در نماز جمعه تهران اعلام کند که اینک بهترین موقع برای اجرای فتوای اعدام است تا پناگهان «نمایندگان» نیز به یاد «نقش» خود بیافتند و با جمع آوری ۱۴۰ امضاء به عربده کشی علیه سلمان رشدی پردازند.

به لیست موضعگیریهایی مقامات بقصد تحقیر نمایندگان و بی اعتبار کردن آنها در همین مدت کوتاه که از عمر مجلس میگذرد، میتوان سخنرانی حجت الاسلام حسن روحانی- نایب رئیس مجلس- را نیز افزود، که طی سخنانی، برای رفع هرنوع شبهه، اولاً «منبع قدرت» رژیم را نه مردم ایران، که «خدا» دانسته است و برای ریختن آب پاکی روی نست کسانی که ممکن است خدای نکرده خود را نماینده مردم معرفی کنند و شعار دهند و «میزان» را «رای مردم» به حساب آورند،

تصریح کرده است که این حرف در بسیاری موارد نادرست است و فقط مربوط به مواردی است که احکام شرع اجازه داده اند. وی مثال میزند که اگر همه مردم هم رای دهند که شراب حلال است، رای آنها باطل است و حرامی شراب هیچ ارتباطی به آراء مردم ندارد!

آیا جایی برای صحبت از «حرمت» مجلس باقی مانده است؟

در میان همه ی این تهدیدها و تحقیرها که از همان آغاز تشکیل مجلس جدید علیه آن بکار رفته است، ماجرای ادعای برخی از نمایندگان درباره باصطلاح «حرمت مجلس» میتواند عبرت انگیز باشد.

مطابق اخبار مندرج در نشریات رژیم گویا در یکی از جلسات غیر علنی مجلس برخی از نمایندگان تقاضا کرده اند که به آنها یک ماشین «پاترول» با قیمت دولتی داده شود و وزارت صنایع سنگین نیز با این تقاضا مخالفت کرده و از نمایندگان خواسته است که بهای پاترول را باید با ارز شناور بپردازند!



بنظر میرسد که این خیر به بیرون درز کرده و روزنامه کیهان طی سرمقاله ای نمایندگان را بیداد انتقاد میگیرد. کیهان در این مقاله می نویسد: «خبرهایی که از درون مجلس میرسد حکایت از آن دارد که ظرف چند روز اخیر یکی از مباحث داغ بین بعضی از نمایندگان مساله «پاترول» بوده است. اشتباه نشود «پاترول» از سنخ مسائل سیاسی و اجتماعی و یا مثلاً موضوعی مربوط به برنامه پنجساله و یا اصلی از اصول سیاست خارجی نیست بلکه از سنخ و جنس همین پاترول هائی است که به برکت سیاستهای مبتنی بر خودکفائی و رشد صنعتی (البته از نوع مونتاژی آن) هر روز در خیابانها میبینیم» کیهان آنگاه این نمایندگان را متهم کرده است که «گویا هزینه سنگینی را برای تبلیغات انتخاباتی خود (اعم از هزینه چاپ پوستر، اجاره ستاد، شام و نهار و...) متحمل شده بودند و باصطلاح قرض بالا آورده اند و میخواستند با فروش پاترول خود در بازار آزاد، ادای دین نمایند.» پس از انتشار این مقاله پنجاه تن از نمایندگان مجلس طی نامه ای به رئیس

مجلس از روزنامه کیهان شکایت کرده اند و درج چنین مقاله ای را «هتک حرمت» مجلس و نمایندگان محسوب داشته اند! آنها همچنین کیهان را متهم کرده اند که با طرح این موضوع، اخبار جلسه غیر علنی مجلس را «فاش» کرده است!! چگونه میتوان درباره چنین «مجلس» و چنین «نمایندگانی» داوری کرد؟ کسانی که در یک رژیم خودکامه و استبدادی، در یک نمایش عوام فریبانه بنام انتخابات به مجلس راه یافته اند، و از همان اولین روز با تحکم و آمریت «اربابان» خود مواجه گشته و «موظف» شده اند که از دولت حاکم حمایت کنند و حتی بی اجازه تعلق نگویند، حالا که خواسته های حقیرشان - برحق یا ناحق- با درج مقاله ای آنها در یک نشریه بست نشانده رژیم بمخاطره افتاده است، از یکسو درز کردن و درج شدن همین چهار کلمه را هم «فاش» شدن اسرار مملکتی محسوب میدارند و در واقع تمایشان را به اختناق بازهم سفاکانه تر ابراز میدارند، و از سوی دیگر انتشار چنین مطلب ساده ای را «هتک حرمت» مجلس و مجلسیان بحساب می آورند. در این حادثه بسختی میتوان مرز میان تراژدی و کمدی را ازهم بازشناخت. مجلسی که به فرمان «رهبر انقلاب» موظف شده است که خود قانون وضع کند و پیشایش برای دهان کسانی که ممکن است در آینده خلاف میل «اربابان» سخنی بگویند پوزه بند بدوزد، مجلسی که حق ندارد نسبت به کابینه رای اعتماد بدهد و در سیاست خارجی - یا داخلی- دخالت کند و شخص رئیس جمهور در همان اولین روز افتتاح مجلس آنان را از انتقاد به دولت منع کرده و از آنها خواسته است که «هر حرفی که دارید با دولت قبلاً مطرح کنید» و «انتقادهای را هم در همان چارچوب در میان بگذارید» از کدام «حرمت» سخن بمان می آورد؟

مجلسیانی که در این شرایط از «هتک حرمت» خود سخن بمان می آورند، یا از «حرمت» چیزی نمیدانند، یا حرمتشان به قیمت همان پاترولی است که به جبران سرسپردگی خود تقاضا کرده اند و «ارباب» بر سر «قیمتی» که باید پرداخت «معامله» را بهم زده است. چنین است که بسادگی میتوان ارزش چنین «حرمتی» را با تفریق بهای ارز شناور از ارز دولتی محاسبه کرد!

مصاحبه راه آزادی با کاک سعید شرفکندی

کاک سعید شرفکندی دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران طی مصاحبه مشروحی با راه آزادی به سؤالات خبرنگار ما درباره وضعیت کنونی کردستان ایران، و رابطه آن با سایر نیروهای سیاسی، مسئله ملی در ایران، خود مختاری کردستان، مسئله کردستان عراق و... پاسخ داد. متن کامل این مصاحبه در دو شماره آینده راه آزادی منتشر خواهد شد.

کنفرانس ریو

و

سر باز کردن زخمی کهنه

نیما

پس از کنفرانس، در مورد حل مشکلات محیط زیست در جهان سوم بدرستی میگوید که «از مردم گرسنه و قحطی زده نمیتوان انتظار داشت که زیاده خود را بسته بندی شده به زیاده دانها بریزند. آنها که چیزی برای سرمایه گذاری ندارند. تنها راه حل مسئله کمک کشورهای پیشرفته صنعتی است و در اینراه نیز هرگز نمیتوان از کارخانه رنو انتظار داشت که از ستمزد خویش برای کمک به حل مشکلات محیط زیست جهان سوم بکاهد، تنها و تنها راه، کم کردن هزینه های هنگفت نظامی است.» نگاهی به جدول مربوط به برخی هزینه های جنگی در زیر صحت نظری را تأیید میکند.

- در عرض ۲۵ سال گذشته هزینه های نظامی در سطح جهان بیش از ۷۰ درصد افزایش یافته است. فقط در سال ۱۹۸۹ بیش از ۹۰۰ میلیارد دلار صرف هزینه های نظامی در جهان گردیده است که ۶۰ درصد آن متعلق به آمریکا و شوروی سابق و ۱۵ درصد آن متعلق به کشورهای جهان سوم بوده است.

شایان توجه است که مجموعه کمکهای کشورهای ثروتمند به کشورهای فقیر در سال ۱۹۸۸ فقط ۴۸ میلیارد بوده است.

- هزینه جنگ ایران و عراق را بالغ ۲۵۰ میلیارد دلار تخمین میزنند حال آنکه هزینه های بازسازی خرابیهای ناشی از جنگ در این دو کشور را بیش از ۵۰۰ میلیارد دلار برآورد میکنند.

- با کاهش هزینه های نظامی ایالات متحده آمریکا به میزان فقط ۱ درصد، این کشور قادر خواهد بود: معادل ۲۹ درصد بر کمکهای خود به کشورهای جهان سوم بیافزاید.

- ۴۰ درصد تسلیحات نظامی فروخته شده در سال ۱۹۹۰ در آمریکا تولید شده است.

نتایج عملی و ملموس کنفرانس ریو در واقع دستاوردی محسوب نمیشوند ولی بقول ژان ایوکوستو اینبار گریبان سران کشورها در چنگ افکار عمومی قرار دارد و آنها چنانچه از حل مسئله استنکاف کنند آب خوشی از گلویشان پائین نخواهد رفت. و شاید این تنها و مهمترین دستاورد کنفرانس ریو باشد.

دیگر مشکل بتوان با همان روح استعماری قدیمی و با همان بی تفاوتی نسبت به سرنوشت «سرمزینهای ماوراء بحار» در



در طیف مقابل هم در برابر جبهه کشورهای دارای منابع جنگلی و کشورهای بکلی فقیر تهیه کننده مواد خام برای «شمال» جبهه نیرومند و پرنفوذ کشورهای تولید کننده نفت (اوپک) وجود دارد که بخاطر منافع شخصی خود در برخی مواضع کلیدی نظیر کاهش میزان تولید گازهای گلخانه ای و سقف مصرف انرژی هیدروکربوری مواضعی مخالف سایر کشورهای «جنوب» را دارند.

بعد از کشف بااصطلاح اثر گلخانه ای و کشف مسئله اوزون در دهه ۸۰ و بدنبال آن روشن شدن تاثیرات وحشتناک تخریب جنگلهای باران زا در آمازون و برخی نواحی آسیای جنوبی اکنون دیگر کاملاً روشن است که تخریب محیط زیست نه خاص یک کشور و یا یک دسته از کشورها بلکه حاصل عملکرد تخریبی کل بشریت در تمامی کره زمین میباشد و درست همین جهان شمول بودن مسئله یک راه حل جهانی میطلبد و راه حل مزبور نیز با منافع متضاد موجود در جهان برخورد دارد. ریشه تقابل پیشگفته «شمال و جنوب» نیز در همین جا است. از یکطرف کشورهای صنعتی پیشرفته باید با سرمایه گذاریهای کلان در پی جایگزین کردن گونه های جدید انرژی بوده، از تولید گازهای گلخانه ای و گازهای مخرب نظیر فرئون خودداری کنند، از تولید مواد سربی، گوگردی و اسیدی در جو بکاهدند و... و از سوی دیگر کشورهای «جنوب» از تخریب جنگلهای باران زا که بر تمام کره زمین تاثیر دارد خودداری کنند، بر تلاش خود برای جلوگیری از فرسایش خاک و پیشرفت بیابان بیفزایند، با تاثیرات مرگ زای خشکسالی مقابله کنند و... حل هر یک از این مسائل از هر دو طرف صرف انرژی عظیم و سرمایه گذاریهای کلان میطلبد.

اگر کشورهای ثروتمند صنعتی از امکانات مالی، تکنولوژیکی و انسانی لازم برای مقابله با مشکلات محیط زیست برخوردارند در عوض کشورهای جنوب که برای ادامه حیات و مقابله با فقر و گرسنگی از حد اقل امکانات برخوردارند، قادر به مشارکت در برنامه های حفظ محیط زیست نیستند. جدول مقایسه ای پیوست شکاف وحشتناک و روزافزون بین «شمال و جنوب» را تا حدودی برای خوانندگان روشن میکند.

ژان ایوکوستو (J.I.COUSTEUA) اکولوژیست معروف و از یانیان کنفرانس ریو در مصاحبه ای با تلویزیون-۲ فرانسه

نتایج کنفرانس تاریخی ریو برای محیط زیست، هنوز بعد از گذشت حدود یکماه از گردهمایی سران کشورهای عضو سازمان ملل متحد در ریودوژانیرو مورد بحث محافل سیاسی و اقتصادی جهان است. بی شک برگزاری این گردهمایی و بسیج برای حل مسئله فامض محیط زیست صرفنظر از نتایج عملی آن در نفس خود گام تاریخی عظیمی محسوب میشود، چرا که برای نخستین بار افکار عمومی نه تنها کشورهای صنعتی پیشرفته، بلکه تمامی دنیا متوجه ابعاد جهان شمول و جهانی مشکل محیط زیست در کره خاکی شد. همین عطف توجه افکار عمومی از نظر برخی مفسران به خودی خود یک کامیابی برای حل مسئله ای است که بشر تنها در اولین مرحله حل آن، یعنی در واقع در مرحله پی بردن به عمق خطرات آن قرار دارد. آشکار است که یک چنین حادثه ای به لحاظ ابعاد چند گونه و گسترده اش از زوایای مختلف قابل بررسی است و در خصوص بسیاری جنبه های آن در نشریات فارسی زبان داخل و خارج مطالب نسبتاً زیادی منتشر شده است. مقاله حاضر در پی طرح یکی دیگر از جنبه های این کنفرانس یعنی تقابل و رودروئی منافع کشورهای پیشرفته صنعتی و منافع کشورهای جهان سوم یا بااصطلاح تقابل «شمال و جنوب» است. تقابلی که در واقع بسرعت تمامی تضادهای طرفهای مختلف شرکت کننده در کنفرانس را تحت الشعاع قرار داد و خود به یک موضوع جدید سیاسی-اقتصادی بدل گشت. این جنبه از کنفرانس ریو طبعاً توجه ما را بعنوان یک نیروی متعلق به جهان سوم یا «جنوب» بیش از سایر جنبه ها بخود جلب میکند چرا که با سرنوشت مردم میهن ما، بطور مستقیم ارتباط دارد.

اگر اصطلاح «شمال و جنوب» را برای توصیف دو جبهه مقابل هم بپذیریم بناچار باید به گرایشات گاه متضاد درون این دو بااصطلاح جبهه نیز اشاره کنیم. در حالیکه در صف شرکت کننده «شمال» فعالین پرشور محیط زیست و نیروهای سیاسی مترقی طرفدار حل جهانی مسئله محیط زیست تاثیر مثبتی بر جو کنفرانس داشتند در مقابل با سیاستمداران و رجال حاکم همین کشورها هم سر و کار داریم که بجز حفظ منافع مجتمع های صنعتی-تجاری و حداکثر حفظ میزان آراء خود بطور داوطلبانه حاضر به هیچ نوع نرمشی برای حل مشکل محیط زیست نبودند.

شکاف عمیق بین شمال و جنوب به زبان اعداد و ارقام

توزیع ثروت بین کشورهای فنی و فقیر

در حالیکه جمعیت سه منطقه پیشرفته جهان (آمریکای شمالی، ژاپن و جامعه کشورهای اروپا) بزرگت به ۱۵ درصد کل جمعیت جهان میرسد ۶۶ درصد تولیدات ناخالص ملی جهان متعلق به این سه منطقه است

کشاورزی

در کشورهای فقیر جمعیت بخش کشاورزی بطور متوسط ۷۰ درصد کل جمعیت این کشورها را تشکیل میدهد. این نسبت در کشورهای پیشرفته کمتر از ۱۰ درصد است. اما کشورهای ثروتمند بخاطر برخورداری از تکنیک مدرن کشت و نیز بخاطر حمایت دولتها از کشاورزان، کنترل بازار جهانی کشاورزی را در دست دارند و کشورهای فقیر قادر به رقابت با آنها نیستند.

بودجه نظامی

یکی از فاکتورهای مهم فقر در کشورهای جهان سوم تخصیص سهم قابل توجهی از بودجه کشور از طریق کاهش بودجه بهداشت و درمان و آموزش و پرورش برای خرید تسلیحات نظامی است به نمونه های زیر توجه کنید:

اتیوپی ۱۲/۱ درصد، هندوراس ۸/۴ درصد، زیمبابوه ۷/۹ درصد، شیلی ۶/۵ درصد، لیبی ۷/۴ درصد، پاکستان ۶/۷ درصد و مصر ۴/۵ درصد

برابر افکار عمومی بیدار شده، هم جهان غرب و هم جهان سوم و هم جهان شرق سابق با شیوه ها و نسخه های قدیمی رفتار کرد. کاری که امثال چرچ بوش ها میکنند و بی شک مژه تلخ آنرا خواهند چشید.

از آنطرف نیز وجود موانع عظیمی نظیر دیکتاتوری، بوروکراسی و فساد در جهان سوم در کنار فقر مزمن و کشنده نیز موانع جدی در حل مسائل هستند.

در طرح مسئله محیط زیست پمنا به یک پدیده جهان شمول طبعاً نمیتوان به گرایشهای رجوع به عقب و به درون عصر ماقبل تمدن درمیان برخی فعالین جنبش محیط زیست اشاره نکرد. امری که برای ما بعنوان نیروهای میسر تمدن و نوگرایی حائز اهمیت زیادی است. یهانه بخشی از دانشمندان که در هایدلبرگ (Heidelberg) آلمان بیانیه ای علیه نیروهای طرفدار محیط زیست منتشر کردند، نیز عمدتاً همین بخش از محیط زیست است.

بازپرداخت وامهای خارجی

هرساله کشورهای جهان سوم بخش عمده ای از تجارت خارجی و درآمد ناشی از صادرات خود را صرف بازپرداخت وامها و سود مربوط به آن مینمایند. این نسبت در مورد تعدادی از این کشورها بشرح زیر است: ۷۷ درصد در اوگاندا، ۶۸/۹ درصد در الجزایر، ۵۲ درصد در ماداگاسکار، ۴۵/۹ درصد در کلمبیا، ۴۸/۹ درصد در غنا، ۴۰/۹ درصد در ساحا عاج، ۳۹/۶ درصد در مکزیک و ۲۸/۷ درصد در اتیوپی



میزان مصرف آب

آب يك ماده حیاتی است ولی نسبت به موقعیت هر کشور (شمال یا جنوب) میزان مصرف خانگی سالیانه آن برای هر نفر تغییر میکند. هر فرد در ایالات متحده ۲۵۹ متر مکعب، در کانادا ۱۹۶ متر مکعب در سوئد ۱۷۲ متر مکعب در ژاپن ۱۵۷ متر مکعب آب مصرف میکند حال آنکه هر فرد بطور متوسط در سال در بنگلادش و آفریقای مرکزی ۶ متر مکعب، در اتیوپی و سومالی ۵ متر مکعب در مالی و کامبوج فقط ۳ متر مکعب مصرف آب دارد.

کالری مورد نیاز و میزان مصرف آن در کشورهای فنی و فقیر

یک انسان بالغ با وزن ۶۵ کیلوگرم در روز به ۲۵۰۰ تا ۲۶۰۰ کالری نیاز دارد در کشورهای پیشرفته و ثروتمند (تمامی آنها) مصرف کالری از این حد نصاب فراتر میرود بطوریکه میزان مصرف متوسط آن در این کشورها ۳۲۹۸ کالری در روز میباشد، و از آن میان آمریکا با ۳۶۶۶ کالری در راس قرار میگیرد. اما در کشورهای فقیر مصرف کالری از حد نصاب مورد نیاز روزانه پائین تر است، در هندوستان میزان مصرف کالری روزانه ۲۱۰۴، پاکستان ۲۲۰۰، بنگلادش ۱۹۲۵، هایتی ۱۹۱۱، سومالی ۱۷۳۶، انگولا ۱۷۲۵ و در موزامبیک ۱۶۳۲ میباشد. مناقشات نظامی اصلی ترین علت گرسنگی در کشورهای فقیر میباشد.

طول عمر متوسط

متوسط عمر انسانها متناسب است با کشور محل اقامت آنها. در آمریکای شمالی یک انسان بطور متوسط ۷۵/۶ سال، در اروپا ۷۴/۴ سال، در استرالیا ۷۱/۱ سال عمر میکند حال آنکه عمر متوسط انسانها در آمریکای لاتین ۶۶/۲، در آفریقا ۵۲ و از آن میان در گامبیا ۴۴ سال در سیرالئون ۴۱ سال و در گینه پیسانو به زحمت به ۴۰ میرسد.

هزینه های بهداشت و درمان

کشورهای صنعتی بطور متوسط ۴ درصد تولید ناخالص ملی خود را صرف هزینه های بهداشت و درمان مینمایند. در آمریکای لاتین کشورهای حوزه دریای کارائیب این رقم به ۲/۲ درصد، در آفریقای شمالی، آسیای مرکزی و غربی به ۱/۴ درصد در کشورهای اروپای شرقی به ۱/۱ درصد در آسیای شرقی ۱ درصد، پائین ترین رقم متعلق است به کشورهای جنوب آسیا با رقمی کمتر از ۰/۷ درصد.

مرگ و میر اطفال

میزان مرگ و میر اطفال (مرگ اطفال کمتر از یکسال در طول یکسال و برای یکصد نوزاد) در جهان بطور متوسط ۷/۵ درصد است این رقم برای کشورهای در حال توسعه ۸/۵ درصد و برای کشورهای ثروتمند ۱/۵ درصد میباشد در این عرصه رکورد از آن آفریقا است با رقم ۱۰/۳ درصد.

رشد جمعیت

بین سالهای ۱۹۹۰ تا ۲۰۲۵ جمعیت جهان معادل ۶۰ درصد افزایش می یابد و از ۵/۲ میلیارد به ۸/۲ میلیارد بالغ میگردد. نرخ افزایش جمعیت در کشورهای فقیر بشرح زیر میباشد:

آفریقا ۱۵۰ درصد، آسیای جنوبی ۸۴ درصد، آمریکای لاتین ۶۹ درصد

میزان کمک کشورهای ثروتمند به کشورهای فقیر:

سهم کمک کشورهای ثروتمند به کشورهای فقیر در صد ناچیزی از تولید ناخالص ملی این کشورها را شامل میشود. به استثناء عربستان سعودی که ۱/۴ درصد تولید ناخالص ملی خود را به کمک به کشورهای فقیر اختصاص داده است سهمیه های دیگر کشورهای ثروتمند بخش بسیار ناچیزی را نسبت به تولید ناخالص ملی آنها تشکیل میدهد:

ژاپن ۰/۳۲ درصد، سوئیس ۰/۳۰ درصد، آمریکا ۰/۱۵ درصد فرانسه ۰/۷۸ درصد و این در حالیست که سهمیه پیشنهادی سازمان ملل متحد رقم ۰/۷ درصد را تشکیل میدهد.

بی سوادی

میزان بی سوادی در کشورهای پیشرفته کمتر از ۵ درصد است. اما در کشورهای فقیر و بویژه در آفریقا بخاطر نبود امکانات آموزشی و نیز کوتاه بودن مدت سواد آموزی، میزان بی سوادی بسیار بالاتر است بطور نمونه در هندوستان رقم بی سوادی به ۵۲ درصد در پاکستان و بنگلادش به ۶۵ درصد میرسد و در آفریقا میزان بی سوادی بین ۵۰ تا ۷۵ درصد در نوسان است.

دمکراسی،

تمامیت ارضی و

مسئله اقلیت ها در ایران

سعید

اقلیت متمایز را تشکیل نمیدهند. اما کردها، آذری ها، ترکمن ها، بلوچ ها، یهودیها و یا بهایی ها را میتوان در زمره اقلیت های ایران جا داد. زیرا هر یک از آنها همبدهای انسانی هستند که دارای ریشه قومی، زبان، مذهب و یا فرهنگ مشترکند و به آن تعلق خاطر دارند. به نظر میرسد بر سر این موضوع، یعنی همزیستی اکثریت با چندین اقلیت در چهارچوب مرزهای جغرافیایی ایران اختلاف نظر جدی وجود نداشته باشد. از سوی دیگر اقلیتهایی که بصورت پراکنده در ایران زندگی میکنند و از نظر جغرافیایی دارای آب و خاک مشخصی نیستند هم بدون مشکل از سوی همگان به رسمیت شناخته میشوند. مسئله اصلی بر سر برخورد به اقلیتهای غیر فارسی است. به این اقلیتها باید چه عنوانی اطلاق کرد؟ اقلیت ملی، اقلیت قومی، اقلیت فرهنگی، اقلیت زبانی یا بکلی باید تا آنجا در کم رنگ کردن ویژگیهای آنها پیش رفت که در عمل به نفی موجودیت آنها بینجامد؟

اقلیت ملی، قومی یا فرهنگی؟

مفهوم اقلیتهایی که در درون مرزهای جغرافیایی يك کشور بسر میبرند، همزمان با پیدایی دولت به شکل امروزی و مدرن آن طرح شده است. جامعه بین الملل از آن زمان همواره با این مشکل دست به گریبان بوده است و امروز نیز مسئله اقلیتها (ملی، قومی، فرهنگی، زبانی یا مذهبی) با همه شدت آن در سطح بسیاری از کشورها مطرح است و یکی از منابع دائمی بروز بحرانها و درگیریهای سیاسی را تشکیل میدهد. وجود چندین همبده بزرگ انسانی با ریشه قومی و یا فرهنگی مشترک در داخل مرزهای جغرافیایی يك کشور و یا چند تکه شدن آنها توسط این مرزها مسائل پرشمار قضایی، سیاسی و اجتماعی را پیش کشیده اند. ایران يك نمونه از این واقعیت سخت و مشکل آفرین بین المللی است. از سویی کشور ما از دیرگاه زیستگاه اقوام گوناگون فارس و غیر فارس بوده است، از سوی دیگر حضور اقلیتهایی مانند کردها، ترکمن ها، ارمنی ها تنها به ایران محدود نمیشود و کشورهای دیگر را هم دربرمیگیرد. کردها در ۵ کشور ایران، سوریه، عراق، ترکیه و شوروی سابق تقسیم شده اند و ارمنی ها در ده کشور جهان پراکنده اند.

وجود چنین شرایطی دست کم دو مشکل اساسی را همواره پیش کشوده است: نخست چگونگی همزیستی این اقلیتها با اکثریت جامعه از جنبه اقتصادی-اجتماعی و حقوقی و دوم مسئله تمامیت ارضی و امکان جدایی این یا آن اقلیت ملی یا قومی برای تشکیل يك دولت مستقل و یا پیوستن به کشور دیگر. درست به همین دلیل و بخاطر مسئله انگیز بودن همزیستی اقلیتها با اکثریت جامعه است که محافل بین المللی و کشورهای مختلف همواره به این پدیده برخوردی محافظه کارانه و توأم با مصلحت سیاسی داشته اند.

در اروپا و در پی جنگ اول جهانی و از هم پاشیدن امپراطوری های فرانسوی-چند ملیتی عثمانی، اتریش و مجارستان و روسیه مسئله اقلیتها در سطح وسیع و از جنبه های حقوقی و سیاسی طرح شد. پیشتر این مسئله در نظریات و برخوردهای افراد و یا احزاب به میان می آمد، اما در حقوق بین المللی، قرارداد صلح ۱۹۱۹ بطور مشخص به آن اشاره دارد. امضاء کنندگان قرارداد مذکور بمنظور جبران گناهان گذشته و نیز جلوگیری از بحرانهای آتی خواهان

در بخش اول مقاله به برخی داده های کمی اجتماعی-اقتصادی مربوط به مناطق غیر فارس در ایران اشاره شد. در این بخش دیدیم که در موارد متعددی، استانهایی مانند کردستان، سیستان، بلوچستان، آذربایجان غربی، زنجان و... در شمار مناطق عقب مانده کشور قرار میگیرند. اما همانگونه که در آنجا نیز تاکید شد، داده های نامبرده از وجود دامنطقه یکلی جدا از هم (مناطق فارس نشین توسعه یافته و مناطق غیر فارس نشین عقب مانده) حکایت نمیکند. مناطق فارس نشینی هم وجود دارند که از وجود و استمرار این تبعیض ها و عقب ماندگیها رنج میبرند. اما باید بروشنی تصریح کرد که در میان مناطق غیر فارس، توسعه یافتگی بسیار کمتر مشاهده میشود و عقب ماندگی فصل مشترک این استانهاست. از سوی دیگر داده های ارائه شده در بخش فرهنگ بوضوح وجود نوعی ستیز و برخورد فرهنگی آشکار و نهان میان آنچه که باید در ایران فرهنگ مسلط نامید با فرهنگهای دیگر متعلق به اقلیتهای ملی و قومی به نمایش میگذارند. اگر به این شاخص های کمی حوادث و رویدادهای سیاسی چند دهه اخیر را هم بیفزائیم، بدون تردید دلایل بسیار محکم تری در راستای این استدلال بدست می آوریم. حوادث و برآمدهای سیاسی دوره های معاصر تاریخ ایران نشان میدهند که این تفاوت و ستیز و برخوردها همواره در شرایط مساعد فرصت پرور یافته است و بسرعت افکار عمومی مناطق مورد بحث را بسوی خود جلب کرده است. هرچند چهره این حوادث در مواردی بخاطر خیانت و وابستگی مسئولین و رهبران فکری و عملی این جنبشها و یا دخالت مستقیم خارجی تیره و کدر شده اند و خاطره بدی در ذهن مردم ایران برجا گذاشته اند. اما این واقعیتهای تلخ و آموزنده به اصل موضوع ارتباط زیادی ندارند. زیرا آنچه که به رشد این جنبشهای ملی گرایانه یا قومی گرایانه میدان میدهند، وجود برخوردها و ستیزههایی است که افکار عمومی برخی مناطق را بسوی شکل گیری نوعی شعور و وجدان جمعی متکی به منطقه خاص جغرافیایی مانند کردستان، آذربایجان، ترکمن صحرا سوق میدهد. بدون پذیرش این واقعیت اجتماعی-سیاسی کلیدی نمیتوان راه حل دمکراتیک و عملی برای این مناطق یافت.

مسئله ای بنام اقلیتها

هرگاه وجود تفاوتی قومی، ملی، فرهنگی یا حتی زبانی را بپذیریم، مسئله ارزیابی ما از این واقعیت مهم اجتماعی بعبان می آید. این تفاوتها در عمل جامعه ایران را به يك اکثریت و چندین اقلیت تقسیم کرده اند. در همینجا باید یادآوری کرد که برخورد به مسئله اقلیتها فقط دوران معاصر (یعنی بعد از پیدایی دولت به شکل مدرن و امروزی آن در ایران) را در برمیگیرد و به گذشته های دورتر نمیردازد.

کلمه اقلیت در جامعه شناسی و علوم سیاسی به گروهی از افراد اطلاق میشود که با گروه بزرگتری همزیستی میکند که از نظر نژاد، مذهب، زبان یا ملیت با آن متفاوت است(۵) در برخوردی کلی میتوان دو ویژگی مهم را برای اقلیتها برشمرد. نخست احساس تعلق به يك گروه متفاوت با دیگران نزد افراد و یا به عبارت دیگر وجود وجدان و شعور جمعی متمایز با دیگران و دوم در اکثر موارد بروز تفاوتها، تبعیضها و نابرابری هایی نسبت به دیگران (اکثریت) برای مثال در ایران کسانی که چشم آبی دارند از نظر عددی در اقلیت اند ولی يك

«حمایت از همه افراد متعلق به اقلیت‌های نژادی، زبانی و یا مذهبی» شدند و دولتهای نوپنیا را به رعایت حقوق اقلیتها دعوت کردند. در عین حال این قرارداد با ظرافت و دقت از یکباربردن کلمه «اقلیت ملی» خودداری میکند، تا به زعم خود زمینه بحرانها و درگیریهای بین قومی و ملی جدیدی را دامن نزند و به تحکیم مرزهای جغرافیایی یاری رساند. اما برخلاف انتظار امضاء کنندگان قرارداد مذکور حذف اقلیت‌های ملی بروی کاغذ و اطلاق اقلیت نژادی، زبانی و یا فرهنگی چیز زیادی را عوض نکرد و درگیریها و برخوردها زمینه ساز جنگ دوم جهانی شدند و تا امروز هم ادامه دارند.

در طول دو قرن سیاست رایج در کشورهای اروپایی، سیاست حذف اقلیتها و برسمیت نشناختن آنها به شیوه های مختلف بوده است. اگر قرن گذشته دولت ها بارها به روشهای خشونت بار و زورگویانه روی آوردند، در قرن بیستم اصول شناخته شده دمکراسی به داد آنها رسیده است. این دولت ها برای حل مشکل اقلیتها، سیاست تدریجی و بلند مدتی را در پیش گرفتند که هدف نهایی آن یکسان سازی و کم رنگ کردن ویژگیهای بومی اقلیت‌های ملی و یا قومی بوده است. یکبارگیری این سیاست در اروپا موارد موفق و ناموفق داشته است. فرانسه یک نمونه موفق در این میان است. این کشور آن بخش از قراردادهای بین المللی که در آنها بنوعی از حقوق اقلیت‌های ملی سخن به میان می آوردند را به رسمیت نمیشناسد و این عدم شناسایی اصل ۲۷ منشور سازمان ملل متحد تا قراردادهای هلستینکی و کپنهاک میان کشورهای اروپایی را دربرمیگیرد. در فرانسه منهای کرس (که از سال ۱۷۸۸ به فرانسه ضمیمه شده است) چندین اقلیت وجود دارند که به زبانی غیر فرانسه تکلم میکنند و تعداد آنها را دائرة المعارف جهانی (جلد ۱۲ صفحه ۴۳۶) ۵ میلیون نفر تخمین میزند. سیاست های اجرا شده در فرانسه همگی در راستای حل تدریجی این اقلیتها در جمعیت فرانسوی زبان و کم رنگ کردن ویژگیهای فرهنگی و بومی آنها عمل کرده اند. این گرایش سیاسی به آسانی توسط اصول کلاسیک و شناخته شده دمکراسی قابل توجیه اند. اصل ساده شده اصالت اکثریت در بسیاری از دمکراسی های غربی میتواند بوضوح در راستای چنین سیاستی به کار گرفته شود. اکثریت عددی در این کشور ها بجای همه مردم تصمیم میگیرند و امر خود را پیش میبرند و اقلیتها هیچگاه نخواهند توانست بطور واقعی از حقوق و منافع خود دفاع کنند. تساری همه شهروندان در برابر قانون و الزام آنها به پیروی از قوانین و نظم تدارک شده توسط اکثریت عددی چیزی جز نادیده انگاشتن ویژگیهای بومی و قومی مردمی نیست که با گروه قومی مسلط موارد اشتراك اندکی دارند و بویژه آنکه همه سازمانهای بزرگ مدرسه، کلیسا، رسانه های جمعی) که در سطح «ملت» توسط دولت این ملت عمل میکنند، در حقیقت زبان گویای آن اکثریتی هستند که بجای همه مردم تصمیم میگیرند. در این شکل دموکراسی به ازای ۱۵ میلیون نفر میتوان به آسانی ۲ میلیون نفری را برای همیشه در اقلیت قرار داد.

برخلاف فرانسه، نظیر چنین سیاستی در برخی از کشورهای اروپایی مانند بلژیک و یا اسپانیا (پیش از آخرین قانون اساسی) قرین موفقیت نبوده است و اقلیت‌های ملی و قومی توانسته اند نه تنها در برابر سیاست حل و یکسان سازی دولت ایستادگی کنند، بلکه گامهای مؤثری در جهت حفظ و گسترش هویت بومی خود بردارند.

قرارداد ۱۹۷۵ هلستینکی میان دولتهای اروپایی بار دیگر پس از سکوت چندین ساله صحبت از اقلیت‌های ملی و نقش آنها در روابط بین المللی میکند، مشروعبیت منافع آنها را به میان میکشد. در این قرارداد برای نخستین بار از «اقلیت‌های ملی» بجای اقلیت‌های نژادی، فرهنگی و زبانی نام برده میشود. این اشاره کوتاه بارها در سایر اعلامیه های مربوط به هلستینکی تکرار میشود.

قرارداد ۱۹۹۰ کپنهاک میان کشورهای اروپایی، مسئله اقلیت‌های ملی را بطور روشنتری به میان میکشد و بخش مستقلی را به آن اختصاص میدهد. اما این قرارداد باوجود طرح چهارچوبی حقوقی (غیراجباری) برای دولتها، بخاطر مخالفت بسیاری از دولت ها از اسم بردن این اقلیتها امتناع می ورزد. این بیان ناروشن هرچند به دولت هایی مانند فرانسه اجازه میدهد تا به بهانه «غیرقابل تقسیم بودن ملت فرانسه» از زیربار برسمیت شناختن حقوق اقلیتها شانه خالی کند، اما در برخی کشورهای دیگر مانند اسپانیا تأثیر مثبتی برجا میگذارد.

ماده ۲ قانون اساسی جدید اسپانیا (مصوب ۱۹۷۸) وجود ملیتها (NACIONALIDADES) را در چهارچوب دولت و سرزمین اسپانیا برسمیت میشناسد. این تمایز بدان معنی است که در کنار مناطق «عادی» کشور، مناطقی وجود دارند که دارای ویژگیهای قومی، فرهنگی، زبانی و گذشته تاریخی ویژه هستند. در همین قانون ضمن یکباربردن اصطلاح «ملت» (Nacion) اسپانیا همواره بر همزیستی این اقلیت‌های ملی در چهارچوب سرزمین اسپانیا تاکید شده است. خودمختاری که در اسپانیا بمورد اجرا درآمده است شامل همه مناطق کشور میشود و هیچ حق ویژه ای به اقلیت‌های ملی داده نشده است، اما اطلاق کلمه «ملی» به کاتالون ها، باسک ها و گلاسین ها بیشتر جنبه تاریخی و بیان جامعه شناسانه دارد تا دادن حقوق و امتیازات ویژه.

در این بخش از مقاله مثال ها همگی به عمد از اروپا ذکر شدند تا نشان داده شود که حتی در دنیای دمکراسی و حقوق بشر اقلیت‌های ملی یا قومی با دشواریهای مهمی برای دفاع از هویت و حقوق خود مواجه اند. این وضعیت در قاره های دیگر جهان بویژه در کشورهای جهان سوم بسیار بدتر است. امروز در سطح بین المللی اقلیتها هیچ پوشش حقوقی جدی ندارند. ماده ۲۷ قرارداد مربوط به حقوق شهروندان و سیاسی سازمان ملل بطورکلی از اقلیت‌های قومی، مذهبی و یا زبانی سخن به میان می آورد و تحت فشار دولت ها و از بیم دامن زدن به عدم ثبات در کشورها و زیر علامت سؤال بودن مرزهای جغرافیایی موجود نه از اقلیت‌های ملی صحبت میکند و نه گامی جدی در جهت دفاع از آنها برمیدارد.

مصلحت سیاسی یا واقعیت علمی

از مجموعه برخوردها با مسئله اقلیتها میتوان اینگونه استنباط کرد که اطلاق «اقلیت ملی» یا «اقلیت قومی و فرهنگی» به يك گروه قومی که بصورت اقلیت عددی در داخل مرزهای جغرافیایی يك کشور بسر میبرند بیشتر به مسائل حقوقی و سیاسی و مصلحت ها و تنگناهای ناشی از آن باز میگردد تا بر تبیین دقیق علمی. بیهوده نیست که این احتیاط و کاربردهای مختلف عناوین مورد بحث در قراردادهای و میثاقهای بین المللی بسته به شرایط و موضع کشورها تغییر میکند و کمتر اختلاف و دعوا بر سر معیار علمی و تعاریف جامعه شناسانه بوده است. برای مثال سنای فرانسه طرح دولت این کشور مربوط به وضع جزیره کرس که در آن از «خلق کرس» نام برده شده بود را نه با انگیزه تناقض آن با داده های تاریخی، جامعه شناسانه و یا انتروپولوژی بلکه بخاطر پی آمدهای احتمالی حقوقی و سیاسی آن رد میکند.

این ظن وقتی تقویت میشود که از یکسو به تنوع تعاریف موجود از مقوله های مانند ملت، قوم، اقلیت فرهنگی یا زبانی یا مذهبی، مردم، خلق و غیره رجوع کنیم و از سوی دیگر کاربرد عملی و واقعی آنها را مورد توجه قرار دهیم.

قوم (Ethnos در انگلیسی و Ethnie به فرانسه) به مردمی گفته میشود که تحت نام واحد برای خود ریشه تاریخی همانندی قائلند، دارای سنت فرهنگی مشترکند و خود را توسط آگاهی جمعی متعلق به يك گروه واحد که یگانگی آن بر پایه سرزمین، تاریخ و زبان مشترک استوار است، مشخص میسازد. (۵) مردم شناسان از وجود بیش از ۱۲ هزار قوم بروی زمین سخن میگویند. اقوام نتیجه مهاجرت ها، جنگ ها، اختلاط ها، جدائی ها و رویدادهای بزرگ و کوچک تاریخی تحول یافته اند و سرزمین واحدی میتوانند محل سکونی چندین قوم باشد و قوم واحدی نیز میتواند در سرزمین های جدا از هم زیست کنند.

در تعریف قوم تنوع نظری چشمگیری به چشم نمیخورد و عناصری مانند نام، تاریخ، فرهنگ و زبان مشترک و شعور جمعی متعلق به گروه قومی در تعاریف گوناگون کم و بیش تکرار میشود. اما در تعریف ملت (یا ملیت ها) این تنوع بمراتب چشمگیرتر است. گروهی عوامل طبیعی مانند نژاد، سرزمین و زبان را عمده میکنند و جمعی دیگر بر عوامل ذهنی مانند مذهب، آداب و رسوم و خلقیات و پادمانده های مشترک و یا اراده واحد برای رقم زدن سرنوشتی واحد پامیفشارند. ادگار مون ملت را «مجموعه سیاسی بزرگی میدانند که در چهارچوب يك سرزمین، وابسته به يك قدرت مرکزی هستند.»

بقیه در صفحه ۱۵



مشارکت در بحث مسئله ملی

بابک امیر خسروی

(بخش سوم)

* توضیح:

در بخش اول این سلسله مقالات (راه آزادی شماره ۱۹) تحت عنوان «نظر اجمالی به مارکسیسم و مسئله ملی» نگاهی کوتاه به نحوه ی نگرش پایه گذاران مارکسیسم به مسئله ملی و طرز تلقی و برداشت آنها از این مسأله در زمان خود، انداخته و به تحلیل انتقادی از برخی اشکالاتی که در مواضع آنها بنظر ما میرسید و میتوانست به بحث اصلی ما مفید باشد، پرداخته ایم. لذا از طرح همه مواضع و بویژه برخی گفتار های آنها درباره مستعمرات را که با درک امروزی ما شگفت آور مینماید و بنظر توجیه سیاستهای استعماری می‌رسد، اجتناب کردیم. بخصوص اینکه پرداختن به آنها، نوشته حاضر را از این هم طولانی تر و خسته کننده تر میکند.

در بخش دوم (راه آزادی شماره ۲۰) چنین برخوردی را، اینبار در رابطه با مواضع و درک و تلقی لنین انجام دادیم که در دوران متفاوت و در عصر آغاز جنبشهای رهائی بخش ملی فعالیت میکرد. در آن مقاله، وعده داده بودیم که چون مقوله ی «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» در آثار لنین جا و مقام ویژه ای داشته است و بویژه زیربنای فکری قاطبه ی چپهای ایران را تشکیل میداده است، در نوشته مستقلی بطور جامعی به آن بپردازیم. نوشته حاضر به همین منظور است.

از آنجا که بحث این مقاله، انعکاس اندیشه ها و مواضع لنین در مقوله ی حق ملل در تعیین سرنوشت خویش است، ضرورتاً در مواردی نکاتی از مقاله قبلی تکرار خواهد شد. از سوی دیگر، تا آنجا که اطلاع داریم، در میان ایرانیان بویژه نیروهای چپ، این اولین باری است که یک تحلیل نسبتاً جامع انتقادی از مواضع لنین در این مقوله بسیار مهم صورت میگیرد. لذا برای استدلال خود، نیاز به برهان زیادی داریم، که موجب اطناب کلام شده است. بدین مناسبات از خوانندگان محترم راه آزادی پوزش میطلبم.

لنینیسم و مقوله

«حق ملل در تعیین سرنوشت خویش»

در آثار لنین، مقوله حق ملل در تعیین سرنوشت خویش برای اولین بار در طرح برنامه حزب سوسیال دموکرات روسیه مطرح شده است (ژانویه-فوریه ۱۹۰۲) بخش مربوط به «اصول» این طرح توسط فری (نام مستعار آن دوره ی ولادیمیر ایلیچ) به کمیسیون برنامه ارائه میشود. ناگفته نماند که همین طرح از روی پیش طرح پلخانف تنظیم شده بود. در ماده ۷ این طرح که بعداً در مصوبات کنگره دوم (ژانویه-اوت ۱۹۰۳) به ماده ۹ تبدیل شد، چنین آمده است: «شناسائی حق تعیین سرنوشت، برای همه ملت هائی که در ترکیب دولت [روسیه] قرار دارند» (۳۹)

با وجود آنکه لنین، حق تعیین سرنوشت را، چنانچه خواهیم دید، به معنای حق جدائی سیاسی میفهمد و از آن، معنائی جز تشکیل دولت ملی و مستقل در نظر ندارد. مع هذا به خاطر درکش از مسأله ملی و شیوه برخوردش به آن، بویژه طبقاتی دیدن این موضوع چنانکه در بخش دوم نشان دادیم، از همان آغاز آنقدر شرط و شروط میگذارد که این «حق» در عمل از حد يك اعلام موضع کلی و مجرد، صرفاً برای بیان برابری میان ملتها تجاوز نمیکند.

در واقع، تعیین تکلیف برای مسأله ای که میبایست در مقیاس ملی و به دست تمام ملت حل شود و در نهایت به استقلال سیاسی و تشکیل دولتهای مستقل ملل تحت انقیاد بینجامد، در آموزش و در پراتیک لنین، به عهده يك طبقه: پرولتاریا و در عمل به دست حزب پرولتاریا سپرده میشود. معیار تشخیص مصلحت بودن یا نبودن جدائی این یا آن ملت نیز «مصالح عالی تر سوسیالیسم و پرولتاریا» قرار میگیرد. تمامی این صغری و کبری چیدن ها در عمل به آن منجر شد که تحقق این «حق» از ملت های تحت انقیاد دولت روسیه سلب گردید.

موضوع بحث ما در این بخش، اثبات حکم بالا از ورای تشریح سیستم فکری و متدولوژی لنین، به استناد نوشته های بسیار متعدد وی در این باره است.

لنین در اوکین نوشته اش در موضوع (ژوئیه ۱۹۰۲)، در توضیح طرح برنامه حزب سوسیال دموکرات روسیه، پس از ذکر فرمول فوق الذکر درباره حق تعیین سرنوشت، چنین تاکید میورزد: «اما شناسائی بی قید و شرط مبارزه برای آزادی تعیین سرنوشت، ما را موظف نمیکند که از هر خواست تعیین سرنوشت ملی حمایت کنیم. سوسیال دموکراسی، بمثابه حزب پرولتاریا، وظیفه مثبت و اصولی خود را این قرار داده است که نه برای «حق تعیین آزاد سرنوشت» خلق ها و ملیت ها، بلکه پرولتاریای هر ملیت همکاری کند. ما باید همواره و بدون قید و شرط برای فشرده ترین اتحاد پرولتاریای همه ی ملیت ها همکاری کنیم. این فقط در موارد خاص و استثنائی است که ما میتوانیم مطالباتی را که جهت آن ایجاد يك دولت جدید طبقاتی باشد و یا بخواهد وحدت کامل سیاسی دولت را با يك اتحاد فدرال بسست تر جایگزین سازد، مطرح کرده و فعلاً آن حمایت کنیم.» (۴۰)

آنچه در نقل قول بالا آمد، در حقیقت جوهر و پایه ی فکری لنین را در رابطه با مقوله حق تعیین سرنوشت نشان میدهد که در طول بیست سال فعالیت پرچوش و خروش بعدی وی و علی رغم فرمولهای گوناگون که ارائه میدهد، در اساس بلا تغییر میماند. لنین بخاطر مسائل روز و لحظه و نیازی که به استدلال مطلب معینی داشته است، گفتار های متناقضی در مسأله ملی دارد. بحثی که میتوان گاه برای مواضع کاملاً متناقض، نقل قول مناسب و دلخواهی را سوا کرد. چنین تشبیهاتی فقط به درد پلیمیک های ارزان قیمت میخورد. علی رغم این تناقضات، کوشش کرده ام در این نوشته، گفتار هائی از لنین بیاورم که هم بطور عینی نشان دهنده همین تناقض ها و جنبه های مختلف نظریات وی باشد و هم بتواند خط اصلی و جوهر فکری و اندیشه ی راهنمای لنین در مسأله ملی را ترسیم کند.

«حق ملل در تعیین سرنوشت خویش»

یعنی چه؟

نخست یادآوری این نکته ضرورت دارد که مقوله ی «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» صرفاً يك مبحث مارکسیستی نیست. این اصل اساساً مربوط به دوره های قبل و در پیوند با انقلابهای بورژوا-دموکراتیک قرن های ۱۸ و ۱۹ در اروپا و بالاخص در ارتباط مستقیم با انقلاب کبیر فرانسه در ۱۷۸۹ میباشد. در آغاز، به اصل ملیت ها معروف بود. یعنی: هر ملت يك دولت. در جریان انقلاب کبیر فرانسه، مردم یا به عبارت دیگر، طبقه سوم که بورژوازی متوسط و کارگران و پیشه وران و دهقانان را شامل میشد، با شعار حق تعیین سرنوشت ملت و فریاد: زنده باد ملت، با استبداد سلطنتی و اشرافیت چنگیدند و حاکمیت ملت و دولت ملی را بر موازین دموکراسی، برقرار کردند. ملت سرنوشت خویش را بدست گرفت. اصل ملیت ها پایه سیاست خارجه فرانسه قرار گرفت و ایدئولوژی جنگ های ناپلئونی شد. در بخش اول این مقاله ها، آنجا که نقل قولی از انگلس

میشود که به اصل ملیت‌ها آن هم بشیوه بناپارتی طعنه میزند، بخاطر سوء استفاده هائیسیت که ناپلئون از آن میکند. ناپلئون با سیاست کشورگشایی و تقسیم دلبخواهی سرزمین‌ها، بشیوه‌های متداول آغاز انقلاب پشت پا زد. ما درباره اصل ملیت‌ها و مسائل اطراف آن بعداً مکتب بیشتری خواهیم کرد. با آغاز قرن بیستم و توسعه جنبشهای استقلال‌مندی در اروپای خاوری و آسیا، این مقوله ابعاد تازه‌ای مییابد و از مشغله‌های فکری مهم مارکسیست‌های آن زمان است.

در این مقاله، قصد ما تشریح و نقد درک و موضع‌نمایی از مساله است که می‌خواهد راه حل بلشویکی آن را بپویزه در روسیه ارائه دهد. لنین در سخنرانی‌های ۹ تا ۱۳ ژوئیه ۱۹۱۲ در سویس، مقوله «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» را میشکافد و تصریح میکند:

«پاراگراف برنامه (درباره تعیین آزادانه سرنوشت ملت‌ها) نمیتواند تفسیر دیگری جز تعیین آزادانه سرنوشت سیاسی و بعبارت دیگر حق جدایی برای تشکیل دولت مستقل داشته باشد.» (۴۱) در قطعنامه‌های کنفرانس کمیته مرکزی حزب کارگری سوسیال‌دموکرات روسیه با شرکت فعالان حزب که در ۶ تا ۱۴ اکتبر ۱۹۱۲ در کراکوی (لهستان) تشکیل میشود، برای اولین بار پس از کنگره دوم، قطعنامه‌ای در مساله ملی طرح و تصویب میشود که به انشاء وی و تقریباً برپایه سخنرانی‌هایش در سویس است. همان توضیح بالا از مفهوم «حق تعیین سرنوشت ملل» مورد تأکید قرار میگیرد و به سیاست حزب مبدل میگردد. ناگفته نماند که بلافاصله در قطعنامه قید و شرط‌هایی به آن اضافه میشود که «مساله حق ملل در تعیین سرنوشت» ... نباید به جای این مساله که جدایی این یا آن ملت بجاست یا نه، گرفته شود، که بعداً به تفصیل به آن خواهیم پرداخت.

«حق ملل در تعیین سرنوشت» و حیطة عملکرد آن

حال که با موضع‌نمایی از مقوله «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» آشنا شدیم، اینک از نظر متدولوژی بررسی ما، دانستن این موضوع ضرورت دارد که از دیدگاه وی، دامنه اعمال آن تا به کجاست؟ بعبارت دیگر، شامل چه کشور هائیسیت و حکایت از چه نوع روابطی دارد.

از آنجا که در تقسیم‌بندی فوق‌الذکر: اروپای باختری و اروپای خاوری و آسیا، کشورهای چوَن روسیه و ایران و چین در کنار هم آمده‌اند، در نگاه اول ممکن است چنین تداعی شود که از دیدگاه لنین، انطباق اصل «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» چه در شکل و چه در مضمون آن و چه در عمل و قانونمندی‌هایش، در روسیه و ایران یکسان میباشد. چنین استنباطی کاملاً نادرست خواهد بود. از نظر اهمیتی که روشن شدن این مطلب در تحلیل ما از مساله ملی در ایران دارد، به اجمال به توضیح آن میپردازیم.

لنین در یک تقسیم‌بندی دیگر کشورهای جهان، آنها را به سه نوع متمایز تقسیم میکند:

نوع اول: کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری اروپای باختری و ایالات متحده آمریکا. به نظر لنین در این کشورها مدت‌هاست جنبشهای ملی مترقی بورژوازی پایان یافته است. «هرکدام از این ملل «بزرگ» بر ملل دیگر در مستعمرات و در داخل مرزهای خود ستم روا میدارند» (۴۶) لنین برای احزاب کارگری و پرولتاریای این کشورها، وظایف و تکالیف معینی را مطرح میسازد که جوهر آن چنین است: «پرولتاریا نمیتواند علیه نگهداری جبری ملل تحت ستم در مرزهای این دولت‌ها مبارزه نکند. بعبارت دیگر، باید برای حق تعیین سرنوشت مبارزه کند. پرولتاریا باید طالب آزادی جدایی سیاسی برای مستعمرات و ملت‌های تحت ستم از سوی ملت «خودی» باشد.» (۴۷)

نوع دوم: کشورهای خاور اروپا: اتریش، بالکان و بویژه روسیه. درباره این کشورها میگوید: «همانا در قرن بیستم است که جنبشهای ملی دموکراتیک بورژوازی و مبارزه ملی بویژه در این کشورها گسترش یافته و خصمت‌هایی به خود گرفته است.» (۴۸) مینویسد، در این کشورها «اگر پرولتاریا از حق ملل در تعیین سرنوشت خویش حمایت نکند، در انجام وظایفش، چه در راه پایان رساندن تحوّل بورژوا-دموکراتیک و چه در کمک به انقلاب سوسیالیستی در دیگر کشورها، موفق نخواهد بود.» (۴۹)

نوع سوم: کشورهای نیمه مستعمره، نظیر چین، ایران و ترکیه و همه مستعمرات که جمعیاً تا یک میلیارد جمعیت دارند.» (۵۰) درباره این کشورها مینویسد: «سوسیالیستها نه فقط باید آزادی فوری، بی قید و شرط و بدون بازخرید مستعمرات را طلب کنند، (واین خواست در بیان سیاسی اش چیزی جز همان پذیرش حق ملل در تعیین سرنوشت خویش نمیشد.) بلکه میباید به قاطعانه‌ترین وجه از انقلابی‌ترین عناصر جنبشهای بورژوا-دموکراتیک و رهائی بخش این کشورها، پشتیبانی کنند.» (۵۱)

ملاحظه میشود که لنین بطور روشنی حساب کشورهای چوَن ایران و چین و ترکیه را از حساب امپراطوری‌های چوَن روسیه کاملاً جدا میکند. لذا در تئوری لنین و اصول فکری وی، مقوله «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» مشمول کشورهای نیمه مستعمره و مستعمره

لنین، مساله را در ضمن بررسی تاریخی - اقتصادی جنبشهای ملی جستجو میکند و موضوع را مستقیماً با دوران گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری مربوط میکند. (در این باره به بخش دوم این سلسله مقاله‌ها در راه آزادی شماره ۲۶ صفحه ۸۲، نقل قول‌های ۱۸ و ۱۹ مراجعه شود.) و نتیجه میگیرد: «برای تمام اروپای غربی - و حتی برای تمام جهان متمدن - تشکیل دولت ملی برای دوران سرمایه‌داری جنبه عمومی و عادی دارد.» (۴۲)

از این تحلیل تاریخی - اقتصادی چنین نتیجه میگیرد: «آن وقت ناگزیر به این نتیجه خواهیم رسید که منظور از حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، یعنی حق آنها در جدا شدن از مجموعه‌ی ملت‌های غیر خودی و تشکیل دولت ملی مستقل است.» (۴۲)

لنین بطور تردید ناپذیر مقوله «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» را در ارتباط با انقلاب‌های بورژوا-دموکراتیک و پیدایش و تکوین سرمایه‌داری میداند. بهمین جهت درباره کشور‌های اروپای باختری که انقلابات بورژوا دموکراتیک را پشت سر گذاشته‌اند میگوید: «جستجوی حق تعیین سرنوشت در برنامه‌های سوسیالیستهای اروپای باختری، معنایش پی‌نبردن به الفبای مارکسیسم است.» (۴۴) حال آنکه وضع در خاور را طور دیگری توصیف میکند: «در اروپای خاوری و در آسیا دوران انقلاب‌های بورژوا-دموکراتیک تنها در سال ۱۹۰۵ آغاز گردید. انقلاب‌های روسیه، ایران، ترکیه، چین، جنگ‌های بالکان... این‌ها زنجیره حوادث جهانی دوران ما در «خاور» است. تنها ناپیانیان ممکن است در این زنجیره حوادث، بیداری یک سلسله از جنبشهای ملی بورژوا-دموکراتیک و کوشش‌های را که برای تشکیل دولت‌های مستقل و

است. چنانچه از متدولوژی برخورد لنین به مساله و تقسیم بندی کشورها برمی آید، در رابطه با کشوری چون ایران، انطباق این اصل تنها در حالتی معنا می یابد که ایران در کل و در تمامیت آن و بمثابة يك ملت واحد در نظر گرفته شود که بمناسبتی استقلال و حاکمیت ملی آن خدشه دار شده و یا از بین رفته باشد. (مانند. معاهده ۱۹۰۷ میان روسیه و انگلستان و با اشغال نظامی ایران در جنگ اول و معاهده ۱۹۱۹ و رشق الدوله و غیره)

از گفته ها و احکام لنین میتوان بروشنی دریافت که وقتی وی از تحقق اصل «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» در مورد روسیه صحبت میکند، منظورش برخلاف ایران، دولت روسیه تزاری، يك جا با ملت های تحت انقیاد و ملحق شده به روسیه چون کل واحدی نمیباشد. بلکه منظورش صرفاً تحقق این اصل در رابطه با ملل تحت انقیاد روسیه است که به زور به وی ملحق گشته اند. لذا پارها این موضوع را مطرح میکند که: «حزب پرولتاریا قبل از هر چیز باید خواستار اعلام فوری و واقعی و مطلق آزادی جدائی از روسیه برای تمامی ملل و ملیت های باشد که تحت ستم تزاریسم قرار گرفته و با زور در چارچوب دولت روسیه نگهداری شده و یا به آن وصل و بپیارت دیگر الصاق شده اند.» (۵۲) لنین وضعیت ملتهای تحت ستم روسیه را با وضعیت مستعمره ها و روابط استعماری، یکی میداند و این واقعیت را از مشکلات مساله ملی در روسیه میشمرد. (به بخش دوم مقاله. راه آزادی شماره ۲۱. صفحه ۱۳ نقل قول ۲۹ توجه بشود.) متأسفانه، طرفداران متعصب ایرانی «اصل لنینی» حق ملل در تعیین سرنوشت، به این تفاوت کیفی میان روسیه چون «زندان ملل» و کشور باستانی ایران، که در آن اقوام مختلف طی سده ها و هزاره ها همزیستی داشته اند، توجه نمیکنند.

آیا لنین به جدائی ملل تحت انقیاد روسیه باور داشت؟

در اینجا يك سوال اساسی به ذهن انسان خطور میکند: باتوجه به موضع صریح وی که فوقاً ذکر شد، پس چرا این احکام لنین، بعد از پیروزی اکتبر جامعه عمل نپوشید؟ و بلشویکها به رهبری لنین کوشیدند و جنگیدند و هر جا توانستند، از آزادی جدائی ملتهای زیر یوق تزاریسم جلوگیری کردند و دولت های ملی را در گرجستان، ارمنستان، آذربایجان و ترکستان و غیره به حزب ارتش سرخ سرنگون ساختند؟ و حتی در جریان جنگ دوم جهانی به بهانه تعلق کشورهای بالتیک به روسیه تزاری، برای تصرف مجدد آنها یا هیتلر به معامله نشستند. و بهمین بهانه بخشی از لهستان و ملداوی را به اتحاد شوروی ملحق کردند!

پروسی دقیق مواضع لنین بطور بارزی نشان میدهد که وی اساساً به تحقق اصل «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» که میگفت نمیتواند معنای دیگری جز حق تعیین سرنوشت سیاسی، استقلال دولتی و تشکیل دولت ملی داشته باشد. (۵۲) لااقل در مورد مشخص روسیه اعتقاد نداشت. همانگونه که قبلاً اشاره کردیم، علی رغم نفاق جانانه لنین از «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» در واقع گفتار وی، از حد يك اعلام موضع کلی و مجرد تجاوز نمیکرد. آن هم با این نیت و حساب که اعلام موافقت و یا شناسائی این «حق» همه پیشداوریهها و محذورات ذهنی - تاریخی و موانع حقوقی را از میان بخواهد داشت و ادغام ملتها در يك دیگر را عملاً بر محور آبز ملت روس تسهیل و تأمین خواهد کرد. اینست جوهر درک وی از شناسائی «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش». لذا هر جا تناقضی در گفتار و کردار وی مشاهده میشود از همینجاست.

به استنباط من، دو عامل اساسی در شکل گیری سیستم فکری لنین موثر بوده است. الف: اعتقادات مکتبی و آئینی (بکترین) وی؛ ب: این واقعیت که وی در جستجوی راه حلی برای پیوند مساله ملی، در شرایط پیچیده روسیه تزاری، با بلند پروازیهای انترناسیونالیستی و باورهای مکتبی اش بوده است. و سوسه ذهنی دائمی لنین برپایه انقلاب پرولتری جهانی بود و خود او از اندیشه پردازان مخصوص آن بود. ما در بخش دوم این سلسله مقالات (راه آزادی شماره ۲۱، صفحه ۱۲، تحت عنوان «ریشه یابی معرفتی خطا» تا حدی به این موضوع پرداخته ایم.

لنین موفق شد در سایه کار و فعالیت خستگی ناپذیر و نوشتن مقاله ها، رساله ها و کتابهای فراوان، افکار و نظریه های خود را به بلشویک ها و بخشی از کارگران و زحمتکشان شهر و روستای روسیه القاکند و آن را به نیروی مانی کارسازی مبدل گرداند. و چنانچه میدانیم، با اراده گراشی و به انگاء قدرت فوق العاده اش در تحلیل از حوادث و اتخاذ تاکتیکهای مبارزاتی مناسب و به موقع و با جرات و جسارت سیاسی کم مانند، موفق گردید با استفاده از وضع استثنائی و بی صاحبی روسیه و هرج و مرج ناشی از جنگ و سرنوشتی تزار و ناراضانی توده ها، بزرگترین واقعه قرن بیستم را بوجود آورد. وی توانست در فاصله چند ماه، انقلاب بورژوا-دموکراتیک فوری را که تازه آغاز شده و فرصت نیافته بود تا به وظایف سترگ تاریخی اش عمل کند، پشت سر بگذارد و با تصرف قدرت در اکتبر ۱۹۱۷ فرمان انقلاب سوسیالیستی را صادر کند و تزهایی خود را به کرسی بنشانند. خوانندگان، بقیه داستان غم انگیز هفتاد ساله را که پیامد نظامی بود که خارج از مکان و زمان و با پریدن از مراحل تاریخی و بی اعتنائی به واقعیتهای يك جامعه و رشد اقتصادی آن برپا گردید، میدانند. قصد ما وارد شدن در این موضوع نیست. آنچه آورده شد، برای ارائه بستر ذهنی و زمینه تئوریک است، که مستقیماً بر مساله سیاست ملی و نحوه حل آن در روسیه اثر گذاشت.

با عنایت به آنچه آمد، معلوم میشود چرا لنین با جدائی ملتها و قطعه قطعه شدن کشورهای بزرگ مخالف بود و چرا وی طرفدار دولتهای بزرگ و متمرکز بود. و میگفت: «مارکسیستها، قطعاً مخالف فدراسیون و عدم تمرکز هستند. بدین دلیل ساده که تکامل سرمایه داری ایجاب میکند که دولتها هرچه ممکنست بزرگتر و متمرکزتر باشند. در شرایط برابر، پرولتاریای آگاه همواره طرفدار يك دولت بزرگتر خواهد بود. پرولتاریا همیشه علیه ویژگی قرون وسطائی مبارزه خواهد کرد و با نظری موافق به تقویت هم گراشی اقتصادی سرزمینهای بزرگ نگاه خواهد کرد، که بر بستر آنها مبارزه

پرولتاریا علیه پروروازی میتواند وسیعاً گسترش یابد. (۵۴) و در جای دیگر، پس از طرح و تأیید مجدد اصل «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» بلافاصله اضافه میکند: «معنای این خواست بهیچوجه جدائی، قطعه قطعه شدن و تشکیل دولتهای کوچک نیست. این خواست بیانگر پیگیری مبارزه علیه هرگونه ستم ملی است.» (۵۵) در نوشته «تزهایی درباره مساله ملی» که لنین در آن به توضیح پاراگراف مربوط به برنامه حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه در موضوع «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» میپردازد، تأکید میکند: «اینکه سوسیال دموکراسی حق همه ملیتها را برای تعیین آزادانه سرنوشت به رسمیت میشناسد، بهیچوجه بدین معنا نیست که از قضاوت ویژه خود در هر مورد مشخص درباره مناسب بودن جدائی این یا آن ملت بمثابة يك دولت مستقل، صرفنظر میکند.» (۵۶) و معیار قضاوت را هم اولویت مبارزه طبقاتی پرولتاریا برای سوسیالیسم قرار میدهد. (در رابطه با این موضوع از جمله به این نوشته های لنین مراجعه شود: «درباره مانیفست اتحادیه سوسیال دموکراتهای ارمنی، جلد ۶ آثار کامل به فرانسه صفحه ۳۲۶ و «مساله ملی در برنامه ما» همان جلد صفحه ۴۷۰.)

روشن است که چون از دیدگاه وی «مصالح سوسیالیسم بر حق ملل در تعیین سرنوشت خویش تقدم دارد» (۵۷) و نیز قضاوت درباره مناسب بودن تشکیل دولتهای ملی مستقل با ملاحظه منافع مبارزه طبقاتی برای سوسیالیسم صورت میگیرد؛ لذا لشکرکشی به آذربایجان و گرجستان و ارمنستان و ترکستان و سرنوشتی دولتهای ملی در آنها، توجیه میشود!

تناقض از کجاست؟

تناقض میان تحقق نظریه ی «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» که تأکید داشت معنائی جز «حق آنها به استقلال سیاسی، به آزادی جدائی سیاسی» (۵۸) ندارد، یا این اندیشه ی پایه ای لنین که: «خواست بیان آزادانه ی اراده ملی، باید تابع منافع مبارزه طبقاتی پرولتاریا باشد.» (۵۹) در عمل در سرنوشت ملتهای زیریوغ روسیه، تأثیرات فاجعه باری داشت. بعبارت دیگر، هدف از تحقق خواست «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» تشکیل دولتهای مستقل ملی بود. که

جز «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» نبود، به تحقق در آورد.

مقصود لنین از تاکید بر کلمه «حق» چه بوده است؟

تفسیر لنین از کلمه «حق» و جا و مقام آن در برخورد به مقوله «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» پنجم بارزی مؤید گفتاری است که قبلاً بیان کردیم و آن عبارت از اینست که طرفداری وی از حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، از حد یک بیان کلی و یا ابهت شناسائی این حق، لااقل دربارہ ملت‌های تحت انقیاد روسیه، فراتر نمی‌رفته است. حساب وی این بود که با شناسائی قاطعانه چنین حقی، مناسب‌ترین شرایط برای گردآمدن «داوطلبانه» و پیوستن از روی رضای همین ملت‌ها در اطراف روسیه آزاد فراهم خواهد شد.

در آثار لنین، یک «تفاوت کوچک» اما بسیار پر معنا میان شناسائی حق جدائی و نفی جدائی این یا آن ملت وجود دارد. همان قدر که با تاکید و اصرار بر ضرورت شناسائی حق جدائی ملت‌ها پای می‌فشرد، به همان اندازه نیز علیه جدائی ملت‌ها به استدلال مینشاند.

به این مطالب نامه لنین به شاتومیان (از رهبران برجسته سوسیال دموکرات‌های ماوراء قفقاز) توجه کنید: مینویسد: «ما طرفدار خودمختاری برای همه نواحی هستیم. ما طرفدار حق جدائی هستیم (و نه طرفدار جدائی همگان) خودمختاری، همانا برنامه ما برای سازمان دهی یک دولت دموکراتیک است. اما جدائی بهیچوجه برنامه ما نیست. ما بهیچوجه جدائی را ستایش نمی‌کنیم. در مجموع ما علیه جدائی هستیم. ولی ما طرفدار حق جدائی، بخاطر ملی‌گرایی آبر روس ارتجاسی هستیم، که به حدی انگیزه همزیستی ملی را چرکین کرده است که گاه بعد از یک جدائی آزادانه، پیوندها بیشتر خواهد شد. حق تعیین آزادانه سرنوشت، یک استثناء در مقدمه البرهان عمومی ما، یعنی مرکزیت است... مع هذا این استثناء را نباید بمعنای گسترده در نظر گرفت. در این استثناء جز حق جدائی مطلقاً هیچ چیز دیگری مطرح نیست و نمی‌بایست هم باشد.» (۶۴)

(تاکید ها همه جا از لنین است.)

در یک نوشته اساسی دیگر در پاسخ به کیفسکی، که بلشویک‌ها را به «چشم بند» تشبیه میکرد و به طنز میگفت: وقتی از بلشویک‌ها درباره مثلاً استقلال سیاسی اوکراین سوال میشود، پاسخ میدهند: «سوسیالیست‌ها در جستجوی تحصیل حق جدائی هستند و بر علیه جدائی تبلیغ میکنند» چنین میگوید: «ما کارگران آبر روس باید به دولت خود اخطار کنیم که مغولستان، ترکستان و ایران را تخلیه کند و کارگران انگلستان باید به دولت خود اخطار کنند که مصر و هندوستان و ایران و غیره را تخلیه کند... آیا این بدان معناست که ما به توده های زحمتکش مستعمرات توصیه میکنیم که خود را از پرولتاریای آگاه اروپا جدا کنند؟ ابداً چنین نیست. ما همواره برای نزدیکی هرچه فشرده تر و اقدام کارگران آگاه کشور های پیشرفته با کارگران، دهقانان، بردگان همه کشورهای تحت ستم بوده ایم و هستیم. ما همواره به همه طبقات تحت ستم و از جمله مستعمرات توصیه کرده و خواهیم کرد تا از ما جدا نشوند، بلکه برای اقدام هرچه بیشتر، به ما نزدیک شوند.» (۶۵) و کمی بعد، همین اندیشه را به شکل دیگری باز میکند. میگوید، اگر ما از حکومت‌های خود تخلیه مستعمرات و آزادی کامل حق جدائی را خواستاریم و «اگر مراد اینست که خود ما بطور مطمئن این حق را به کرسی بنشانیم و این آزادی را محض کسب قدرت اعطا کنیم... [چنین کاری] بهیچوجه برای «توصیه» جدائی نیست. بلکه برعکس، برای تسهیل و تسریع نزدیکی و اقدام دموکراتیک ملت‌هاست. ما تمام تلاش خود را برای نزدیکی با مغولان، ایرانیان، هندی ها و مصری ها و اقدام با آنها بکار خواهیم انداخت. ما متوجهیم که این وظیفه ما و به سود ماست که این کار را انجام دهیم. و الا سوسیالیسم در اروپا شکننده خواهد شد.» (۶۶)

مطلب چنان بی پرده و عریان بیان شده است که نیازی به توضیح و تفسیر کنه فکری و سیاست استراتژیک لنین نیست. در حقیقت، وی در تلاش پاسخ به سوال طنزآمیز کیفسکی، فقط به تأیید آن پرداخته است. متأسفانه صفحات راه آزادی اجازه نمیدهد بقیه ی این نوشته عبرت انگیز را نقل کنیم. توصیه ما به لنینیست ها مطالعه دقیق آنست. به اشاره یگوتیم که لنین در اثر خود تنها فرق میان دهقانان کشورهای چون مغولستان و ایران و مصر را با کارگران و دهقانان

بطور قانونمند و حتی پرمینای توضیحات خود لنین، که در بخش دوم به آن پرداختیم، عملاً به حاکمیت پروروازی و استقرار نظام وی می انجامید. چنین تحولی چون ناگزیر به جدائی ملت‌های تحت انقیاد و مستعمرات روسیه منجر میشد، لذا مغایر با اندیشه و انگیزه پایه ای لنین بود که میگفت وظیفه ما تلاش در جهت تحقق «حق تعیین سرنوشت نه خلقها و ملت‌ها، بلکه پرولتاریای هر ملت» است. بی جهت بکرات نگفته بود که مصالح پرولتاریا و سوسیالیسم مقدم بر حق ملل در تعیین سرنوشت خویش است. و اصرار داشت که مارکسیسم یا ناسیونالیسم آشتی ناپذیر است. لذا راه حل «طبقاتی» و «پرولتری» لنین در مساله ملی، به پیروی از منطق وی، علیه راه حل عادی و تاریخی آن، یعنی تشکیل دولت های ملی جداگانه و مستقل در روسیه بود. لذا لنین عملاً مخالف تحقق خواست «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» برای مستعمره ها و ملت‌های تحت انقیاد روسیه بود. اینست جان کلام!

لنین خود به این تضاد واقف بود. ولی چون انترناسیونالیسم و اقدام ملت‌ها در یکدیگر را اصل قرار میداد و از بدیهیات می‌شمرد، مساله را حل شده تلقی میکرد. به این گفتار وی توجه کنید: «کسانی که در مساله غور و دقت نکرده اند، این نکته را ضد و نقیض می‌شمارند که سوسیال دموکرات‌های ملت‌های ستمگر روی «آزادی جدائی» اصرار می‌ورزند و سوسیال دموکرات‌های ملت‌های ستمکش روی «آزادی اتحاد». اما کسی تفکر نشان میدهد که راه دیگری بسوی انترناسیونالیسم و اقدام ملت‌ها، راه دیگری بسوی این هدف از وضع موجود نیست و نمیتواند باشد.» (۶۰) ملاحظه میشود که هیچ استدلالی جز تکیه بر انترناسیونالیسم و اقدام ملت‌ها نمی آورد. البته حل لنینی این تضاد در مورد قاطبه ملل تحت انقیاد روسیه، به زور ارتش سرخ موقتاً به نفع پرولتاریا و «سوسیالیسم» خاتمه یافت. اما علی رغم هفتاد سال سیاست روسی کردن جمهوریها، احساسات ملی چون اژدهای به خواب رفته ای، بیدار شد و در یک چشم بهمزدن، تار و پود اتحاد جماهیر شوروی را از هم دید.

لنین با تکیه بر اولویت اتحاد پرولتاریای کلیه ملت‌ها بر هرگونه خواست ملی و هرگونه جدائی، در صحبت از رابطه روسیه و لهستان چنین توصیه میکند: «ما روسها باید روی آزادی جدائی تکیه کنیم، در حالی که در لهستان باید روی آزادی پیوستن اصرار شود.» (۶۱) این گونه فرمول‌های مجرد که بیشتر به درد بحث های انتزاعی روشنفکران می‌خورد، بر چه منطقی در آزمون خواست ملت لهستان برای تعیین سرنوشت خویش و رهائی از یوق روسیه استوار بود؟ تنها «منطق» برای ترجیه آن، همان تز فوق الذکر مارکسیستی وی در دفاع از «دولت‌های بزرگتر» و «سرزمین‌های بزرگتر» میباشد. گوئی روسیه با آن وسعت و عظمت و جمعیت کافی نبوده است! شگفت آور آنست که لنین چنین توصیه ای را به لهستان‌ها میکند که از نفرت تاریخی آنها نسبت به روسها و از ظلم‌هایی که آبر روس‌ها به لهستانی روا داشته اند آگاهی دارد. در مقاله ای صریحاً اقرار میکند که: «سیاست لهستان، بدنبال ستمگریهای طولانی روسیه، تماماً ملی است. و مردم لهستان مالمال از اشتیاق به انتقامجویی از مسکوی‌ها هستند. هیچ کس به اندازه مردم روسیه به لهستان‌ها ستم روا نداشته است... و خلقی نمیتوان یافت که به اندازه لهستان‌ها از روسیه نفرت داشته باشد.» (۶۲)

باوجود آگاهی از این وضع روحی و احساسات مردم لهستان، که ریشه های عمیق تاریخی دارد، مع هذا موضع حزب کارگری سوسیال دموکرات لهستان را که با الهام از چنین آموزش‌هایی اعلام میکند که «اتحاد برادرانه با پرولتاریای دیگر کشورها برای ما مهمتر از همه است و ما هرگز برای آزادی ملی لهستان سست به جنگ نخواهیم زد.» (۶۳) تجلیل میکند و آنرا «فضیلت سوسیال دموکرات‌های لهستان میدانند! آیا بر بستر چنان احساسات ملی لهستان‌ها، چنین حرفی میتواند جز از دهان اقلیت ناچیزی از پرولتاریای لهستان برخیزد؟ تازه اگر همه پرولتاریای لهستان هم آنرا تکرار کنند، آیا جز اقلیتی از مردم لهستان نبوده اند؟ آیا چنین سیاستی جز انزوی حزب کارگری سوسیال دموکرات لهستان، عاقبت دیگری داشته است؟ تصادفی نیست که پروروازی لهستان موفق میشود برچنین زمینه ای، مردم لهستان و پرولتاریای لهستان را، چه بعد از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ علیه روسیه دموکرات و چه پس از انقلاب اکتبر علیه روسیه سوسیالیستی به جنگ وادارد و استقلال لهستان را که چیزی

لهستانی و فنلاندی در این میبیند که این آخری ها چون از فرهنگ بالاتری برخوردارند، لذا خیلی سریع قانع خواهند شد که دوران جدائی لهستان و فنلاند از روسیه، بعد از پیروزی سوسیالیسم هرچه کوتاه تر گردد. حال آنکه «مدت جدائی دهقانان مصری» مغرولها و ایرانی ها، که فرهنگ شان، به درجات پائین تر است، میتواند طولانی تر باشد، و ما همانگونه که قبلاً گفته شد، از طریق کمک فرهنگی بی غرضانه [این مدت را] کوتاه خواهیم کرد. (۱۷)

طنز تاریخ است که اتفاقاً درست همین فنلاندی ها و لهستانی های با فرهنگ تر، که در میان ملت‌های زیریوغ روسیه، در زمره کشور هائی بودند که در آنها مبارزه طبقاتی گسترده تر و احزاب سوسیال دموکرات نوع بلشویکی آن نسبت به سایر ملل زیر سلطه تزاری قوی تر بودند، همانا همین فنلاند و لهستان و کشورهای بالتیک بودند که قبل از همه و به طرز بی بازگشت از روسیه جدا شدند.

موضع لنین بعد از انقلاب:

دو صد گفته چون نیم کردار نیست

برای آشنائی بهتر با درک و سیاست لنینی شناسائی «حق جدائی» آری ولی خودجدائی نه! بررسی گفتارها و عمل کردهای لنین بعد از انقلاب های فوریه و اکتبر ۱۹۱۷، حائز اهمیت است. زیرا صحت و سقم تئوری های وی در مساله ملی را در بوته آزمایش میگذارد. منتهم بررسی مشی وی در مساله ملی در این دوره، از آنجا که با شورش ها و جنگ های داخلی و مداخله دولت های آنتانت و لشکرکشی آنها و جنگهای طولانی درهم آمیخته است، محتاج کار مستقل و جداگانه ای است. و ما را از مسیر اصلی بحث دور میکند. لذا در اینجا، اشاره وار تاحدی به آن میپردازیم که به بحث ما یاری رساند.

پایه فکری و مشی سیاسی و تاکتیک مبارزاتی لنین در مساله ملی در این دوره، در چند کلمه عبارت است از: شناسائی حق ملل در تعیین سرنوشت خویش و مخالفت با امر جدائی ولو با توسل به جنگ، و «حل» موضوع در هر مورد بر اساس توازن نیروها.

آنچه شگفت انگیز است، خوش باوری وی است که بر اساس آن مسائل را ساده میکند و آرژوها را بجای واقعیت میگذارد. لنین آگاهی و احساسات انترناسیونالیستی سطح بالای خود و آرمان سوسیالیسم جهانشمول تخیلی خود را که در آن ملت‌ها درهم ادغام خواهند شد، بهمانگونه که خود می اندیشید و احساس میکرد، از مردم فنلاند و لهستان و اوکرائین و قفقاز و سایر ملت‌های زیریوغ روسیه تزاری نیز انتظار داشت. لنین، بعد از انقلاب توهم داشت که «بی اعتمادی نسبت به آبز روسها، که ارثیه دوران امپریالیسم روس بزرگ، تزاریسم و بورژوازی است، به سرعت درمیان توده های زحمتکش ملی که جزو امپراطوری روس بودند، از بین میروند. این بی اعتمادی بهمان اندازه که توده ها می آموزند تا روسیه شوروی را بشناسند، از میان میروند...» (۱۸) اما غافل از آنکه در واقعیت، وضع غیر از این بود. ملت‌های زیر ستم در طول قرن‌ها خاطره های بسیار دردناکی از شوینیسم روسها داشتند که به این زودی‌ها فراموش شدنی نبود. و از سوی دیگر، عقده های برتری چویانه ملت بزرگ مستعمره دار روس نیز به سادگی از میان نمرقت. میدانیم که لنین در اواخر عمر خود در بستر مرگ که دیگر، جریانات کشور را از دور تعقیب میکرد، با چه تلخ کامی از «روس شوینیست و در ماهیت امر رذل و قلدرمنش» (۱۹) یاد میکرد و میگفت: «کارگران شوروی و شوروی شده که فقط چند درصد ناچیزی را تشکیل میدهند در میان این اجامر شوینیست روسی، همانند مگسی در ظرف شیر غرق خواهند شد.» (۲۰) درست بدین جهت بود که ملت‌های زیر یوغ روسیه هر جا فرصت یافتند، از لهستان و فنلاند گرفته تا گرجستان و آذربایجان و ارمنستان و ترکستان، دولت های ملی و مستقل تشکیل دادند و اعلام استقلال سیاسی کردند و خود را از «زندان ملل» رها ساختند.

مواضع لنین در مساله ملی در این دوره ی پرتلاطم، ضد و نقیض و اغلب تابع اوضاع و احوال متغیر جبهه هاست. گاه حتی در فاصله چند روز تغییر میکند (نمونه فنلاند) اما آنچه خط فکری اصلی اوست، همان حفظ امپراطوری روس در شکل نوین جمهوری سوسیالیستی

شوراهاست. يك چا میگوید: «اگر فنلاند و لهستان و اوکرائین از روسیه جدا شوند، ما هیچ عیبی در آن نمیبینیم.» (۲۱) ولی بلافاصله بنام انترناسیونالیسم اضافه میکند: «ما روسها، باید روی آزادی جدائی تاکید کنیم، حال آنکه در لهستان باید روی آزادی پیوستن اصرار شود.» (۲۲) اصلاً معلوم نیست چرا و با چه منطقی در لهستان باید روی پیوستن به روسیه اصرار میشد. بی اختیار به ذهن انسان، این اندیشه ی والای انگلس در مورد لهستان خطور میکند: «رهائی ملی لهستان باید قبلاً تأمین شود تا هرگونه پیشرفت اجتماعی میسر گردد. هیچ ملتی قبل از رهائی از سلطه خارجی قادر نخواهد بود ذهن خود را متوجه هدف دیگری کند و جنبش بین المللی کارگری فقط بر اساس هم آهنگی خلق های آزاد شکوفا میشود.» (۲۳) لنین، در قطعنامه روی مساله ملی که از تصویب هفتمین کنفرانس روسیه حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه میگذراند، بعد از تکرار ترجیح بند همیشگی شناسائی حق جدائی آزادانه برای همه ملل متشکله ی روسیه، اندیشه راهنمای بلشویکها را ترسیم میکند: «نباید اجازه داد که حق ملل برای جدائی آزادانه، با مفید بودن جدائی این یا آن ملت در این یا آن لحظه، قاتی بشود. این مساله را حزب پرولتاریا باید در هر مورد ویژه، به شکل کاملاً مستقلانه و با در نظر گرفتن کل مصالح سیر تکامل اجتماعی و منافع مبارزه طبقاتی پرولتاریا در راه سوسیالیسم، حل نماید.» (۲۴) بگذریم از این سوال اساسی که اساساً چرا حزب پرولتاریا خود را صاحب اختیار در تشخیص مفید بودن یا نبودن جدائی این یا آن ملت وابسته و زیریوغ روسیه میداند، که به تاکید خود وی «با زور در چارچوب دولت روس حفظ» می شده اند!

نتایج عملی تئوری لنین در مساله ملی

روشن است که با حرکت از چنین موضعی و این حکم که «منافع سوسیالیسم بر حق ملل در تعیین سرنوشت خویش تقدم دارد.» و اعلام اینکه سیاست برنامه ای حزب پرولتاریا در مبحث ملی بعد از تسخیر قدرت، «عبارت از تحقق سیستماتیک و عملی نزدیکی و ادغام کارگران و دهقانان همه ی ملت‌ها در مبارزه انقلابی شان برای سرنوشتی بورژوازی است.» (۲۵) یا چنین مقدمات نظری، هرچا حکومت‌های مستقل ملی برپا میشد، چون بنا به مرحله تاریخی و درجه رشد اقتصادی و اجتماعی این مناطق، بورژوا-دموکراتیک بود، باید سرنگون میشد. در واقع بهمین ترتیب هم عمل شد. مساله ملی در امپراطوری وسیع روسیه را تناسب نیروها حل کرد. در غرض امپراطوری روسیه، در فنلاند و لهستان و کشورهای بالتیک که بدو از پشتیبانی آلمان و سپس نیروهای مسلح و دیپلماسی کشورهای آنتانت برخوردار بودند، مساله استقلال این کشورها در میدانهای خونین جنگ که از ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ دوام داشت، حل و فصل گردید. و سرنوشت نهائی آنها در کنفرانس صلح پاریس ویا در «کنفرانس نمایندگان روسیه شوروی، لهستان، لتونی، لیتوانی و فنلاند در لندن و تحت نظارت کنفرانس صلح» (۲۶) رقم خورد. اما در جنوب و شرق امپراطوری روسیه، که از اروپا دور بود، حکومت‌های ملی یکی پس از دیگری به نست ارتش سرخ، در گرجستان و آذربایجان و ارمنستان و سپس ترکستان سرنگون گردیدند و بلشویک ها قدرت را بدست گرفتند.

بی تردید، انقلاب اکتبر پیام آور عصر جدید رهائی ملل تحت ستم و مستعمره ها بود. نباید از حق گذشت که در فروپاشی نهائی سیستم مستعمراتی یار و یاور خلق‌های تحت ستم بود و بطور عینی، نقش مهمی ایفا کرد. تصافی نیست که وقتی حائوشه دنوک باوجود ناسیونالیسم شدید چینی اش، وقتی از عواملی که در پیروزی انقلاب چین نقش داشتند، صحبت میکند، وجود شوروی و عامل شوروی را در رأس همه قرار میدهد. سرنوشت ایران خود نمونه بهتری است. کشور ما که بدنبال قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ و ۱۹۱۹ به نیمه مستعمره تبدیل شده بود، استقلال ملی خود را بازیافت. بهمین مناسبت تا مدت ها از سوی ملیون و میهن پرستان ایران مورد احترام و ستایش بود.

در واقع، به آن بخش از توصیه ها و آموزش های لنین در مساله ملی که مربوط به رهائی ملل مستعمره دولت های امپریالیستی میشد و در تزه های وی در مساله ملی و مستعمراتی که به دومین کنگره

انترناسیونال عرضه کرد، منعکس بود (راه آزادی شماره ۲۱ صفحه ۱۴ نقل قول ۲۸) حتی المقدور و با همان انگیزه‌هایی که در مضمون تریا بود، توجه شد. بهمین جهت، کشور شوروی در انتظار ملل ستمدیده چون یار و یاور و آرمان شهر متجسم بود. اما هرچه به سرحدات شوروی نزدیک تر می شد و تا به همسایگان میرسید، سیاست ملی دولت شوروی تناقضات خود را آشکار میکرد. و این سیاست در مورد ملل عضو آن دیگر فصاحت آور بود. انقلاب اکتبر، جنبشهای رهائی بخش ملی را درست آنجا که در حیطه مستقیم قدرت او بود، در نطفه خفه کرد. زیرا چنانچه نشان دادیم، اندیشه‌ی راهت‌ما از ریشه غلط بود. لذا سیاست ملی نادرستی را بدنبال آورد. انقلابهای فوری و اکتبر ۱۹۱۷ میبایستی به رهائی و استقلال ملی مستعمره‌ها و ملت‌های تحت انقیاد روسیه می انجامید، در فردای کسب قدرت بلشویک‌ها زر ۷ نوامبر، لنین در اعلامیه‌ای که بنام کنگره شوراهای نمایندگان و کارگران و سربازان خطاب به مردم صادر کرد (۷-۸ نوامبر ۱۹۱۷) وعده داد که حکومت شوراهای: «برای همه ملت‌های ساکن روسیه حق واقعی تعیین سرنوشت خویش را تضمین میکند». (۷۷) به امید تحقق چنین وعده‌ای، ملت‌های تحت انقیاد را به دفاع از انقلاب اکتبر فراخواند و آنها نیز چنانچه در سرکوب مخالفان آن شرکت کردند. استالین اذعان میکند: «اگر از طرف ملل مظلوم امپراطوری روسیه سابق به پرولتاریای روسیه کمک نمیشد، انقلاب روسیه فاتح نیگشت و کلچاک و دنیکین نیز شکست نمیخوردند». (۷۸) دولتهای ملی در قاطبه مستعمرات روسیه سربرافراشت. اما همه این دولتهای مستقل بودند که یکی پس از دیگری بدست بلشویک‌ها و ارتش سرخ سرنگون شدند. البته همه جا فرمول یکی بود: «سپاهیان ارتش سرخ به خواهش زحمتکشان آذربایجان که دست به قیام زده بودند، به کمک آنها آمدند». (۷۹) البته نسل معاصر گوشش با این نغمه آشناست. عین این فرمول در ۱۹۵۶ در مجارستان، در ۱۹۶۸ در چکسلواکی و در ۱۹۷۱ در افغانستان تکرار شد. «کمیت‌های انقلابی» در بوداپست و پراگ و کابل از ارتش شوروی مدد خواستند. در واقع روسیه شوروی میدان عمل گسترده‌ای شد که تئوری لنینی درک وی از اصل «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» را به داوری گذاشت.

این بررسی نشان میدهد آنچه در هفتاد سال در اتحاد شوروی گذشت، اساساً برپایه تئوری‌های لنینی در مسأله ملی استوار بود و به دست ارچونیکیدزه و استالین پیاده گردید که لنین در بستر مرگ از آنها چون «ان گرجی سوسیال ناسیونال حقیقی و واقعی» به تلخی نام میبرد و «قلدر و خشن روسی منش» (۸۰) خطاب میکند. بی شک بنا بد بود، اما معمار اصلی و اندیشه پرداز و استراتژ آنچه در روسیه اتفاق افتاد، یا همه‌ی پیامد‌های غم انگیز آن، شخص لنین بود.

خشت اول چون نهد معمار کج

تا ثریا می‌رود دیوار کج
ادامه دارد

- ۳۹- طرح برنامه حزب سوسیال دموکرات روسیه. ژانویه-فوریه ۱۹۰۲. جلد ۶ آثار لنین به فرانسه صفحه ۲۳
- ۴۰- همان منبع ۲۶ صفحه ۴۷۵
- ۴۱- همان منبع ۲۸ صفحه ۲۵۵
- ۴۲- منبع ۴۲. همان صفحه
- ۴۳- همان منبع ۴۲. همان صفحه.
- ۴۴- منبع ۴۲ صفحه ۲۸۲
- ۴۵- منبع ۴۲ صفحه ۲۸۲-۲۸۲
- ۴۶- منبع ۲۱ صفحه ۱۶۳
- ۴۷- منبع ۲۱ صفحه ۱۶۰
- ۴۸- منبع ۲۱ صفحه ۱۶۴
- ۴۹- ۵۰- ۵۱- منبع ۲۱ صفحه ۱۶۴
- ۵۲- وظایف پرولتاریا در انقلاب ما ۱۰ آوریل ۱۹۱۷ آثار. جلد ۲۴ صفحه ۶۵
- ۵۳- همان منبع ۱۸ صفحه ۳۷۴
- ۵۴- همان منبع ۲۲ صفحه ۳۹
- ۵۵- منبع ۲۱ صفحه ۱۵۸-۱۵۹
- ۵۶- همان منبع ۲۸ صفحه ۲۵۶
- ۵۷- همان منبع صفحه ۴۷۲

- ۵۸- منبع ۲۱ صفحه ۱۵۸
- ۵۹- منبع ۲۶ صفحه ۴۷۷
- ۶۰- درباره انترناسیونالیسم پرولتری. مجموعه مقالات از لنین انتشارات پروگرس به فارسی صفحه ۸۲
- ۶۱- سخنرانی در مسأله ملی در هفتمین کنفرانس روسیه حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه. ۲۹ آوریل ۱۹۱۷ آثار جلد ۲۴ صفحه ۳۰۱
- ۶۲- منبع ۶۵ صفحه ۲۹۹
- ۶۳- منبع ۶۵ صفحه ۳۰۰
- ۶۴- نامه به س. شائومیان ۶ دسامبر ۱۹۱۳ جلد ۱۹ صفحه ۵۳۷
- ۶۵- منبع ۲۹ صفحه ۷۲
- ۶۶ و ۶۷- منبع ۲۰ صفحه ۷۳
- ۶۸- طرح برنامه حزب کمونیست (بلشویک) روسیه اوایل سال ۱۹۱۹ جلد ۲۹ صفحه ۱۰۶
- ۶۹- درباره مسأله ملیت‌ها یا «سیستم خودمختاری». ۳۰ دسامبر ۱۹۲۲ آثار منتخب دو جلدی به فارسی. جلد ۲ قسمت دوم صفحه ۹۲۴
- ۷۰- منبع ۷۸ صفحات ۹۲۵-۹۲۴
- ۷۱ و ۷۲- همان منبع ۶۵ صفحه ۳۰۱
- ۷۳- از نامه انگلس به کائوتسکی ۷ فوریه
- ۷۴- قطعنامه در مسأله ملی ۲۹ آوریل ۱۹۱۷ جلد ۲۴ صفحه ۳۰۵
- ۷۵- منبع ۷۷ صفحه ۱۲۳
- ۷۶- پیام تلفنی به ژوزف استالین ژوئیه ۱۹۲۰ جلد ۳۱ صفحه ۲۰۷
- ۷۷- اعلامیه دومین کنگره شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان روسیه. ۷ و ۸ نوامبر ۱۹۱۷. آثار جلد ۲۶ صفحه ۲۵۳
- ۷۸- مسائل لنینیسم. استالین جلد اول به فارسی صفحه ۹۳
- ۷۹- تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی در دو جلد به فارسی. جلد اول صفحه ۳۶۹
- ۸۰- درباره مسأله ملیت‌ها و یا سیستم «خودمختاری». ۳۰ دسامبر ۱۹۲۲ آثار منتخب فارسی دو جلدی. جلد دوم قسمت دوم صفحه ۹۲۴

دمکراسی، تمامیت... بقیه از صفحه ۹

(سهند، شماره ۷، صفحه ۱۵۵) او «زبان، مذهب و تعلق قومی» را عوامل عمده تبیلور ملی به شمار می آورد. (همانجا)
دائرةالمعارف جامعه شناسی ضمن پوشمردن برخی از این عوامل به مراحل تحول تاریخی گذار از اشکال پیشین همبودهای انسانی به شکل امروزی آن یعنی ملت توجه ویژه معطوف میکند و برای احساسات که تعلق به یک ملت در افراد بوجود می آورند و اشکال بروز آن جای خاصی قائل است (۵)
در میان متقدمین مارکسیسم بدلالی که شرح آن از حوصله بحث کنونی قائل است تبیین این مفهوم دارای جنبه‌های گوناگون است. کائوتسکی ملت را بطور اساسی به جامعه زبانی مربوط میکند (۵) بوئر بر دو عامل خصوصیات و سرنوشت پامیافشرد. مارکس و انگلس بارها کلمه ملت، مردم، خلق، جمعیت را یکجا با همان مفهوم ملت بکار می‌برند. (۵) تعریف معروف استالین که به سفارش لنین در جزوه «مسئله ملی و سوسیال دمکراسی» در سال ۱۹۱۳ آمده است، تا مدتها تنها تعریف قابل قبول در سطح جنبش کمونیستی پذیرفته میشد. استالین در این تعریف عواملی مانند زبان، سرزمین، گذشته تاریخی و فرهنگ مشترک را در تبیین ملت تعیین کننده میدانند.
در اینجا قصد ما مقایسه تعاریف مربوط به ملت (با همه غیر دقیق بودن آن در ترجمه کلمه Nation) و ملیتها نیست، بلکه نیت نشان دادن این موضوع است که ملت بعنوان شکلی از سازماندهی گروه‌های انسانی ضمن برخورداری از ویژگیهای مشترک دارای دو وجه حقوقی و سیاسی نیز هست که آنرا از سایر همبودهای انسانی متمایز میکند.

ناتمام

• فهرست کامل منابع در پایان مقاله خواهد آمد.

تصحیح و پژوهش

در بخش اول مقاله «دمکراسی، تمامیت ارضی و...» جمعیت مناطق کرد نشین ۲/۶ میلیون نفر به چاپ رسیده که صحیح آن ۲/۶ میلیون نفر می باشد.

گریز از سیاست

میکیس تنودور اکیس آهنگساز پرآوازه یونانی که همواره در سیاست فعال بود و تا تصدی وکالت و وزارت هم پیش رفت، از سیاست بکلی قطع امید کرده و - مثل خیلی از هموطنان ما- تنها راه رستگاری را در پرداختن به فعالیت فرهنگی می بیند: «باید به فرهنگ و فلسفه برگردیم».

تنودور اکیس اخیراً در مصاحبه با روزنامه بلژیکی «درنیراور» دلسردی خود از سیاست را چنین بازگو کرده است: «جامعه مبتنی بر سیاست و اقتصاد به فلاکت افتاده است. سیاستمداران اگر واقعاً بخواهند میتوانند از هر چنگی جلوگیری کنند. اگر امروز تعصب مذهبی سربرداشته، گناهش با سیاستمداران است. اروپا مسئول اصلی درگیریهای کنونی در شوروی و یوگسلاوی است. آلمان با به رسمیت شناختن پیش هنگام اوکراین و کرواسی فقیله را به انبار باروت نزدیک کرد. گورباچف قادر بود دموکراسی را در شوروی برقرار کند. در یوگسلاوی هم تشکیل دولت‌های مستقل کوچک از راه مسالمت آموختن امکان پذیر بود، اما فرمانهای سیاسی و اقتصادی همه چیز را بهم ریخت. فعلاً مارک آلمان قرار است همه چیز را ببلعد. از آنجا که دیگر همه چیز از دست رفته است، من برای از سرگیری مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک، خودم را یکسره وقف موسیقی کرده ام».



«چشم انداز» تازه

دهمین شماره چشم انداز که به همت ناصر پاکدامن و محسن یلفانی در پاریس منتشر میشود، به بازار آمد. در این شماره درباره «آینده نیروهای چپ و ترقیخواه در ایران و جهان» از چهارده نفر از صاحب نظران «نظر آزمائی» شده است.

نخستین سؤالی که با خواندن پاسخها - که در خطوط اصلی خود یکسانند - به ذهن می آید، معمای جدایش و تفرقه کنونی در میان نیروهای چپ است مسأله ای که میتواند موضوع نظر آزمائی بعدی «چشم انداز» در شماره های آینده باشد.

در این شماره بخش دیگری از زندگینامه جامع و دقیق و مستند روح الله خمینی درج شده که به «دوران تحصیل و تعلم» سید میپردازد. این اثر تحلیلی که به قلم «محمد تقی حاج بوشهری» به نگارش در آمده، در نوع خود بی نظیر است.

در چشم انداز همچنین متن کامل دو سخنرانی اخیر سلمان رشدی به عنواين «آیا هیچ چیز مقدس نیست» و «در دهانه مفاک» نقل شده است.

چند شعر و داستان بخش ادبی «چشم انداز» را کامل میکند.

اهل هنر بود، «چه خوب بود ازابتدا در امورسیاسی دخالت نمیکرد» (ازقبیل همان فرمایشات دیگر به دیگر!)

لحن علوی دربرخوردهایین «هنرمند شایسته» و «دوست چون چونی» حد اعلای ناچوانمردی و مصداق روشن ضایع کردن «نام نیک رفتگان» است. منش سیاسی نوشین سرا پامصلحت چوپانه وفرصت طلبانه ترسیم میشود و تلاشهای ادبی او یکسره پوچ و بیحاصل. ازجمله استاد درباره کار پراچ نوشین پرشاهنامه مینویسد: «پاریدگراز شاخی به شاخ دیگرپرید به این قصد که به هموطنانش ثابت کندکه دوست ایران است».

آقای علوی توضیح نمیدهد که برای يك هنرمند تبعیدی که ازوحشت يك رژیم خونخواروددمنش فرارکرده، وبه ناچار به قلمرونظام خودکامه دیگری پناه برده، چه امکان دیگری برای شکرگفتی و آفرینندگی باقی میماند؟ مگرخود او طی نزدیک به چهل سال خوش نشینی درآلمان شرقی غیراز «بابا آب داد» آموختن به چهارتا و نصفی دانشجوی خارجی وانتشاردوکتاب درسی - آن هم به سعی وکوشش لورنتس ویونکر- چه دسته گلی به سر ادبیات ما زده است؟

این که روزنامه کیهان هم با این شتاب به تجدید چاپ مقاله نویسنده ماقدم میکند، بی تردیدبه خاطرارزش ادبی و «ثرفاخر و روان» آن نیست. این چندجمله کوتاه ازهمان متن به خوبی میتواند حساب کار را به دست اهل ادب بدهد: «تمام کوشش من که خودرابه اوپرسانم بی نتیجه ماند... میدانستم که این امور را درحزب توده کامیخش قبضه کرده بود... چون مایل بودنداازاین راز که بر من هم پوشیده بود پی ببرند، زیرگوش انداختند و اقدامی برای گرفتن روانیدبه مسکونکردند».

بی گمان بردست اندرکاران «کیهان» روشن است که همه این جملات اشکال استوری دارند. پس انگیزه این ثوق زدگی را باید درجای دیگر جست. چندهفته پیش همین روزنامه درمقاله ای به قلم کتانه سلطانی فرصت طلبی بزرگ علوی را افشا نموده واورا به «خودفروشی وخیانت به ملت» متهم کرده بود، وحالاصفحات خودرا سخاوتمندانه دراختیار اومیکذارد. پوره سوته دلان گردهم آئیم!

مطلب از این قرار است!

نجفی

سوته دلان!

مطبوعات ایران خیرداده اند که کتاب خاطرات بزرگ علوی تحت عنوان «گذشت زمانه» درتهران زیرچاپ است. این که آقای علوی به خاطرنشراين کتاب درایران چه نامه هانوشته، چه مصاحبه ها کرده وبه چه خواریهائی تن داده، امری است شخصی و به ماهیچ ربطی ندارد. خاطرات شخصیتی نظیرعلوی که بیش از نیم قرن در زندگی سیاسی وادبی میهن ماتام ونقش داشته البته خواندنی است ونویسنده بزرگ نخواست به هموطنان خودراازاین موهبت محروم کند. ایرانیان هم مردمی قدردان وحق شناسند وبرای خواندن خاطرات کسی که «به علت سابقه سیاسی خانوادگی وارسیاست شده» ودرعهدیوق يك رمان وچندداستان کوتاه نوشته صداالیه سروست خواهندشکست. ازاین گذشته، نویسنده بزرگ ما -باهمان هوش ونکارت ذاتی - بهترین موقع را برای نشرخاطرات خودانتخاب کرده است. از سوتی رژیم فاسدی که نزدیک چهل سال به «آقایبزرگ» پناه داده، ودردانشگاه خود به او عنوان «پرفسور» بخشیده بود، واستاد تا همین ده دوازده سال پیش ناگزیربود به خاطرآپارتمان اهداشی و ویلای کذاشی مجیشز رایگوید، ازصحنه روزگار حذف شده؛ ازسوی دیگریاران وهمرزمان گذشته نیز یا رخت ازجهان بریسته اند و یا دم فرویسته. آیا فرصتی مناسبترازاین هم برای نشرخاطرات میتوان یافت؟!

این نیزامری شخصی است وبه دوراندیشی استاد برمیکرد و به ماهیچ ربطی ندارد. اماآنچه آقای علوی راجع به نویسندگان وهنرمندان دیگر بیان فرموده، وبخشی ازآن تاکنون انتشاریافته، به دیگران هم مربوط میشود.

مطلب از این قرار است که آقای علوی دربخشی ازخاطرات خودکه به عبدالحسین نوشین اختصاص داده ازاین هنرمندمردم دوست ومیهن پرست با چنان لحن ناشایستی سخن گفته که روزنامه کیهان (لندن) بلافاصله آنراپاسازودهل زیرعنوان «زندگی فلاکت بارنوشین» تجدیدچاپ کرده است. لب کلام اودراین نوشته این است که نوشین که

اندر احوالات رفیق بهادر خان

این داستان را لابد شنیده اید: میگویند یک بابائی روزی به داروخانه رفت و گفت: «آقا، نفت دارید؟» آقای دوا فروش جواب داد: نخیر. طرف هم معطل نکرد و زیب شلوار را کشید و (گلاب به روی شما) درجا تشرش کرد. مرد حیران پرسید که آخر چرا دکاتم را به گند کشیدی؟ جواب داد: داروخانه ای که نفت نداشته باشد به درد همین کار میخورد. بار دیگر رفیق ما گذارش به داروخانه افتاد و پرسید: «آقا نفت دارید؟» فروشنده فریاد برآورد: «دارم، دارم، درنگ کن تا بیارم» اما تا مرد بچنبد، واقعه تکرار شده بود. باز فروشنده بیچاره پرسید: آخر چرا؟ طرف گفت: داروخانه ای که نفت بفروشد، باید بر آن... بله! چندی بعد باز این «خریدار» - که حتماً دوباره به تنگنا افتاده بود - به داروخانه آمد و پرسید: «آقا، نفت دارید؟» و فروشنده تجربه آموخته به او گفت: برادر، ما که میدانیم تو برای چه اینجا آمده ای، پس کارت را بکن و شرت را کم کن!

بنده از این جهت مجبور به نقل این داستان بی تربیتی شدم که میخواستم تکلیف خودمان را با رفیق بهادر خان روشن کنم. مطلب از این قرار است که این بهادر خان ما - که خودش هم مثل اسمش یکپارچه شور و سلحشوری است - چو انداخته که از مدتها پیش قصد داشته چنین صفحه ای، درست با همین شکل و شمایل در «راه آزادی» باز کند و ما فکر بکر او را ندیده ایم. خواستم طی نامه ای محترمانه به عرض انورش برسانم که این دو صفحه کشکول گونه متعلق به همه خوانندگان نشریه است و همین جا هم باز بر آن تاکید میشود. بعد یادم آمد که این حماسه خوانیهای بهادر خان ما سابقه دیرین دارد که بد نیست شمه ای از آن را عرض کنم.

بهادر خان از مبارزان قدیمی و با تجربه است که خوشبختانه هنوز هم آنچنان فعال و پرتکاپو است که این روزها به هر طرف نگاه کنید او را می بینید. وی قبل از هر چیز سخنران برجسته ای است و از نادر کسانی است که در سخنوری از شیوه دیالکتیک استفاده میکند و پویژه در کاربرد اصل «نفی در نفی» مهارت خاصی دارد. مثلاً شما هر نظری بدهید، او فوراً مخالفت میکند (این که ردخور ندارد) بعد اگر شما نظر خود را تغییر بدهید، او باز با شما مخالفت میکند. حالا اگر شما کوتاه بیایید و اصلاً نظر او را قبول نکنید، او نظر خودش را هم که در اصل در مخالفت با نظر سابق شما مطرح نموده، رد میکند. و این چیزی نیست جز اجرای استادانه اصل دیالکتیکی نفی در نفی!

خیال بد نکنید. بهادر خان اهل سفسطه نیست. او برای تمام نظریاتش دلایل منطقی و کافی دارد و حاضر است ساعتها برای شما توضیح بدهد، به شرط آنکه شما شنونده خوبی باشید و با «اراجیف» خودتان وقت او را نگیرید. شما در هیچ مسئله ای، ریز یا درشت، عملی یا نظری، طبیعی یا نفسانی، از بصیرت رفیق بهادر خان بی نیاز نیستید. و بدانید حتی اگر تمام جوانب و احتمالات را هم در نظر داشته باشید، باز رفیق ما در آن

ایرادی می بیند که به عقل جن نمیرسیده است.

رفتار رفیق بهادر در عرصه عمل هم به همین «استقلال رأی» آراسته است. به او بگوئید به پخش روزنامه کمک کن، به شما نگاهی میکند که انگار به سوفیالورن گفته اید بیا برو سر خیابان بایست! بگوئید کمک مالی کن. میگوید: پول سازمانهای سیاسی را فاسد میکند. بگوئید برای ما مقاله بنویس. میگوید: پس این بابک چکار میکند؟ (و وقتی شما از بابک خواستید و او نوشت، رفیق بهادر روزنامه را با غضب پرت میکند و میگوید: این روزنامه است یا بابک نامه؟) بگوئید بفرما برو در این سمینار یا آن میز گرد شرکت کن. میگوید: پس این فرهاد چه غلطی میکند؟ (و اگر فرهاد رفت، رفیق بهادر فریاد برمی آورد که: باز این فرهاد را فرستادید تا آبروی ما را ببرد؟) خلاصه بهادر خان ما درنیماند. توی هراستینش هزار جواب خوابانده شده است. این است که ما هم نهاریم مثل آن دوا فروش دندان به چکر بگذاریم تا او شرش را کم کند.

از آفت تعصب

چند هفته پیش فرج فوطه یکی از برجسته ترین نویسندگان و روشنفکران، توسط دو موتور سوار در قاهره به قتل رسید. گفته میشود که نویسنده ۴۷ ساله بنا به فتوائی که از جانب گروه اسلامی «الجهاد» - که مرکز آن در امریکاست - گشته شده است.

فرج فوطه از حدود ده سال پیش در مطبوعات مصر نبرد قلمی با افراطی گرایان مسلمان را آغاز کرده بود، و در همان حال که بخاطر دوراندیشی و شجاعت سیاسی اش مورد تحسین و قدردانی جامعه روشنفکران عرب قرار میگرفت، بطور منظم از افراد و گروههای متعصب نامه های تهدید آمیز دریافت میکرد.

جمعیت مصری دفاع از حقوق بشر طی اعلامیه ای قتل فرج فوطه را «ضربه ای به همه هواداران حقوق بشر و آزادی اندیشه دانسته، مینویسد: همه نهادهای دولتی و غیر دولتی که به اشاعه تعصب و گسترش اندیشه های افراطی مدد میسرانند، در جنایت علیه فرج فوطه سهیم هستند.

مطلب از این قرار است که در مصر طبق قانون اساسی انتقاد از مذهب ممنوع است و شیوخ الازهر میتوانند از شر هر نوشته ای که بوی «الحاد» بدهد جلوگیری کنند و نویسنده آنرا به دادگاه بکشانند. هم اکنون با همین نسبیسه عده ای از نویسندگان مصری از جمله علاء حامد - که به سلمان رشدی مصر معروف است - در زندان بسر میبرند.

فرج فوطه در کنار نبرد با افراطیون، مبارزه با این مذهب مشاع و «رسمی» را هم وظیفه خود میدانست. او چند ماه پیش در یکی از مقالات خود نوشت: «تاریخ به ما می آموزد که ۹۹ در صد دولتهای اسلامی تبهکار بوده اند. مذهب نمیتواند خشن یا مسالمت جو باشد. فقط هر مذهبی، با هر اعتقادی، باید در عبادتگاه خود باقی بماند. زیرا بحض اینک از مسجد یا کلیسا قدم بیرون گذاشت، خطرناک میشود.»

دو عکس و یک مقایسه



عکسی که در بالا ملاحظه میشود، مربوط به قربانیان اردوگاههای نازیان نیست، بلکه تصادفاً دو آلمانی بیگناه و بشردوست را نشان میدهد که طرفداران جمهوری اسلامی در لبنان آنها را به این روز انداخته اند. کمپنتر و شتروبیگ به هوای خدمت به «ملل محروم و مستضعف» از سوی مؤسسه خیریه «آسم اومانیتاس» داوطلبانه به لبنان اعزام شده بودند. مؤسسه آنها از جانب چندین سازمان خیریه و حقوق بشر حمایت میشود و بخاطر خدماتش مورد احترام سازمانهای لبنانی و فلسطینی منطقه آشوب زده جنوب لبنان است. سه سال پیش یک گروه حزب الهی مورد حمایت جمهوری اسلامی آنها را به گروگان گرفت و ۳۷ ماه تمام، دقیقاً ۱۱۷۸ روز آنها را به غل و زنجیر بست، تحقیر کرد و شکنجه داد و هرگز به آنها نگفت که از جانشان چه میخواهد.

رہبایندگان آنها قصد داشتند آنها را با دو برادر حزب الهی لبنانی به نام حمادی که به جرم هواپیما ربائی و اقدامات تروریستی دیگر در آلمان محکوم و زندانی شده اند، مبادله کنند. این معامله بالاخره صورت نگرفت و گروگانها سرانجام ماه پیش آزاد شدند.

عکس پائین برادر عباسعلی حمادی را در دادگاه شهر دوسلدورف نشان میدهد. اولاً برادر حمادی با این ژست دیپلماتیک دست کمی از آقای ولایتی، وزیر خارجه جمهوری اسلامی ندارد؛ ثانیاً شایع است که دولت آلمان در مذاکره با آدم ربایان به آنها قول داده که برای برادر حمادی در زندان امکانات رفاهی بیشتری فراهم کند تا «برادر» خیالش از جانب صیغه جات هم تخت باشد. ثالثاً در گروگان آلمانی پس از آزادی اظهار داشته اند که معنی اخلاق اسلامی را با جسم و روحشان درک کرده اند.



تَبَخُّد

ابو رکن ساره

«ارتباط»

- الو؟
- الو!
- بفرمائید!
- شما بفرمائید، شما بزرگترید!
- شما بفرمائید جانم، انگار شما شماره گرفته ید!
- اختیار دارید، شما بفرمائید!
خواهش میکنم آقا، کجا را گرفته ید؟
- همانجا رو!
- لطفاً مؤدب باشید آقای محترم!
- آفرین چه با ادب!
- ببخشید بچا نیاردم، رسمش اینه که معمولاً...
- برو بابا، باز هم از رسم و رسوم حرف نزن که حالم بهم خورد!
- با اجازه تون قطع میکنم حوصله و وقت شوخی ندارم!
- نه بابا، تو که اهل شوخی و طنزی، چی شده حوصله نداری؟
- ... عباس تویی، ناقلاً خوب سر به سر ما میگذاری ها، درس و مشقت تموم شد؟
- عباس خودتی داداش، منم عباس مباس نیستم!
- حسن نکته تویی؟! صدات چرا گرفته نامرد؟!
- نامرد خودتی! صدای منم نگرفته، مادرزاد همینطوریه!
- ای آقا... عرض کردم حوصله ندارم، من قطع کردم...
قطع کنی دوباره میگیرم، اینقدر میگیرم که...
- آقا چرا انیت میکنی؟! یا خودت را معرفی کن و دردت را بگو یا بگذار به کارم برس!م!
- چه احتیاجیه که خودم رو معرفی کنم، شما که من رو نمیشناسی، خیال کن اسم من تقیه!
ای لامذهب، تقی تویی! بابا ابولله، غذا رو اجاق سوخت که، یکدقیقه گوشی رو نگهدار، الان بچه ها از مدرسه میانند گرسنه میمونند!
- تقی نیستم آقای نویسنده متعهد، گفتم فرض کن!
- تقی هستی، خیلی هم تقی هستی! میخوای حال بگیرم، خانم بچه ها چطورند، آشتی کردید یا نه؟ سرم خیلی شلوغه تقی جون، لباسها رو باید از تو رختشویی درآرم پهن کنم، مامانت چطوره؟

- مامان چیه؟ تقی کیه؟ آقای لباسشور و آشپز طنز پرداز، مالیدی! زن بیچاره رو فرستادی سرکار نشستی تو خونه که راه نجات خلق رو پیدا کنی یا چلو و پلو دم پندازی؟

- اها، حالا فهمیدم ناکسا! علی خودتی ها؟ باید از اول حدس میزدم، شنیده بودم باد فتق عمل کردی اما چرا صدات گرفته؟ نباید اینقدر بهم ربط داشته باشند! ها... ها... هرهر... هرهر...

- اینقدر نخند داداش فیوزت می پره، علی ولی کیه دیگه، خودت رو گذاشتی سرکار یا مردم رو؟ یک دقیقه اون بدون کرم خورده ت رو بگذار روی جگر لک زده ت گوش کن چی میگم!

- خودتی دیگه شیریه ای! اگر علی نیستی از کجا فهمیدی کبدم خرابه، از کجا میدونی تازه دندان گذاشتم؟ انیت نکن علی چون برنج شفته شد!

- اگر کبدت خرابه از بس حسرت خوردی و نشستی ور زدی که گذشته اله و بله، آینده چنین و چنان؛ دندان مصنوعی ت هم مبارک، دیگه کسی رو نمیتونی گاز بگیرم!

- آقای محترم خواهش میکنم...
صبر کن، صبر کن! شما که به اندازه کافی فرصت داری حرف بزنی و کاغذ خط خط کنی، مردم دارنذ زیر نست و پا هلاک می شنند شما اینجا مامی، سالی یکبار یک صفحه چیز بنویس و برو چیز قسطی بخر و بعد هی حرص بخور و قسط بده، دلت خوشه، راستی شما ها دیگه چطور روتون میشه پشت فرمان تاکسی بنشینید و یا که بستنی یخی و سیگار و کاندوم بفروشید که کار کردن میب نیست؟! دنیا رو داره آب میبره شما رو خواب برده!

- ای داد و بیداد، صدای دیگ زود پز بلند شده، آقا قطع کن کار دارم!

- گفتم صبر کن! گور پدر دیگ زود پزا صدای مردم در اومده کسی گوشش بدهکار نیست. حالا شما نویسنده دیر پز انقلابی غصه صدای دیگت رو میخوری؟! کار اینقدر بالا گرفته که یک عده از آخوند های پائین شهری هم صداشون دراومده... گوش کن یک ماجرای کوچولو برات تعریف کنم! دیروز برادرم رو بعد از یکسال دوندگی آوردم خارج. از همون فرودگاه با آمبولانس یکسره بردندش بیمارستان که قلبش را باز کنند. حتماً میگی به جهنم اینکه مهم نیست روزی صد ها نفر قلبشون خراب میشه باشه قبول دارم. اما اگر بدونی که برادر من فقط سی و چهار سال سن داره و هشت سال عضو تیم ملی بسکتبال مملکت بوده و اهل دود و نشئه جات و عرق خوری هم نیست شاید کسی تعجب کنی. وقتی یکسال پیش زنش رو جلوی تو تا بچه قد و نیم قد اومدند و با کتک به جرم اینکه ده سال پیش هوادار چریکها بوده و یا اروپا هم مکاتبه داشته برده ند و دیگه برنگردوندند قلبش گرفت. وقتی از سرکار برگشت و بچه ها را گریان و نالان تو بغل همسایه ها دید حالش بهم خورد. خونش لخته شد. این یکسال رو هم به حساب بدن ورزشکارش نوام آورده. شاید بگی اینهم مهم

نیست. هزاران نفر دیگه تو زندانها هستند. باشه قبول دارم. اما اگر بدونی برای ضمانت برگشت برادرم به ایران تو تا بچه ش رو رسماً و علناً حکومت تو یکی از یتیم خونه های بنیاد مستضعفان گرو نگهداشته کمی تعجب کنی. تو بیمارستان تعریف میکرد که داخل کشور هیچ آدم عاقلی امیدیه به بهبود اوضاع نداره. پشم رقتجانی هم ریخته. از خوش بینی و بیخیالی خارج کشوریها حرص میخورد و ناله میکرده. حتماً میگی تقصیر خودشونه. بلند شدند، قیام کنند، خلاق هر چی لایق! باشه قبول دارم. فقط خواستم بگم شما دیگه حواستون رو جمع کنید و بیشتر از این آلوده نشید! همین برو به خونه داریت برس!

الو گوش کن عباس... الو ببخشید علی جان... ا... حسن یا تو ام، گوش کن... الو، شاید بهتر باشه که... الو... الو... الو...

«پ و پا»

پ- عده زیادی از زن و شوهر های وطنی در خارج کشور از هم جدا می شوند. بیشتر هم خانمها پیشقدم هستند. راه جلوگیری از این جدائیا چیست؟

پا - بهتر است دول اعطاکننده حق پناهندگی زیر کاغذهای مربوطه مهر «دموکراسی عطف به ماسبق نمیشود» را روشن و خوانا بزنند. شاید تأثیری داشت.

پ - آقای ولایتی برای چه به آلمان آمده بود؟

پ - برای خرید تعدادی هفت تیر آپباش جهت چور شدن جنس انبار های اسلحه. هفت تیر آپباش برای بساط منقل و خاموش کردن آتش زیر خاکستر بسیار کارساز است.

پ - مسافروانی که از ایران می آیند چیز های جالبی تعریف میکنند. یکی میگفت آخوند های بسیاری پیوژه محضردارها البومهای بزرگی دارند که در آنها عکسهای زنان و دختر ها را در ستین مختلف جمع آوری کرده و با قیمت های مختلف به اهل صیفه عرضه میکنند. تعجب آور نیست؟

پا - تعجب میکنم که تعجب میکنید. چه انتظاری داشتید؟ بعد از اصلاحات عمیق و اساسی رئیس جمهوری محبوب هرکس عهده دار وظیفه اصلی خودش شده است. اصطلاح تقسیم وظایف را حتماً شنیده اید.

پ - اینکه میگیرند حقوق بیکاری و کمکهای دولتی در اینجا پول نفتمونه آیا حقیقت دارد؟

پا - نه عزیز جان! این پول نفت نیست. پول خونمونه! بخشی از پول خونه آن عده از هموطنانمان که در زندانهای جمهوری اسلامی شهید شده و میشوند و ما با نام و اعتبار ایشان به اینجا پناهنده میشویم!

پ - تلویزیون نشان میداد که در شهرهای بزرگ آلمان عشرتکده های بزرگ و مدرنی افتتاح شده که فقط زنه های روس در آن خدمت میکنند و چه پر مشتری! آیا این از عوارض دموکراسی در شرق است؟

	۱۹۶۰ - ۷۰	۱۹۷۰ - ۷۶	۶۰ - ۷۶
لیبی	۲۴/۸	۶/۲	۱۷/۶
بوتسوانا	۵/۶	۲۰/۸	۱۱/۲
گابن	۵/۹	۱۸/۴	۱۰/۸
هنگ کنگ	۱۲/۹	۷/۳	۱۰/۷
عربستان سعودی	۵/۷	۱۲/۶	۹/۹
کره جنوبی	۸/۹	۱۰/۷	۹/۶
ایران	۹/۶	۹/۰	۹/۴
سنگاپور	۹/۴	۹/۱	۹/۳
تایوان	۹/۶	۸/۳	۹/۱
ژاپن	۱۰/۵	۵/۲	۸/۴
متوسط برای چهار کشور NC	۱۰/۲	۸/۹	۹/۷
متوسط برای تمام کشورهای جهان سوم	۵/۲	۵/۳	۵/۲

منبع: UNCTAD 1977 tabell 6.2
OECD 1974 annex tabell 110
OECD 1978 annex tabell H.3

همانطور که جدول نشان میدهد از ۱۰ کشوری که در سالهای ۶۰ تا ۷۶ سریعترین رشد اقتصادی را داشته اند بجز ژاپن و کشور های صادر کننده نفت و کشور هایی که منابع طبیعی دیگر بهره برداری شده داشته اند (بوتسوانا) تنها این چهار کشور بوده اند. اهمیت دیگر در رشد اقتصادی این کشور ها این است که رشد اقتصادی یکدست و کم نوسان بوده است. (مثلاً نوسان شدید در رشد اقتصادی لیبی، بوتسوانا و گابن را با کره جنوبی و تایوان مقایسه نمائید!) پس از تقسیم کره، بخش جنوبی آن که پر جمعیت تر اما از نظر منابع فقیرتر بود درآمد سرانه ای معادل ۷۵ دلار (در مقابل ۱۸۰ دلار در کره شمالی) داشت. در آغاز دهه هفتاد ۴۲ میلیون سکنه کره جنوبی ۲۱۰۰ دلار درآمد سرانه سالانه داشتند در حالی که این رقم در کره شمالی تنها ۷۰۰ دلار بوده است.

تایوان امروز دوازدهمین کشور صادراتی جهان است. در حالی که چین با ۵۰ برابر جمعیت بیشتر در مقام یازدهم قرار دارد. رشد اقتصادی از دهه ۷۰ حدود ۱۰ درصد (گاه تا ۱۴٪ بوده است) درآمد سرانه حدود ۴۰۰۰ دلار است که ده بار بیشتر از چین است و به سطح مجارستان، یونان و اسپانیا میرسد. از ۱۹۶۵ تا ۱۹۸۴ سطح زندگی مردم سنگاپور بطور متوسط ۶/۸ درصد در سال ارتقاء یافت و به درآمد سرانه ۶۶۲۰ دلار رسید (نرخ رشد متوسط هند در حدود همین دوره ۱/۸٪ بود و درآمد سالانه سرانه آن ۲۰۰ دلار میباشد). برخلاف تصور رایجی که گویا رشد سریع اقتصادی در این کشور ها به بهاء نابرابری شدید تر از توزیع ثروت بدست آمده. این کشور ها نه فقط از این جهت بدتر از سایر کشورهای جهان سوم نیستند، بلکه توزیع ثروت در آنها بویژه تایوان و کره جنوبی از متعادلترین موارد در میان کشورهای جهان سوم است. جدول شماره ۲/ سهم ۴۰ درصد فقیرترین بخش اهالی از درآمد خالص محلی (ده کشور با بالاترین درصد در میان کشورهای جهان سوم) سال ۱۹۷۵

تایوان	۲۲/۳
بنگلادش	۲۰/۱
سری لانکا	۱۹/۳
یگوسلاوی	۱۸/۸
هند	۱۷/۰
کره جنوبی	۱۶/۹
اتیوپی	۱۶/۸
پاکستان	۱۶/۵
اندونزی	۱۶/۱
برمه	۱۵/۷
متوسط کشورهای جهان سوم	۹/۸

منبع: Ahluwalla et al. 1979 tabell 4

تایوان و کره جنوبی همانطور که در جدول شماره ۲ دیده میشود از ده کشوری بوده اند که دارای متعادلترین توزیع درآمد و ثروت بوده اند. در میان سایر کشورهای بخش عمده کشورهای مثل سری لانکا و بنگلادش و هند کشورهای عموماً فقیر با بخش کشاورزی بعنوان بخش مسلط در اقتصاد هستند. در این کشور ها بخش بزرگی از مردم درآمد کمابیش یکنواختی دارند. اما در بالای هرم درآمد

نگاهی به تجارب و چشم اندازهای توسعه

«برون گرائی اقتصادی»

وتجربه

«چهار ببر آسیائی»

بخش ۲

ب. نویسی

همانطور که در بخش نخست گفته شد، بجز برخی کشورهای صادر کننده نفت تنها چهار کشور شرق آسیا کره جنوبی، تایوان، هنگ هنگ و سنگاپور موفق شدند به رشد سریع و بی وقفه اقتصادی دست یابند بدون آنکه به عدم تعادل و ناهنجاریهای عمیق دچار گردند. هنگام بررسی مسائل اقتصاد توسعه دیگر نمیتوان از کنار تجربه این کشور ها که به کشورهای نو صنعتی (Newly Industrialized Countries - NIC) یا چهار ببر آسیائی شهرت یافته اند، بی تفاوت عبور کرد. آنچه در اینجا مورد بررسی قرار میگیرد اینست که تجربه این کشور ها از چه جهت قابل توجه میباشد؛ چه پیش شرطها و سیاست هایی موجب موفقیت آنها شده و تجربه آنها تا چه حد برای سایر کشور ها قابل بهره گیری میباشد؟

اهمیت تجربه «ببر های آسیائی» در

چیست؟

نخستین جنبه با اهمیت تجربه کشورهای نو صنعتی آسیا رشد شتابان اقتصادی آنهاست که بهمراه خود ارتقاء سطح زندگی مادی مردم را به دنبال داشته است. این چهار کشور پس از سه دهه رشد سریع و کم نوسان اقتصادی امروز به سطح مصرف اروپای دهه ۵۰ و ژاپن در دهه ۶۰ رسیده اند. از نظر صنعتی، تکنولوژیک، مهارت نیروی کار و بازده تولید فاصله کمی با اروپا دارند و اختلاف آنها با سایر کشورهای جهان سوم در این زمینه بیشتر و بیشتر میشود. در حال حاضر این کشور ها از نظر میزان شهرنشینی، اوضاع بهداشت و درمان، مرگ و میر کودکان، سطح آموزشی، عادات غذایی و... که معیار هایی برای محاسبه سطح رفاه هستند به جوامع اروپائی نزدیک تر هستند تا کشورهای کمتر رشد یافته. در سال ۱۹۸۳ چهار کشور نامبرده با ۷۰ میلیون جمعیت ۶۰٪ صادرات صنعتی جهان سوم را به خود اختصاص دادند. تایوان و کره جنوبی جزو ده کشور اصلی طرف تجاری ایالات متحده هستند [J.Swelewicki . 87]

جدول شماره ۱/ ده کشوری که در سالهای ۶۰ تا ۷۶ سریعترین رشد اقتصادی را داشته اند:

نابرابری بسیار دیده میشود. کشور های دیگر با درآمد بالا مثل کشورهای صادرکننده نفت و کشورهای آمریکای لاتین که با روشهای درون گرایانه صنعتی شده اند نابرابری در توزیع درآمدها بر مراتب بیشتر از کشورهای صنعتی شرق آسیا است.

از این نظر تایوان نمونه فوق العاده جالبی برای مطالعه است. رشد اقتصادی در این کشور از همان ابتدا با کاهش نابرابری درآمدها همراه بود. در آغاز دهه ۵۰ ثروتمندترین بخش جمعیت درآمدی معادل ۱۰ برابر فقیرترین بخش جمعیت داشته اند. در سال ۱۹۸۲ این رقم ۴ به ۱ بوده است. بسیاری از پژوهشگران تایوان را دارای متعادل ترین توزیع ثروت در جهان، حتی متعادل تر از چین و سوئد میدانند [Swiecki 87]. دلایلی که برای این موفقیت میتوان ذکر کرد توجه ویژه به روستاها، توسعه اشتغال نیروی انسانی در بخش صادراتی و همگانی بودن نسبی شرکت داری و ابتکار و فعالیتهای خصوصی بوده است. تایوان با اصلاحات ارضی رادیکال و ایجاد سیستم آموزش همگانی در واقع سرمایه انسانی و زمین را که از منابع مهم درآمد هستند میان مردم توزیع کرد. سیستم تأمین اجتماعی به سبک غرب وجود ندارد اما بخش مهمی از عملکرد آن توسط نظام سنتی خانواده که بر همیاری و وابستگی استوار است انجام میشود. بهمین دلیل فقر و تلاشی اجتماعی هرگز به مساله جدی در این کشور تبدیل نشده است.

کره جنوبی توزیع ثروت نابرابرتری نسبت به تایوان دارد. این موضوع بویژه به عقب ماندگی نسبی روستاها ارتباط مییابد. اکنون تلاش بر اینست که با بهبود اوضاع روستاها تعادل بهتری میان و شهر و ده برقرار گردد. با این همه نباید فراموش کرد که توزیع درآمد در کره جنوبی از اکثر کشورهای کمتر رشد یافته بسیار متعادل تر است.

سطح اشتغال و نرخ بیکاری از مهمترین عوامل است که توزیع عادلانه تر ثروت و فقر را در یک جامعه تحت تاثیر قرار میدهد. بیکاری وسیع به این معنی است که بخش مهمی از جامعه از رشد اقتصادی بهره مستقیمی نمیتوانند دریافت کنند. کشورهای نوسنعتی آسیا که تا چند دهه پیش نیروی کار ارزان و فراوان در اختیار داشتند، امروز بطور متوسط نرخ بیکاری معادل ۲٪ دارند و در بسیاری از رشته های صنعتی کمبود نیروی کار وجود دارد.

پیش شرط ها و زمینه های موفقیت توسعه برون گرایانه

اگر به دهه ۶۰ برگردیم مشاهده میکنیم که در بسیاری موارد پیش شرطهای رشد اقتصادی در کشورهای نوسنعتی بهتر از سایر کشورهای کمتر رشد یافته بوده است. سطح بالای آموزش همگانی و آموزش عالی و زیربنای اقتصادی نسبتاً خوب و بخش کشاورزی کارا و انعطاف پذیرا

یک نکته که به عقیده برخی از پژوهشگران به پیشبرد اصلاحات کمک کرد کاهش نفوذ مقامات سنتی محلی و زمینداران بود. در تایوان حاکمان جدید مهاجران حکومت کومینگ دان در چین بودند که منافع شخصی در حفظ مناسبات قوتوت قدیمی نداشتند. هم در کره و هم در تایوان گروههای سنتی محلی قبلاً توسط اشغالگران ژاپنی متلاشی شده بودند و این چه بسا نیروی مقاومت در مقابل اصلاحات را کم میکرد. کودتای ژنرال پارک در کره جنوبی و تصفیه مخالفان از دستگاه دولتی چه بسا نقش مشابهی در این کشور داشته است. در سنگاپور نیز حزب اقدام مردم که پس از خروج استعمار انگلیس قدرت را در دست گرفت بشدت در مقابل کسانی که از راست یا چپ مخالف اصلاحات بودند ایستاد. هنگ کنگ زیر کنترل مستقیم مقامات انگلیسی بود و بسیاری از ضوابط سیاسی و حقوقی انگلستان و فرم دستگاه آموزشی آن کشور کمابیش در هنگ کنگ پیاده شد.

پس از آنکه جهت گیری تشویق صادرات آغاز شد هم کره و هم تایوان اصلاحات وسیع نظام مالیاتی، بازاریابی و اعتباری را شروع کردند. این اصلاحات شرایط لازم برای بسیج پس اندازها را که منابع مالی رشد بخش صادرات را تأمین میکرد، بوجود آورد. طی دهه ۶۰ نرخ پس اندازها در تایوان و کره جنوبی دو برابر شد و اکنون بالاترین ارقام در جهان است [un. 1971. tabell A 12]

در هر چهار کشور مهاجرت که بویژه شامل نیروی کار تحصیل کرده و صاحبان سرمایه بود نقش مهمی بازی کرده است. پس از ۱۹۴۹ بیش از یک میلیون مهاجر از خاک اصلی چین به تایوان مهاجرت کرد. در میان آنها تعداد زیادی مهندس، صاحبان صنایع، مدیران حکومتی و صاحبان سرمایه بود. دارائی آنها چندان زیاد نبود. اما مهم دانش و توانائی های آنان و تحرك و هدمندی شان در فعالیت بود. هنگ کنگ نیز با نیروی مهاجرین ساخته شده است. در سوم سکنه هنگ کنگ پیشینه ای از خاک اصلی چین دارند. این بدان معنی است که خود آنها یا والدینشان تحرك، ماجراجویی و استقلال عملی بیش از حد متوسط داشته اند که توانستند از محیط قبلی گسسته و وارد محیط جدید گردند. بسیاری از بانکداران و مردان مالی شانگهای به هنگ کنگ مهاجرت کردند و در تبدیل این شهر به سومین مرکز مالی جهان نقش داشتند.

کره جنوبی برخلاف کره شمالی فاقد منابع طبیعی سرشار بود. اما مهاجراتی که از کره شمالی گریختند به سرمایه سرشار انسانی برای کره جنوبی میدل شدند. مهاجران مالزیایی و هندی به سنگاپور بطور عمده تحصیلات پائینی داشتند و نیروی کار محسوب میشدند. اما این کشور در عوض با جذب وسیع شرکتهای خارجی تجربه و دانش کشورهای صنعتی را جذب اقتصاد خود کرد.

درباره نقش ایالات متحده در حمایت از این کشورها سخن بسیار گفته شده است. بویژه حکومتهای چین و کره شمالی تاکید میکنند که به شکرانه کمکهای ایالات متحده است که اقتصاد کره جنوبی و تایوان چنین شکوفا شده است. نقش آمریکا را در رشد اقتصادی این کشورها در چند عامل میتوان جستجو کرد. حکومت ایالات متحده از برنامه های اصلاحی در این کشورها پشتیبانی کرد. کمک مالی آمریکا چندان زیاد نبود و در پایان دهه ۶۰ قطع شده بود. نکته بسیار مهمتر اینست که آمریکا به بزرگترین بازار صادراتی برای این کشورها میدل گردید. تایوان برای مثال نیمی از صادرات خود را به آمریکا صادر میکند. البته این عامل در عین حال نقطه ضعفی برای این کشورهاست که بشدت در مقابل نوسانهای اقتصادی آمریکا ضربه پذیر هستند. (ناگفته نماند که این کشورها بحران های بین المللی را خیلی بهتر از کشورهای انزوا جو و کشورهای بلوک شرق از سرگردانیدند). آنچه را که باید در نظر گرفت اینست که کشورهای دیگری بودند که کمکهای بر مراتب بیشتری را از خارج دریافت کردند. مثلاً اسرائیل، مصر، پاکستان، ترکیه، ویتنام، کوبا و مغولستان که کمکهای عظیمی را از آمریکا و شوروی دریافت کردند... اما این کمکها به شتاب گرفتن رشد اقتصادی این کشورها کمک نکرد. بسیاری از کشورها شرایط مشابه مناسبی برای نفوذ در بازار داخلی کشورهای پیش گفته بویژه آمریکا داشتند که نتوانستند از این امکانات بهره درستی بگیرند. بسیاری دیگر در دهه ۷۰ که درآمدهای سرشار نفتی در بانکهای جهانی انباشته شده بود امکانات استقراضی بسیار مناسبی پیدا کردند. اما با بهره گیری غلط از این سرمایه استقراضی امروز در چنبره بحران بدهی گرفتار هستند. بنابراین نکته مهم در موفقیت چهار ببر آسیایی مدیریت و سیاست دوراندیشانه در رهبری این کشورها و روحیه عمومی حاکم بر جامعه بوده است.

هم در کره جنوبی و هم در تایوان کشاورزی بهبود یافت و منابع اولیه برای رشد بعدی اقتصاد را فراهم آورد. این بویژه بر اصلاحات ارضی استوار بود که براین اصل استوار بود که ابزار تولید باید در دست کسی باشد که بیشترین بارآوری را از آن خواهد داشت. هرچند که از تعاونی های داوطلبانه حمایت شد اما هرگز تجربه اشتراکی کردن کشاورزی به مردم تحمیل نشد.

نگاهی به سیاستها و تحولات اقتصادی کشورهای نوسنعتی

در سالهای ۵۰ در کره جنوبی سیاست جایگزینی واردات به شکل محتاطانه ای اعمال شد. تا پیش از دهه ۶۰ رشد اقتصادی کشور چندان چشمگیر نبود. روند صنعتی کردن پس از کودتای ژنرال پارک در سال ۱۹۶۱ شتاب گرفت. ارزش مبادله won به سطح واقع بینانه ای کاهش یافت و برای جلب سرمایه گذاری خارجی تلاش بسیار شد. در ابتدا دولت نقش هدایتگرانه فعالی در اقتصاد داشت. بویژه از بانکها و سیاستهای اعتباری بمثابة ابزار کنترل اقتصادی

استفاده بسیاری شد. دولت از وام گیری از خارج کشور ابائی نداشت. بهمین دلیل کره جنوبی یکی از بدهکارترین کشورهای دنیا میشد اما باتوجه به صادرات پر رونق (یک سوم تولید ناخالص ملی یعنی ۸۳ میلیارد دلار در سال ۸۵) بازپرداخت این بدهی ها با مشکل عمده ای روبرو نیست. تقریباً ۱۵ درصد درآمد صادراتی صرف اینکار میشود. کره جنوبی امروز کشور معتبری برای موسسات مالی جهان بحساب می آید.

روند صنعتی کردن چون بسیاری از کشورهای دیگر با صنایع نساجی شروع شد. اما نکته ویژه برای کره صنایع سنگین در این کشور میباشد. امروزه یک هفتم کشتیهائی که به آب انداخته میشود متعلق به این کشور است. سالانه صد هزار اتومبیل ساخت این کشور در بازار آمریکا و کانادا به فروش میرود. تمرکز نسبی صنایع امکان بهره وری از تولید بزرگ و کار تحقیقاتی و تکامل تولید را آسان میسازد. اما از انعطاف پذیری اقتصاد میکاهد و آنرا در برابر نوسانات اقتصادی آسیب پذیر میکند. اقتصاد کشور در سال ۱۹۸۰ با قتل ژنرال پارک و شورش دانشجویی در کرانگ جو دچار رکود موقتی شد. اما اقتصاد بسرعت خود را بازیافت. در سال ۱۹۸۶ رشد اقتصادی حدود ده درصد بود.

با بلوغ اقتصادی بیشتر جامعه دولت شیوه های دخالت خود را محدودتر و مستقیم تر کرده است و بانکها و موسسات بزرگ مالی خصوصی شده اند.

کار نوسازی اقتصاد تایوان با اصلاحات ارضی زادیکال شروع شد. به صاحبان زمین در ازاء سهمی از کارخانجات داده شد و آنها بعنوان صاحبان صنایع کوچک کار خود را بویژه در تولید کالاهای صنعتی مورد نیاز بخش کشاورزی و تولید مواد غذایی و محصولات کشاورزی آماده، تمرکز کرده اند.

درک مقامات حکومتی از غلیظه خود این بود که آنها باید فعالیتهای جدید اقتصادی را شروع کنند با این هدف که سپس آنرا به بخش خصوصی بسپارند و در کار آنها حداقل دخالت را داشته باشند.

چون تایوان نیروی کار آموزش ندیده بسیار داشت و در عین حال با کمبود نیروی کار متخصص و سرمایه روبرو بود در ابتدا بر صنایع سبک و کاربر تکیه شد. در دهه ۵۰ و ۶۰ در کنار بخش کشاورزی صنایع نساجی به بهرتریم رشته اقتصاد کشور مبدل گردید.

در ابتدا بجز مواد خام و کالاهای واسطه ای و سرمایه ای تلاش برای محدود کردن واردات و تامین آن از راه صادرات محصولات کشاورزی (برنج و شکر) بود. این سیاست جایگزینی واردات در دهه ۵۰ نتیجه جالبی نداشت، اما از دهه ۶۰ که تلاش اصلی بر بهبود صادرات (بویژه منسوجات) متمرکز شد، رشد شتابان اقتصادی آغاز گردید.

در دهه ۷۰ آمریکا و اروپای غربی محدودیتهائی برای واردات منسوجات اعمال کردند. بعلاوه رقیبای جدیدی در جنوب و جنوب شرقی آسیا سربرآورده بودند که نیروی کاری به مراتب ارزانتر از تایوان در اختیار داشتند. اما دیگر صادرات تنوع پیدا کرده بود. تولید مواد پلاستیکی و صنایع برقی جایگاه ویژه ای پیدا نمود. تایوان امروز دوازدهمین کشور صادر کننده در جهان است.

هنگ کنگ از سال ۱۸۴۲ مستعمره انگلستان شد. این منطقه از همان ابتدا اهمیت تجاری و استراتژیکی بسیار برای بریتانیا داشت. مهاجرت وسیع مهاجران چینی بویژه بانکداران و صاحبان صنایع از شانگهای به هنگ کنگ به اقتصاد جان تازه داد. استعمار بریتانیا ضمن آنکه هرگز به اهالی چینی هنگ کنگ اجازه نداد در کنترل سیاسی دولت شهر خود نقش داشته باشند اما خود را در امور جاری اقتصادی این منطقه داخل نکرد. هنگ کنگ شاید تنها نمونه اقتصاد مطلقاً آزاد در دنیا بشمار آید.

موقعیت سیاسی و جغرافیائی خاص هنگ کنگ آنرا از سایر کشورها تاحدودی مستثنی میکند. از همان ابتدا تجارت آزاد اساس اقتصاد بود و کشاورزی نقش خاصی نداشت. روند صنعتی شدن از دهه ۵۰ و بقدرت رسیدن کمونیستها در چین شروع شد. در واقع هنگ کنگ از شرایط مساعدی که مهاجرت چینی ها پدید آورده بود حداکثر بهره را گرفت. دوره جایگزینی واردات هرگز تجربه نشد و شرکتهای هنگ کنگی از همان ابتدا مجبور به رقابت در بازار جهانی بودند. هنوز نساجی نقش عمده ای در صادرات هنگ کنگ دارد (۲۴٪) اما تولید انبوه پارچه های نامرغوب و ارزان جای خود را به تولید

منسوجات لوکس مارک پاریس داده است. ساعت، دوربین عکاسی و وسائل برقی و خانگی از دیگر اقلام صادراتی هستند. اما تولید کالا تنها یک چهارم تولید ناخالص ملی در هنگ کنگ میباشد. بخش اصلی تولید ملی را شاخه خدمات بخود اختصاص میدهد. با ۲۶ بانک محلی و ۱۵۶ بانک خارجی و ۲۱۷ موسسه اعتباری، هنگ کنگ سومین مرکز مالی جهان پس از لندن و نیویورک میباشد.

مساله بازپس دادن هنگ کنگ به چین با تمامی دلگرمی هائی که یکن در مورد احترام به خودگردانی و سیستم اقتصادی این کشور براساس مدل تنگ شیائوپینگ «یک کشور- دو سیستم» میدهد، موجب افت محسوس در اقتصاد هنگ کنگ شده است. البته رشد اقتصادی دوباره به ۶ تا ۸ درصد رسیده است اما اکثر شرکتهای دارائیهای خود را به خارج منتقل کرده و برخی دیگر آنرا فروخته و دوباره اجاره میکنند. هنوز پول بسیاری در هنگ کنگ میتوان بدست آورد و نقش این شهر بعنوان دروازه نفوذ به چین سرمایه داران غربی و ژاپنی را جذب میکند.

رهبری برنامه های اقتصادی در سنگاپور از همان ابتدا با حزب جنبش مردمی و نخست وزیر لی کوان یو بوده است. حکومت سنگاپور به کارائی، عدم فساد و ساختار مبتنی بر هرم توانائی و تجربه افراد شناخته شده است.

تنها منبع طبیعی سنگاپور موقعیت جغرافیائی آن بمنابۀ بندر آزاد بوده است. برخلاف کشورهای مثل یمن که موقعیت مشابهی را در بندر عدن داشتند، رهبری سنگاپور حداکثر بهره برداری را از این موقعیت نمود. در ابتدا استراتژی جایگزینی واردات در کنار برنامه اتحاد با مالزی عملی شد. اما این برنامه موفقیت آمیز نبود. پس از شکست اتحاد با مالزی تمام نیرو به گشایش در برابر جهان خارج گذاشته شد. تلاش این بود که جریان انتقال کالا حتی الامکان از سنگاپور عبور کند و سرمایه خارجی جلب گردد. برنامه ریزی وسیعی شد که تا استقرار تولید و فعالیت اقتصادی در سنگاپور ساده تر، سریع تر، مطبوع تر و از همه مهمتر ارزانتر باشد. سرمایه بسیار صرف بهبود تجهیزات بندری و سایر تجهیزات زیربنائی در کشور شد. مالیاتها کاهش یافت و گمرکات و موانع تجاری برچیده شد. سیستم جدید بستمزدها و محدودیت فعالیت سندیگائی و حقوق کارگری در کنار آموزش فعال نیروی کار عملی گردید. تولید براساس بطور عمده سرمایه گذاری خارجی بسرعت شتاب گرفت و بیکاری ظرف چند سال ناپدید شد و رشد اقتصادی به ۱۲ درصد افزایش یافت. موتور صادرات صنایع برقی، پالایش نفت و کشتی سازی بود.

سال ۸۵ برای سنگاپور سال بحرانی بود که بطور عمده به عوامل خارجی چون کاهش تقاضای جهانی بویژه در آمریکا و فقر در کشورهای همسایه مربوط بود. حکومت مساله را بسیار جدی تلقی کرده و بویژه دلائل داخلی بحران و راه حلهای آن بررسی شد. از جمله

به رشد سطح هزینه ها، از دست رفتن مزایای نسبی در قیاس با کشورهای نوسنعتی شرق، سستی و کندی در انطباق با شرایط جدید بازار و نرخ پس انداز بیش از اندازه (۰/۴٪ تولید ناخالص ملی) اشاره شد. با تدابیر جدی سطح هزینه های تولید و هزینه های اجتماعی کاهش داده شد. نظر این بود که سنگاپور نمیتواند به خود اجازه دهد که سطح بستمزدها در این کشور به سطح ژاپن و اروپای غربی برسد. به بالا بردن یازهم بیشتر مهارت نیروی کار از جمله تسلط بر زبانهای خارجی و مهارت فنی سرمایه گذاری شد. هدف اصلی این است که سنگاپور به ستاد عملیات مالی، مشاوره و صادرات در منطقه مبدل گردد. سنگاپور در عمل فاقد کشاورزی است. اما این مانع از این نشده است که این کشور به مرکز تحقیقات کشاورزی برای خدمات به کشورهای دیگر مبدل شود. اقتصاد از سال ۸۶ بهبود جدی از خود نشان داد. سنگاپور اکنون بصورت صادرکننده سرمایه، دانش و خدمات به مالزی و اندونزی که نیروی کار ارزانتری دارد مبدل گشته است.

برون گرانی و اقتصاد بازار دو رهم موفقیت.

چنانکه روشن است تحولات هریک از این چهار کشور ویژگیهای خاص خود را دارد اما برخی خطوط کلی در همه آنها دیده میشود.

بسیاری بویژگیهای فرهنگی و روحیات و آداب سنتی مردم در این کشور ها اشاره کرده اند که بنوبه خود قابل بررسی و مهم میباشد. اما آنچه که از نقطه نظر سیاست اقتصادی نکات مرکزی این کشورهاست اقتصاد بازار و جهت گیری صادراتی هستند.

این برداشت نادرستی است که گویا این کشورها نمونه کلاسیک اقتصاد کاملاً لیبرال بوده اند. بجز هنگ کنگ در سایر کشورها سیاست صنعتی کردن دولتی نقش مهمی در جهت دادن به رفتار شرکتها و مصرف کنندگان داشته است. این بخالتها معمولاً برای تقویت مکانیزم بازار و نه برای فلج کردن آن انجام شده اند. رابطه دولت و بخش خصوصی متعادل و همگون بوده است.

نکته آموختنی دیگر برخورد به شرکتها و سرمایه گذاریهای خارجی از جمله شرکتهای چند ملیتی بوده است. برخلاف کشورهای آمریکای لاتین و شرکتهای دارای سمگتگی سوسیالیستی، این کشورها با درهم آمیزی با شرکتهای خارجی، تکنولوژی خارجی، مدیریت و دانش پیشرفته، روشهای مدرن بازاریابی و تامین مالی را به کشور خود جذب کردند. گسترش منافع شرکتهای غریبی و ژاپنی در اقتصاد کشورهای نوسنتی به این معنی نیز بوده است که این شرکتها که نفوذ قابل توجهی بر حکومتهای خود دارند، در عمل در برخورد دست و دل باز با کشورهای نوسنتی دفاع کرده اند.

جذب سرمایه های خارجی در وهله نخست نه محصول دلسوزی سرمایه داران خارجی بلکه نتیجه برنامه حساب شده و آگاهانه مقامات این کشورها بوده است. اکنون به شکرانه این سیاستهایی که سرمایه های خارجی را جذب اقتصاد این کشورها نمود، این کشورها به صادرکننده سرمایه به سایر مناطق از جمله چین، اندونزی، تایلند و مالزی میل شده اند.

بجز در هنگ کنگ در سایر این کشورها دوره کوتاهی از استراتژی جایگزینی واردات دنبال شد. اما بسرعت روشن گردید که نتایج درخشان اولیه کوتاه مدت خواهد بود و این سیاست کنار گذاشته شد. برای تشویق صادرات از جمله ارزش برابری ارز کاهش داده شد و گمرکات و ممنوعیتهای تجاری لغو گردید. در مراحل اولیه گاه از روشهای حمایتی و حتی گمرکات اینجا و آنجا استفاده شد. اما این کار بسیار محتاطانه و محدود بود.

دلیل اصلی نتیجه بخش بودن این سیاست اینست که برخلاف نظریات رایج قدیمی مکانیزم بازار و قیمتها در اقتصاد کشورهای کمتر رشد یافته نیز - باوجود ویژگیهای این کشورها - مثل اقتصاد پیشرفته سرمایه داری عمل میکند. تولید کنندگان و مصرف کنندگان «جهان سومی» نیز مانند مردم کشورهای صنعتی در مقابل علائم اقتصادی واکنش نشان میدهند.

نبودن یا محدود بودن دیوار حفاظتی گمرکی و ممنوعیتهای دیگر وارداتی و مقررات و مجوزهای گوناگون بویژه در ترکیب با بهبود کارکرد مؤسسات و نهادهای وابسته به اقتصاد بازار، مکانیزم و تحرک آنها شتاب و بهبود میبخشد. کارکرد درست مکانیزم بازار بمعنی تخصیص درست تر منابع بر اساس هزینه ها و مطلوبیتهای باز بودن اقتصاد کشور این امکان را بوجود می آورد که از

برتری های نسبی هر کشور، از مزایای تولید بزرگ و تخصصی شدن بهره گیری شود. گشایش در برابر جهان خارج ضمن آنکه تولید کنندگان داخلی را در معرض رقابت خارجی قرار میدهد و به بهبود بازدهی و کارائی آنها در دراز مدت یاری میرساند، رفاہ مصرف کنندگان را که با عرضه کالاهای ارزان تر، مرغوب تر و متنوع تر روپرو میشوند را بالا میبرد. در فضای رقابت و تحرک يك اقتصاد باز اشتباه و خطاهای مدیریت، سرمایه گذاری و برنامه ریزی سریعتر خودرا نشان میدهد و از انباشته شدن ناکارائی و سستی در اقتصاد (از آن نوعی که در آرژانتین، الجزایر و از آن وخیم تر شوروی و اروپای شرقی شاهد بوده ایم) تا حدود زیادی جلوگیری میشود.

رشد اقتصادی در کشورهای نوسنتی شرق با بهره گیری از مزایای نسبی این کشورها شتاب گرفت. در کره و بویژه تایوان در ابتدا بر کشاورزی و سپس صنایع کاربر تاکید شد. مزیت نسبی هنگ کنگ و سنگاپور بجز نیروی کار ارزان، موقعیت خاص جغرافیائی این دولت شهرها بود. اما پس از اینکه سطح زندگی عمومی بهبود یافت، امری که یعنی بالا تر رفتن سطح دستمزدها بود و کشورهای با سطح دستمزد پائین تر وارد عرضه های صادراتی کشورهای نوسنتی شدند، شاخه های جدید و عرضه های نوئی در تقسیم بین المللی کار پیدا شد. امروزه حتی در زمینه هایی که کشورهای همیشه نوسنتی کماکان مزیتهای فراوان دارند، کشورهای نوسنتی شرق توانسته اند وارد بازار شوند. از جمله میتوان به تولید اتومبیلهای مرغوب، کامپیوترهای شخصی، وسائل الکترونیک و خدمات مالی و تجاری اشاره نمود.

رشد اقتصادی کشورهای نوسنتی میدان را برای سایر کشورهای جهان سوم که میخواهند جای اینها را در صنایع کاربر و کمتر پیشرفته بگیرند، باز کرده است. بازار روبه توسعه داخلی این کشورها میدان جدیدی برای صادرات سایر کشورها گشوده است.

در مراحل ابتدائی توسعه اقتصادی حکومتها شاید بتوانند در یافتن مزایای نسبی کشور و سرمایه گذاری مستقیم و هدایت غیرمستقیم منابع نقش عمده ای داشته باشند. با توسعه اقتصاد، بخش خصوصی هم از نظر دستیابی به منابع مالی و هم از نظر توانائی برنامه ریزی و محاسبات دراز مدت تر بلوغ مییابد. همچنین ساخت اقتصاد کشور پیچیده تر میگردد و هدایت اقتصاد بشکل متمرکز ناممکن میشود. ازسوی دیگر با گذار بیش از پیش از تجارت میان رشته ای (InterIndustrial) به تجارت درون رشته ای (IntraIndustrial) که از نتایج توسعه اقتصادی است، سرمایه گذاری بر اساس برتری نسبی کم اهمیت تر میشود. تجربه نشان داده است که در این مرحله از رشد اقتصادی بخش خصوصی دریافتن ریشه های مناسب سرمایه گذاری و توسعه موفق تر و سریعتر میباشد.

در کشورهای نوسنتی شرق، حتی در کره جنوبی که نقش نخلتگرایانه دولت وسیع بوده است، این قبیل مداخلات و برنامه ریزی مرکزی برای توسعه کاهش یافته است و به بخش خصوصی میدان بیشتری برای ابتکار عمل داده میشود.

منابع در پایان بخش ۲ درج میگردد.

<p>نشریات و کتب رسیده:</p> <p>نشریات کار، اتحاد کار، پیوند آزادی، هومان، کردستان</p>	<p>وحشی به آن گندگی را بدون خجالت به سیخ میکشد و میخورد فهمیدم که روز و روزگاری سراغ خیلی چیزهای دیگر هم خواهد رفت. آدم نمیداند از نست این بشریت به کجا پناه ببرد!</p> <p>پ - بعضی از نویسندگان سرشناس وطنی هراز چند گاهی آزادانه به خارج می آیند و اینجا و آنجا سخنرانی میکنند و بعضی حرفهای بودار هم میزنند، پنداری از سرزمین تکفیر نیامده اند. از چنانیکه مجله میسوزانند، منفجر میکنند و حکم قتل نویسنده ها را صادر میکنند. یعنی چه؟</p> <p>پا - از نقاش آوانگارد و پست مدرنی پرسیدند که معنی این خراشها و خط خطی ها چیست؟ جواب داد معنی اش در بی معنی بودنش است. البته جواب بی ربطی بود. اما جریان بیضه های گار وحشی و مغز آن میمونهای بیچاره را نباید فراموش کرد.</p>	<p>تبخند ... بقیه از صفحه ۱۸</p> <p>پا - والله چه عرض کنم؟ شاید این خواهران ببخشید، این خانمهای محترمه مشغول صدور انقلاب مدرن روس هستند. این جماعت روس و لوس از قدیم پیام نست به جاسوس پازیشان معروف است. اما خودمانیم، دموکراسی چه عوارض با حالی دارد!</p> <p>پ - همین تلویزیون نشان داده که در بعضی از رستورانهای گران قیمت میمونهای کوچولو را می آورند سر میز غذا. با تیغ تیزی کاسه سرشان را برمیدارند و مهمانها در حالیکه میمون بیچاره چیخ میکشد نك میپاشند و با قاشق و چنگال از مغز بخارآلود او میخورند. بشریت به کجا دارد میروند؟</p> <p>پا - تمیدانم به کجا میروند. اما از همان روزی که دیدم بشریت بیضه های گارهای</p>
<p>مقالات رسیده:</p> <p>راه ایران بسوی دمکراسی ب. فیهیمی</p> <p>درباره سیاست های چپ بهار زنده رودی ای که هفتاد رفت و در خوابی</p> <p>مهرداد ارفع زاده</p> <p>سیاوش رهیاب</p>		

در لابلای مطبوعات ایران

گرمای شدید و کمبود آب و

برق در تهران

گرمای کم سابقه که دمای آن به ۴۰ درجه رسید به همراه کمبود شدید آب و برق مردم تهران را در تیر ماه امسال با مشکلات عظیمی روبرو کرد و بسیاری از روزنامه های کشور به درج مطالبی در این زمینه پرداختند. روزنامه ابرار در صفحه اول خود عکسی از مردم در صف طولانی اتوبوس و تاکسی چاپ کرد و نوشت کمبود آب و برق مردم را کلافه کرده است. از آسمان تهران آتش میبارد.

مسئولان سازمان آب و برق اعلام کردند که صد در صد ظرفیت انتقال آب به تهران را بکار گرفته اند و بیش از این قدرت انتقال آب موجود نیست. مصرف آب در تهران طی ۲۴ ساعت ۲ میلیون متر مکعب است که نسبت به سال گذشته بیش از ۱۰۰ هزار متر مکعب افزایش نشان میدهد.

محتشمی در لیست

تروریستهای جهان

محتشمی از سخنگویان جناح تندرو در مصاحبه ای با یک روزنامه چاپ امیرنشین شارجه گفت که روابط غیرمستقیم بین ج.ا. و آمریکا ادامه داشته و دو کشور در جهت برقراری مجدد روابط دیپلماتیک پیشرفتهایی داشته اند. همزمان روزنامه صوت الکویت نوشت که آمریکا فهرستی از ۵۰ نفر از افرادی را که در فعالیتهای تروریستی شرکت داشته اند انتشار داده است و خواهان تحویل آنها از جمله از طرف ایران شده است. محتشمی در مصاحبه اخیر خود گفت که نام وی نیز در این لیست قرار دارد و مقامات آمریکایی در این زمینه خواسته هایی را در تماسهای خود با ایران مطرح ساخته اند. محتشمی شرکت خود را در فعالیتهای تروریستی تکذیب کرد. شایان ذکر است که طبق قانونی که اخیراً توسط دادگاه عالی آمریکا مورد تأیید قرار گرفت مقامات آمریکایی این حق را برای خود قائل شده اند که فعالین تروریستی در سراسر جهان را ربوده و به منظور محاکمه به آمریکا منتقل کنند.

جمهوری اسلامی و کردستان

عراق

در پی تشکیل دولت کرد با شرکت تمام احزاب سیاسی کردستان عراق روزنامه تهران تایمز چاپ تهران که مواضع وزارت خارجه ج.ا. را بیان میکند، تشکیل یک دولت کرد در منطقه کردنشین شمال عراق را کوششی برای تجزیه این کشور دانسته و ترکیه و ایران و سوریه را به دخالت در این مورد فراخوانده است. تهران تایمز دیدار اخیر دانیل میتران همسر رئیس جمهور فرانسه از کردستان عراق را دلیل مداخله غرب در امور داخلی عراق نامیده است.

بقیه در صفحه ۲۵

وضعیت جناحها سه ماه پس از

انتخابات مجلس شورای اسلامی

با گذشت سه ماه از انتخابات مجلس چهارم فعالیت جناح تندرو که در انتخابات دوره چهارم شکست سیاسی را متحمل گردید در سطح نشریات بطور چشمگیری کاهش یافته است. بسیاری از خوانندگان روزنامه سلام در ستون تماسهای تلفونی و یا ابراز نظر از عدم جذابیت این روزنامه نسبت به دوران قبل انتقاد کرده اند. یک خواننده به روزنامه نوشته است که خط شما پس از انتخابات عوض شده و خواهان زندگی مسالمت آمیز شده اید. خواننده دیگری سلام را «سوپاپ گل آقای جدید» نامیده است. سلام سوپاپ بودن را تأیید کرده و نوشته است که یکی از کارکردهای آزادی جلوگیری از انفجارهایی است که دودش به چشم همه میروید. درعین حال بطور محسوس از سرمقاله های تند و تیز روزنامه سلام کاهش یافته است و انتقادات بیشتر از قول مردم و تلفوهای آنها در روزنامه منعکس میشود که مسئله اصلی آنها نارضایتی از اوضاع اقتصادی، گرانی و کمبود آب و برق است.

اما موضوع تکراری در سخنرانیهای اکثر نمایندگان طرفدار جامعه روحانیت مبارز تأکید بر تغییر و کنار گذاشتن آندسته از وزرای کابینه رفسنجانی است که با مجلس چهارم و با برنامه اقتصادی پنج ساله ناهماهنگ هستند. در این میان وزیر ارشاد یعنی خاتمی بیش از دیگران مورد انتقاد قرار گرفته و سرانجام پس از تشدید فشارهای مجلس و دیگر مطبوعات محافظه کار دولتی ناگزیر به استعفا گردید که مورد پذیرش رفسنجانی نیز قرار گرفت.

انتشار ماهنامه همشهری

اولین شماره ماهنامه «همشهری» که شامل مجموعه ای از مطالب فرهنگی و ورزشی و انواع خدمات در تهران میباشد خرداد ماه امسال انتشار یافت.



سمینار جمعیت و توسعه

در سمیناری که با عنوان جمعیت و توسعه در اواخر تیر ماه امسال در تهران برگزار شد برخی از جنبه های تکان دهنده رشد بی رویه جمعیت کشور از زبان مسئولان جمهوری اسلامی مطرح گردید. در این سمینار اعلام شد که آهنگ رشد ۵۸ میلیونی ایران طی سال گذشته نسبت به سالهای قبل از آن کاهش یافته و از ۲/۲ در صد به ۲/۷ در صد رسیده است. حبیبی معاون رئیس جمهور در ابتدای سمینار تأکید کرد که اگر رشد بی رویه جمعیت را نترانیم تنظیم کنیم به توسعه فرهنگی و اقتصادی نخواهیم رسید که آنها در گرو حل مسایل فرهنگی و آرماتی و مذهبی است. دکتر ملک زاده وزیر بهداشت پیش بینی کرد که در سال جاری رشد جمعیت به رقم ۲/۵ در صد برسد. وی همچنین گفت که در شرایط فعلی به ازاء هر مادری که از سن بارداری خارج میشود ۲/۵ مادر جدید جای او را میگیرند. دکتر نجفی وزیر آموزش و پرورش گفت که در فاصله سالهای ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۰ جمعیت دانش آموزی کشور ۲ برابر شده است. افراد ۶ تا ۱۷ ساله که در کشور ۱۷ میلیون نفر هستند اکثراً دانش آموزند. این رقم در سال ۱۳۸۱ به ۲۵ میلیون نفر خواهد رسید. به گفته وی در سالهای آینده برای تدریس سالانه به ۱۰ هزار لیسانسیه نیاز خواهد بود که در سالهای گذشته این رقم ۶ هزار نفر در سال بود. وی گفت باوجود آنکه در مدارس از کشور که ۲ تا ۳ شیفیت برگزار میشود از نظر فضای آموزشی در مضیقه کامل هستیم. وی افزود در سال جاری بودجه آموزش و پرورش ۲۴ در صد کل بودجه دولت است اما در سال ۱۳۸۵ این رقم به حدود نصف کل بودجه دولت خواهد رسید.

در این سمینار کرباسی شهردار تهران با نشان دادن فیلم مستندی از زندگی فلاکت بار جمعی از شهروندان در شهرک فاطمیه واقع در جنوب تهران گفت ما هیچ راهی نداریم که بگوئیم در مرکز کشورمان افرادی هستند که سخت ترین زندگی ها را در محیطی کوچک، آلوده و فاقد هرگونه وسائل بهداشتی سپری میکنند. در این فیلم مشخص بود که متوسط تعداد فرزندان خانواده ها ۸ نفر میباشد که عمدتاً در یک اتاق زندگی میکنند.

در

مخاض

سیاسی

پدر مخالفان را در می آوریم» و تهدید خامنه ای که برای نخستین بار در تاریخ ایران «تحت امر ولی امر مسلمین جهان» تیپهای ضد شورش برای جنگ با مردم ایران تشکیل میدهند را اعلان جنگ به مردم خوانده است. در پایان مطالب تاکید شده است که این «اعلان جنگ» توپ خالی است. رژیم ایران گیتها به تحلیل رفته است. بر ملت است که جنبش را عمومی و پیروزی را نزدیک کند.»

وامهای هنگفت ایران از

بانکهای غربی

بر پایه يك گزارش رسمی که آسوشیتد پرس به نقل از مخاض بانکی در سوئیس منتشر کرده است ایران و جمهوریهای شوروی سابق بیش از نصف وامهای جدید بانکهای کشورهای غربی را در نیمه دوم سال ۹۱ دریافت داشته اند. طی این مدت ایران ۲/۲ میلیارد دلار اعتبار از بانکهای غربی دریافت داشت در حالیکه میزان وامهای روسیه و سایر جمهوریهای شوروی سابق در همین مدت ۴/۲ میلیارد دلار برآورد میشود. برپایه همین گزارش رسمی درباره سهمیه اعتبارات از طرف بانکهای غربی که اخیراً در شهر باسل در سوئیس انتشار یافت ارقام وامهای دریافتی از طرف ایران و جمهوریهای سابق شوروی بیش از نصف وامهای جدید اعطا شده از طرف بانکهای غربی میباشد.

اعتراض به هتك حرمت دكتور

شریعتی

اخيراً اعتراضیه ای توسط گروهی از شخصیتهای ایران نسبت به هتك حرمت دكتور شریعتی در کشور به امضاء رسیده که در آن به «استازیهای کهنه و بی اعتبار و اسناد ادعاشی علیه دكتور شریعتی» اعتراض گردیده و هدف از این هتك حرمت را حل مشکل بی پایگاهی و بی اعتباری تاریخی خود و اندیشه های خود ذکر کرده است. برخی از امضاء کنندگان این نامه عبارتند از: عنایت اله اتحاد-محمد پسته نگار-مهندس محمود بهزادی-دكتور حبیب اله پیمان-دكتور توسلی-دكتور جعفری-عیسی خندان-دكتور طوسی-دكتور رفیعی-علی رضا قلی-مهندس عزت اله سبحانی-دكتور فریدون سبحانی-مهندس اسماعیل ناطقی-حسین یوسفی اشکوری-طه حاجزی میباشد.

دموکراسی و تشریفات مستقل و

مترقی

شماره ۱۰۲ (خرداد ماه) نشریه علم و جامعه مقاله ای با عنوان فوق به قلم دكتور احمد طهماسبی درج کرده است که در آن از جمله نوشته شده است که «امروزه طبیعتاً از آنجا که تعداد ایرانیان مقیم خارج از کشور بسیار زیاد است و بسیاری از آنها علاقمند به خواندن نشریات فارسی زبانند و علاوه بر آن رفت و آمد ایرانیان به خارج و به ایران نیز کم نیست و بنابراین نقش نشریات فارسی زبان در شکل گیری افکار سیاسی و

اپوزیسیون و جنبش اعتراضی مردم

کلیه احزاب و سازمانهای اپوزیسیون خارج از کشور با انتشار اعلامیه های گوناگون هر يك از دیدگاه خود نسبت به گسترش جنبش اعتراضی مردم در نقاط مختلف کشور موضع گیری کردند. در اکثر این اعلامیه ها نسبت به خطر اعدام بستگیرشدگان تظاهرات هشدار داده شد و از سازمان ملل متحد و دیگر سازمانهای بین المللی را برای جلوگیری از این امر استمداد شده است.

نهضت مقاومت ملی با انتشار اعلامیه ای به این مناسبت از جمله تاکید کرده است که «اما وظیفه نیروهای سیاسی جامعه درعین حال تذکر این نکته است که حرکات و مبارزات مردم اگر فقط اعتراضی باشد و با هدف گیری درست سیاسی برای استقرار آزادی و دموکراسی و نفی حاکمیت ولی فقیه و رعایت قانون و برابری در مقابل آن توأم نباشد، نه تنها مشکلی را حل نخواهد کرد بلکه چه بسا بر مشکلات موجود خواهد افزود. هدف نباید تنها برکنار کردن حکام کنونی بلکه ایجاد و استقرار يك حکومت آلترناتیو ملی با برنامه روشن استقرار حاکمیت مردم و حرکت بسوی آزادی و دموکراسی باشد.» اتحاد کار ارگان مرکزی سازمان فدائی در شماره ۲۲ (خرداد ماه) خود طی مقاله ای درباره مجلس جدید و صف بندیهای درونی رژیم با اشاره به نتایج مصیبت بار سیاستهای رژیم برای اکثریت توده ها و ورشکستگی شدید سیاسی و اخلاقی و تضعیف و تجزیه پایگاه باقیمانده رژیم تاکید کرده است که امروز هم مانند دیروز، مهمترین نقطه قوت ج.ا پراکندگی اپوزیسیون و نبود آلترناتیو انقلابی در برابر آن است.»

ابوالحسن بنی صدر در سرمقاله شماره ۲۸۴ نشریه انقلاب اسلامی با عنوان «اعلان جنگ» نوشته است که: «زیان استبداد یکی است. سرانجام آقای رفسنجانی نیز همان سخن را تکرار کرد که ورد زبان سلطنت طلبها است، چون ایران دارد پیشرفت میکند و بندهای وابستگی را میگسلد و قدرت منطقه میشود. نست توطئه گر خارجی از آستین مخالفان «نظام مقدس» بدر آمده است.» بنی صدر تهدید محسن رضائی مبنی بر اینکه «ما سه میلیون نفر مسلح داریم و

اطلاعیه

از احزاب، سازمانها، جمعیت ها و مخاض سیاسی، اجتماعی و فرهنگی که مایلند دیدگاه ها و مواضعشان در این صفحه راه آزادی درج شود، تقاضا میشود از این پس نشریات و اطلاعیه های خود را به آدرس زیر ارسال کنند

H. D. M. I

Box 51043

40078 Gotenborg

Sweden

محکومیت دولت ایران از سوی پارلمانهای غربی

درپی بستگیری و اعدام تعداد قابل ملاحظه ای از تظاهرکنندگان شهرهای مشهد، شیراز، اراك، بوکان و غیره پارلمان اروپا با تصویب دو قطعنامه جداگانه تجاوزات علیه حقوق بشر در جمهوری اسلامی را محکوم کرد. در قطعنامه دوم علاوه بر محکوم کردن تضییقات برپایه قومیت و مذهب (بخصوص بهائیان) و همچنین اعدام یکی از رهبران جامعه بهائی ایران بنام بهمن سمندری در زمینه بستگیریهای سیاسی خوسرانه و احکام اعدام از رژیم ایران انتقاد شده و از کمیسیون اروپا درخواست میشود تا در قراردادهایی که در آینده با ایران منعقد میشود لزوم احترام به حقوق بشر از طرف این دولت ذکر شود. همچنین ۲۳۰ تن از نمایندگان احزاب مختلف مجلس بریتانیا ضمن اعتراض به سرکوب دگراندیشان سیاسی در ایران و با اشاره به حمله هوای علیه مقر سازمان مجاهدین خلق در خاک عراق خواستار تحریم اقتصادی ایران توسط سازمان ملل شد. چند هفته پیش نیز اقدامات مشابهی از طرف مجلس نمایندگان امریکا، کانادا و ایتالیا انجام گرفت. سازمان عفو بین الملل نیز طی گزارش مفصلي گسترش دستگیری و اعدام مخالفین ج.ا را محکوم نمود و خواستار آن شد که رژیم ایران به این جنایات پایان دهد.

اجتماعی نه تنها کم اهمیت نیست، بلکه به معنایی از گذشته نیز بیشتر شده است. این سؤال مطرح است که در مقطع زمانی امروز نشریاتی چون «علم و جامعه» که در خارج کشور منتشر میشوند چه خط و مشی ای را باید دنبال کنند؟

سؤال اینست که چه باید کرد تا امکان عرض اندام از مستبدین ریز و درشت گرفته شود؟ نویسنده سپس در پرتو تجربیات تازیخ اخیر ایران و دیگر کشورهای مشابه نوشته است «میتوان گفت که تنها یک راه برای رسیدن به چنین هدئی وجود دارد و آن توضیح و تشریح و تبلیغ هرچه بیشتر و بیشتر ضوابط و روابط یک جامعه مدرن و مدنی آزاد است» بدین منظور لازم است در زمینه های زیرین بحث گسترده ای صورت گیرد.

۱- مساله پیدا کردن وجوه مشترک دموکراتیک و اینکه گروههای سیاسی جامعه چگونه روابطی پایستی با یکدیگر داشته باشند.

۲- مساله حقوق بشر: در جامعه ایران بحث مربوط به حقوق بشر هیچ زمان بطور جدی صورت نگرفته و اگر هم بطور محدود صورت گرفته در رابطه با مساله زندانیان سیاسی بوده است.

۳- مساله رابطه دولت و ملت: واقعیت اینست که در جامعه ما رابطه متعین و منطقی و احترام آمیز بین ملت و دولت وجود ندارد. درست است که بخش اعظم دلایل آن را میثناسیم و میدانیم که اعمال مستبدین در گسستن این رابطه نقش مهمی داشته اند ولی تنها این شناخت کافی نیست.

۴- مساله نقش آزادی در استقرار دموکراسی: واقعیت این است که دموکراسی زمانی در جامعه مستقر میشود که بخشهای مختلف المنافع جامعه حق آنها داشته باشند، آزادانه از منافع حقه خود دفاع کنند و قوانین دموکراتیک جامعه نیز، حدود و ثغور این آزادی را معین کرده باشند.

درباره «استبداد اکثریت و تقوای اقلیت»

نشریه پر در شماره ۷۸ (تیر ماه) خود مقاله ای با عنوان درباره «استبداد اکثریت و تقوای اقلیت» به قلم سایر جوهرچی درج کرده که موضوع آن بررسی مقاله ای با همین عنوان به قلم بیژن نامور است. هر دو نوشته فوق با توجه به برخی تجارب تاریخی نظیر حوادث الجزایر و افغانستان این سؤال را مطرح کرده اند که «اگر اکثریت یک ملت به دلایلی چون تهییج آئی، نادانی، اعتقاد و یا تعصب خواهان تسلط یک ایدئولوژی خاصی که منکر حق حاکمیت مردم است در جامعه شود، تکلیف روشنفکران آن جامعه چیست؟» نویسنده روشنفکران ایرانی را به دو گروه بزرگ موافق و مخالف جمهوری اسلامی تقسیم کرده و سپس روشنفکران مخالف ج.ا. را نیز به دو گروه یعنی کسانی که حکومت ج.ا. را نامشروع، متزلزل، درحال سقوط و آماده کفن و دفن ارزیابی میکنند و گروهی که معتقدند ج.ا. اگر هم اکنون اکثریت سابق را

نداشته باشد ولی با کمک اکثریت به حکومت رسیده است و سیر طبیعی خود را طی میکند. سؤال فوق نیز برای همین گروه اخیر روشنفکران مطرح و حائز اهمیت میباشد. روشنفکرانی که عمری سنگ ملت را به سینه زده اند و حالا همین ملت با تأیید گروه دیگری از روشنفکران عملاً دمار از روزگارشان درآورده است. نویسنده از جمله یادآور شده است که «مساله حیرت آوری است: آخر چگونه ممکن است ملتی چنین نجیب و مهربان حکومتی را تأیید کند که برخی از اقداماتش آنچنان ناپسند است که ادب سیاسی و اجتماعی اجازه ذکر آنرا نمیدهد. آیا ملت ایران با تمام نجابت و سابقه تاریخی اش توسط گروه کوچکی از چادوگران حرفه ای مسخ شده است، یا این ملت از همان اول هم نجیب و مهربان و خوب نبوده است؟ برای این نسته از روشنفکران قبل از هرچیز اصالت خود این ملت به زیر سؤال رفته است. برای این نسته از روشنفکران مساله در حقیقت به همین سؤال اولیه ساده پر میگردد. گذشته از اینها در این راستا

سؤالهای زیر نیز مطرح میشود: آیا اندیشه حکومت برخاسته از اکثریت بعنوان بهترین شیوه حکومت اعتبار خود را از دست داده است؟ حکومت اکثریت اعتبار خود را به کدام یک از اقلیتها و با چه مشخصاتی منتقل میکند؟ چرا و در چه شرایطی حکومت برخاسته از اکثریت این چنین حقوق اقلیتها را سلب میکند؟ آیا این یک مشکل عام جوامع بشری است که حکومت برخاسته از اکثریت حقوق مسلم اقلیتها را سلب کند و به روی مبارک هم نیاورد، یا این فقط از مشخصات ملت ایران است که به روشنفکران اصیل و واقعی خود نارو میزند؟

نویسنده پس از طرح سؤالات متعددی بدون اینکه پاسخی برای آنها ارائه کند در پایان تأکید کرده است که «اگر حل مساله حکومت اکثریتی که حقوق اقلیت را نفی میکند، میتواند از وقوع فجایعی در جهان سوم جلوگیری کند، چرا برای حل چنین مساله مهمی از متخصصان، متفکران و دانشمندان کمک گرفته نمیشود؟»

در لابلای ... بقیه از صفحه ۲۳

تخریب پیش از ۲۰۰۰ واحد مسکونی

خبرگزاری ج.ا. گزارش داد که ۶۵۰ واحد مسکونی غیر مجاز دیگر در شهرکهای چاده ساوه به نامهای مطهری، طالقانی، نورزآباد و سینا و ۴۵۰ واحد در بهشتی شهر در حاشیه تهران بزرگ توسط مأمورین شهرداری خراب شدند. بدینسان تعداد واحدهای مسکونی، تجاری که طی هفته های اخیر در غرب و جنوب تهران ویران شدند از حدود ۲۰۰۰ واحد گذشت.

تشدید تورم و گرانی و ناخشنودی عمومی

خبرگزاری فرانسه در گزارشی از ایران نوشت که اگر تاکنون بیشتر ا فشار پائین جامعه تحت فشار بودند، با افزایش سریع قیمتها تاراحتی عمومی طبقه متوسط را نیز در برخواهد گرفت. این خبرگزاری به نقل از گزارشگر خود در تهران نوشت که در ۴ ماهه اول سال ۱۳۷۱ بهای مواد غذایی از ۲۰ تا ۱۰۰ درصد افزایش یافت و قیمت یک کیلو برنج تنها در عرض دو هفته از ۱۲۰ تومان به ۲۴۰ تومان رسیده است. از سوی دیگر از آغاز سال ۷۱ بهای گوشت و پنیر ۲۰ درصد افزایش یافته است. و نرخ تاکسی بین ۵۰ تا ۱۰۰ درصد طی همین مدت بالا رفته است. مفسر خبرگزاری فرانسه نوشت که اگر چه حقوق کارمندان اخیراً افزایش یافته ولی باوجود این حقوق یک کارمند متوسط بیش از ۱۵ هزار تومان در ماه نیست و در نتیجه بسیاری از کارمندان مجبور به گرفتن کار دوم و حتی کار سوم شده اند. این خبرگزاری یادآوری کرد که هاشمی رفسنجانی چند هفته پیش گزار از اقتصاد دولتی به اقتصاد آزاد را روندی دردناک تشریح کرده بود.



اخبار کوتاه

- نشریه شرکت ملی نفت ایران در آخرین شماره خود نوشت که میزان مصرف فرآورده های نفتی در ایران در سال گذشته به سطح ۹۳۵ هزار بشکه در روز رسید. این نشریه همچنین یادآور گردیده است که ایران پانزدهمین مصرف کننده نفت در جهان است.
- بنویشته مطبوعات ایران زن ۲۸ ساله ای که دارای ۵ فرزند بود و پس از ۱۰ سال زندگی زناشویی به این دلیل که شوهرش با نژدی و شرارت به امرار معاش مشغول بوده از دادگاه مدنی خاص تقاضای حکم طلاق کرده بود، بعد از اعلام حکم طلاق توسط دادگاه بدست همسرش در تهران به قتل رسید. این مرد با پوشیدن لباس زنانه و چادر موفق شد وارد منزل پدر زنش شود و همسرش را با ضربات چاقو به قتل رساند.
- روزنامه «کار و کارگر» چاپ تهران به نقل از وزیر کشور اعلام کرد که در اختیار داشتن دستگاه ویدئو بدون مجوز، غیرقانونی میباشد. روزنامه های ایران نوشته اند که در حدود ۲ میلیون دستگاه ویدئو غیرقانونی در ایران وجود دارد.
- روزنامه ابرارگزارش داد که کارهای به موزه تبدیل کردن خانه نیما یوشیج شاعر و بنیانگذار شعر نو فارسی بدلیل اختلاف وارثین و پراکنده بودن آنها با مشکل روبرو شده است.

اسناد منتشر نشده در باره کودتای

۲۸ مرداد ۱۳۳۲

پیرامون نقش رهبری حزب توده ایران

فریدون آذر نور

پیشگفتار

پس از کودتای ۲۸ مرداد ده نفر اعضای کمیته مرکزی حزب توده ایران مقیم خارج از کشور که عبارت بودند از:

دکتر رضا رادمنش دبیر کل، احسان طبری، احمد قاسمی، غلامحسین فروتن، فریدون کشاورز، محمود بقراطی، رضا روستا، عبدالحسین نوشین و علی امیرخیزی (مقیم شوروی عمدتاً مسکو)، و ایرج اسکندری نماینده حزب در غرب اروپا

نامه ای خطاب به ۵ نفر اعضای هیئت اجرائیه حزب مقیم ایران:

دکتر محمد بهرامی، دکتر مرتضی یزدی، دکتر حسین جودت، دکتر نورالدین کیانوری و مهندس علی علوی

ارسال میدارند تا وضع حزب را بطور کلی و مناسبات داخلی هیئت اجرائیه را بطور اخص، که دسته بندیهای خصمانه یکی از خصوصیات برجسته آن بود گزارش دهند. تاریخ دقیق این نامه مشخص نشده است لیکن یادداشتی بتاریخ ۱۳ مهر ماه ۱۳۳۲ بخط و امضای دکتر رادمنش در دست است که در آن به اسکندری مینویسد «یک تجزیه و تحلیل سیاسی از اوضاع ایران و یک نامه بسته جمعی به رفقا بوسیله ر. روستا ارسال شد. باید بوسیله و بطرز مطمئنی برای رفقا فرستاده شود.» بنظر می‌رسد منظور رادمنش همین نامه مورد بحث باشد که پس از دریافت آن بوسیله اسکندری بوسیله مطمئنی به هیئت اجرائیه فرستاده شده است که با در نظر گرفتن اوضاع آنروزی رسید نامه به تهران را میتوان حداکثر اوایل آذر ماه ۱۳۳۲ دانست. نظر به اینکه هیئت اجرائیه بعلت تشنجات داخلی ناشی از همین دسته بندیها قادر به تنظیم پاسخ و گزارش مشترک نبودند، لذا چهار گزارش علیحده بترتیب زیر:

الف - بهرامی، جودت و یزدی یک نامه هفت صفحه ای

ب - علوی، باوجود موافقت کلی با سه نفر فوق ولی مخالفت با برخی مندرجات گزارش آنها یک نامه تکمیلی در یک صفحه

پ - کیانوری منفرداً نامه ای در ۶ صفحه

ت - نامه مشترک هیئت اجرائیه در یک صفحه

به اعضای کمیته مرکزی مقیم خارج ارسال میدارند.

بطوریکه در جلد چهارم خاطرات ایرج اسکندری در زیرنویس صفحه ۸ قید گردیده است، اصل این چهار نامه جزو اسنادی است که اسکندری فقید کمتر از یکماه قبل از مرگ خود در اختیار بابک امیرخسروی و من قرار داده است. این نامه ها در هیچیک از انتشارات حزب توده ایران منتشر نشده است اما در پلنوم چهارم وسیع که از تاریخ پنجم الی ۲۶ تیر ماه با شرکت ۱۵ نفر اعضای کمیته مرکزی و ۵۹ نفر از کادر ها در مسکو تشکیل شده بودیکبار آنها را قرائت کرده اند و شرکت کنندگان که جز تعداد معدودی همگی فوت کرده اند بطور گذرا آنها را استماع نموده اند.

چون رفیق بابک امیرخسروی گرفتار و سرگرم فعالیت‌های سیاسی-اجتماعی است من در نظر داشتم این نامه ها را در خاطرات خود هرچه سریعتر انتشار بدهم ولی بیماریهای مداوم و مشکلات و گرفتاریهای مهاجرت آنرا بتأخیر انداخت. تا اینکه چند روز قبل مرگ ناگهانی

دکتر حسن نظری که بنوبه خود مشغول تنظیم خاطرات خود و سالمتر از من بود و در نتیجه فشار ها و پیگیریهای مداوم من توانست جلد اول از سه جلد خاطرات خود را منتشر نماید اخطار جدی بود که بجای انتظار در فراهم شدن شرایط مناسب در انتشار آن قسمت از خاطراتی که اهمیت تاریخی و جنبه های استثنائی دارد و نشر بیرونی پیدا نکرده اند شتاب لازم بکار رود. امیدوارم هیئت تحریریه «راه آزادی» از جمله (امیرخسروی) که از این پیشنهاد استقبال کرده اند در «تخلیه» اطلاعات و مدارک منتشر نشده ای که بر دوش من سنگینی می کنند مرا یاری دهند.

پس از انتشار این نامه ها، برخی اطلاعات تکمیلی و روایات جدیدی درباره کودتای مرداد ۱۳۳۲ (آنچه مربوط به خطا ها و علل عدم تحرك حزب توده ایرانست) و جریانات یکساله بعد از آن در دسترس عموم گذاشته خواهد شد که بررسی، تلفیق و مقایسه این مدارک در مجموع، طبیعتاً دگرگونیهای در تجزیه و تحلیل و تجدید نظر هائی در دیدگاههای مربوط به وقایع ۲۸ مرداد بوجود خواهد آورد. از جمله این اطلاعات، داده های نسبت اولی از ساختار، نقش و پتانسیل واقعی سازمان افسروی و نیز تشبثات هدفمندی که در جهت امکانات بالفعل این سازمان بعمل آمده است برنامه و اقدامات ضد کودتائی، ماجرای همکاری احتمالی با قشقائیها، کشف سازمان افسروی، شکست و فروپاشی تشکیلات حزب توده ایران است.

خاطر نشان می‌گردد که کلیه اسامی اعضای رهبری و سازمانهای حزبی در این نامه ها بنام مستعار قید گردیده است. چون من بعنوان عضو سازمان افسروی در صفوف حزب نبودم بعلت عدم آشنائی با اسامی مستعار از رفیق اکبر شاندرمنی قدیمی ترین عضو حزب توده ایران و عضو رهبری منتخب کنگره دوم حزب که در جلسات هیئت اجرائیه شرکت داشته و در ارتباط مستقیم با رهبری بوده کمک خواسته ام.

پاسخ ر. شاندرمنی را درباره این سؤال عیناً نقل می‌کنم «باری تکه هائی از نامه های فتوکپی کرده فرستاده ای تا من صاحب خط ها را مشخص سازم و ضمناً نام واقعی کسانی را که با نام مستعار در نامه آمده است بنویسم. قبلاً باید بگویم... این تکه ها از نامه هائیکه پس از ۲۸ مرداد در اثر اختلافات شدید و چنجالهای دائمی و بی حاصل ماندن کوششها بخاطر حل مسائل و رفع اختلافها، بالاخره هیئت اجرائیه پنج نفری به این نتیجه میرسد که هر یک از اعضایش نظریات خود را طی نامه جداگانه به اعضای کمیته مرکزی مقیم مسکو بنویسند. در فتوکپی ارسالی من خط سه نفر را می بینم نه دو نفر. بدین ترتیب:

خط کیانوری، خط جودت و خط من (همان نامه ای که مهندس علوی فرستاده است بخط من نوشته شده. رفیق شهیدمان مهندس علوی بخط فارسی آشنائی چندانی نداشت از اینرو از من خواست گفته های او را، که دیکته میکرد روی کاغذ بیاورم.)

اینکه در کنار اسامی مستعاری که فرستاده ای نام حقیقی آنها را بهمان ترتیب که در نامه آمده است قید میکند:

- ۱ - آذر = دکتر حسین جودت ۲ - عموچان = دکتر مرتضی یزدی ۳ - رضوانی و چلاسی = دکتر محمد بهرامی ۴ - زارع = اکبر شاندرمنی ۵ - حسین = دکتر مهندس نورالدین کیانوری ۶ - آخوند = احمد قاسمی ۷ - کریم = دکتر غلامحسین فروتن ۸ - پرهیزکار = علی متقی ۹ - اکرم = مریم فیروز ۱۰ - عزیز = نتوانستم نام حقیقی اش را بخاطر بیابوم. ۱۱ - بیات = امان اله قریشی ۱۲ - سیف پور = حسام لنکرانی ۱۳ - کاوه - ثروت شرمینی ۱۴ - مراد = کالوست زاخاریان ۱۵ - وحشی = حسین تمدن ۱۶ - داود = داود نوروزی ۱۷ - اکبری رادمنش (ز) شاندرمنی اسم مستعار رادمنش را بجای اسکندری و برعکس اسکندری را بجای رادمنش قید کرده است این اصلاح باتوجه به خط و امضای دوفرد در نامه های متبادله بعمل آمده است. بنابراین اکبری = اسکندری است ۱۸ - آقابزرگ = بزرگ علوی ۱۹ - مشایخی = محمد حکیمی ۲۰ - بلوریان = مهندس علی علوی ۲۱ - لطفی = محمود بقراطی ۲۲ - فردوس = عبدالحسین نوشین ۲۳ - رحمانی = رادمنش.

بنابراین در نقل نامه ها بجای اسامی مستعار افراد و سازمانها، نام اصلی آنها برده خواهد شد. هیچکدام از نامه ها تاریخ ندارد.

برخی توضیحات برای تسهیل درک خوانندگان، بوسیله نگارنده در داخل گروه داده شده است.

اینکه بترتیب نخست نامه دکتر بهرامی، دکتر جودت و دکتر یزدی را می آوریم که به خط جودت نوشته شده است.

نامه مشترک دکتر بهرامی، دکتر جودت و دکتر یزدی که بخط دکتر جودت نوشته شده است.

رفقای گرامی- نامه شمارا دریافت کردیم و از شنیدن خیر سلامتی شما بسیار خرسند شدیم راهنمایی رفقا در مسائل مختلف بسیار مفید بود و خواست و آرزوی ما همیشه این بوده و هست که هرچه بیشتر این قبیل مشورتها و تبادل نظر ها بعمل آید. بااحتمال قوی اگر چنین تماس و مشورت منظمی تاکنون برقرار بود هم بسیاری از اشتباهات پیش نیامد و هم شاید اصطکاک های داخلی باین درجه از حدت که کار را کم و بیش فلج کرده نمیرسید. این موضوع اخیر بدون شک مورد توجه و نگرانی عمیق همه رفقااست حق هم دارند ما هم عیناً این نگرانی را داریم برای رفع یا لاقلاً کاهش این برخورد ها و تاامین وحدت بنگاه ما پس از مطالعات طولانی بنظریاتی رسیدیم که در آخر نامه پیشنهاد خواهیم کرد ولی قبل از آن حتماً میل دارید از زبان ما نوع و کیفیت برخورد ها و علل ریشه های آنها بشنوید اگر چه تاکنون چسته و گریخته مطالبی درباره آن بگوش شما رسیده و گمان میکنیم تماماً از مسائل مورد اختلاف پی اطلاع نباشید ولی مفید دیدیم ولو بطور مختصر نظریات خود را در این زمینه برای شما بنویسم.

قبل از هر چیز تذکر این نکته را لازم میدانیم که برخورد های کنونی مسبوق بسوابقی میباشد که بر شما پوشیده نیست. بنظر ما اختلاف نظر های موجود در هیئت اجرائیه حزب دنباله منطقی مبارزات داخلی حزب در اوار پیشین است که از چگونگی آن و مسائل مورد اختلاف خود شما بخوبی آگاهید و احتیاجی بتوضیح ما نیست.

اختلاف نظر هائی که پس از آذر ۲۵ در داخل حزب بروز کرد و بجزریان انشعاب ختم گردید یا جریاناتی که در کنگره اول و حتا پیش از آن در دوران زندان وجود داشت بی اثر نمانده و بقایای آن افکار و نظریات در برخورد های امروزی نیز کاملاً محسوس و مشهود است.

چون از جویانات قبل از بهمن ماه آگاهید، بیان نظر خود را با شرح مختصر وقایع داخلی پس از ۲۷ و بخصوص پس از مسافرت شما شروع میکنیم و سپس بتشریح وضع کنونی میپردازیم.

هیئت اجرائیه که بلافاصله پس از عزیمت شما تشکیل شد اکنون کاملاً مسلم است که ترکیب صحیحی نداشته و در انتخاب اعضای آن

دقت کافی نشده بود عواقب این بیدقتی تا بامروز نیز گریبانگیر ما است توضیح آنکه خیلی زود پس از آغاز کار این هیئت عملاً معلوم شد که فروتن و قریشی نه تنها مایل به همکاری با بهرامی نیستند بلکه تدریجاً و با توسل به شیوه های غیر اصولی میکوشند او را به کناره گیری از دبیر اولی و ادارکنند فروتن و قریشی یکمک دوستان خود و در درجه اول مریم فیروز و حسام لنکرانی که تقریباً تمامی کار ها را در دست خود میدیدند (تشکیلات تهران، شهرستانها، مطبوعات، تعلیمات، اطلاعات، سازمان افسری صلح و زنان...) در سدد برآمدند اولاً با گماشتن دوستان نزدیک و ارادتمندان خویش بر سر پستهای حساس حزب و طرد کلیه کسانی که پنهوی از انحاء مطیع و تسلیم آنها نیستند موقعیت حزبی خود را تحکیم نمایند و ثانیاً حزب و سازمان جوانان را که اکثر مسئولین آنها از زمره ارادتمندان خصوصی آنها نبودند، و اینرا از سال ۲۶ در دوران فعالیت اصلاح طلبان معروف میدانستند قبضه کنند. حتا در پائیز سال ۲۸ درباره حزب پیشنهادهائی شد و اقداماتی بعمل آمد که با انحلال سازمان مخفی حزب معادل بود از این ماجرا فقط در اثر مخالفت حزب که جوانان بیشتر از ۲۰ سال مطلقاً در سازمان جوانان نباشند میکوشیدند سازمان جوانان را در شرایط دشوار آتروز که جوانان خرد سال نمیتوانستند در مبارزات مخفی شرکت کنند منحل سازند.

کار دسته بندی فروتن، مریم و قریشی و دوستان آنها مانند حسام لنکرانی بقدری بالا گرفت و اطمینان آنها که حزب را کاملاً در دست خود دارند بجائی رسید که خود بهرامی را در رأس هیئت اجرائیه مزاحم خود تشخیص دادند در تابستان سال ۲۹ بهرامی رسماً در جلسه هیئت اجرائیه وجود پانده فروتن، مریم، قریشی و لنکرانی را فاش نمود و نقشه های پشت پرده آنها را کاملاً برملا ساخت بهرامی ثابت نمود که این پانده مرکز دومی بطور مخفی برای اداره حزب بوجود آورده و قصدش قبضه کردن تمام حزب و نهضت است.

ماهیت این دسته بندی و مقاصد آنها در جریان برکناری بزرگ علوی و برگزیدن لنکرانی بکار حساس و مهم ارتباط با دوستان [منظور شورویهاست] میتوان فهمید.

آیا گروه فروتن-مریم سر خود کار میکردند و با جانی ارتباط نداشتند. اکنون مسلم است که در تمام این مدت دسته بندی مزبور بوسیله مریم یا کیانوری ارتباط داشت و از او دیرکتیو میگرفت.

در یکی از نامه های مریم که برای کیانوری به یزد نوشته بود و در اثر اشتباهی بدست یکی از رفقای زندانی افتاد و مضمون آن این بود که اوضاع اینجا خراب است من حالا از هر موقع دیگر بیشتر بتو عقیده دارم و معتقدم و می قهمم که تو بزرگترین مارکسیست هستی قریشی خویست فروتن و متقی هم خوب هستند ولی فروتن بهتر است رهبر واقعی است. فقط وضع سازمان جوانان مورد پسند نیست همه چیز بر وفق مراد است فقط این نایفه قندائی مزاحم است (اشاره به شرمینی)

نامه دیگری که باز بدست رفیقی افتاد که از آن معلوم میشود که کیانوری از زندان به مریم فیروز دستورات بنگاهی را دیکته میکرد یک نمونه دیگر از ارتباطات مخفی و فعالیت این مرکز دوم حزب تنظیم نقشه های مخفی فرار کیانوری از زندان است که یکبار موقعی که رادمنش اینجا بودند بدون مشورت و حتا اطلاع دیگران نقشه تا آخرین مرحله خود پیش رفت و تصادفاً رادمنش و بهرامی از آن اطلاع یافتند. بار دیگر موقعی که کیانوری در یزد بود باز دوستانش نقشه مخفیانه دیگری برای فرار او کشیدند که وقتی سایر رفقا مطلع شدند و با دوستان [شورویها] مشورت شد صلاح ندیدند جالب آنستکه هر دو بار مرکز مخفی مزبور تنها در سدد فرار دادن کیانوری بود و آزادی دیگران برایش اصلاً مطرح نبود و بهمین علت هم حتی المقدور و تا آخرین مرحله نقشه های فرار کیانوری را از رفقای هیئت اجرائیه پنهان میکردند.

وضع بدینمنوال بود که ما از زندان بیرون آمدیم در اولین جلسه پس از تحویل کار ها از هیئت اجرائیه سابق مشاجره جدیدی بین کیانوری و بقیه افراد هیئت اجرائیه بر سر تقسیم کار درگرفت کیانوری میخواست همه تشکیلات حزب یعنی هم تهران و هم شهرستانها را در دست خود متمرکز سازد و صاحب اختیار حزب بشود بعلاوه مسئولیت سازمان افسری را هم حق خود میدانست در برابر این قدرت طلبی کیانوری مقاومت شد و تشکیلات شهرستانها و سازمان افسری به قاسمی واگذار گردید.

کیانوری و قاسمی رفته رفته بیش از پیش تشکیلات تهران و شهرستانها را به تیول خود میدل کردند ما از واقعیات امور حزب عملاً بی اطلاع بودیم حتماً نمیگذاشتند جلسات کمیته های محلی سری بزینم یکبار که علوی در چنین جلسه ای شرکت کرد با اعتراضات شدید کیانوری مواجه گردید.

تذکر این نکته واجب است که موافقت هیئت اجرائیه با برداشتن شرمینی باین منظور بود که چنجال عظیمی به بهانه رفع نواقص سازمان جوانان برپاست و رفع نواقص و معایب کلیه سازمانهای دیگر حزبی و جنبی نیز انجام پذیرد. ولی همینکه مسئله زنان و نواقص آن مطرح شد و صحبت از محدود کردن اختیارات فردی مریم و ترک شیوه های نادرست کار او بمیان آمد اتفاق آراء در هیئت اجرائیه درباره اصلاحات و رفع نواقص همه سازمانهای حزبی و جنبی بهم خورد و اقلیت و اکثریتی در هیئت اجرائیه بوجود آمد.

کیانوری و فروتن و قاسمی در یک جهت و سایر رفقا در جهت دیگر قرار گرفتند. در این بین هیئت اجرائیه چسته و گریخته از معایب جدی کار در تشکیلات شهرستانها اطلاع مبیافت و از وجود شیوه امر ونهی و سبک کار دستوری در تشکیلات کل شهرستانها با خبر شد.

روش تحکم آمیز قاسمی و کیانوری در جلسات هیئت اجرائیه بجائی رسید که تحمل آن دیگر برای اکثریت رفقا غیرمقدور شد. در این موقع مسافرت سه نفر به اتحاد شوروی پیش آمد [منظور بقراطی، قاسمی و فروتن هستند که برای شرکت در کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی به شوروی مسافرت کردند]. و پس از آن نه تنها از شدت تشنج در هیئت اجرائیه کاسته نشد بلکه در اثر کارشکنی های کیانوری که اینک در اقلیت مطلق افتاده بود تشنج تر شد برای جلوگیری از هرنوع سوء تفاهم ها تا معلوم شدن تکلیف مراجعت رفقا وضع موجود را حفظ میکردیم و از اتخاذ تصمیم راجع بمسائل عمده تشکیلاتی خود داری مینمودیم در این ضمن رسیدگی به پرونده های متعددی که قبل از مسافرت ۲ نفر برای گروهی از مسئولین با سابقه و رفقای کادر سازمان جوانان در شهرستانها تشکیل شده بود آغاز گردید. هیئت های رسیدگی به خوزستان، اصفهان و گیلان و نقاط دیگر اعزام شدند این رسیدگی ها بیش از پیش چشم و گوش هیئت اجرائیه را که از حقایق اوضاع بی اطلاع بود بازکرد رسیدگی ها که ضمن قطعنامه هائی که از طرف ارگانهای مربوطه شهرستانها باتفاق آراء بتصویب رسید واقعیت خفه کردن

رفقا و تعقیب انتقاد کنندگان یعنی پرونده سازی بمعنای واقعی کلمه را بدستور و اشارات تلویحی قاسمی مسلم ساخت این رسیدگی ها ضمن معین کردن اشتباهات رفقای جوان نواقص و معایب جدی ارگانهای حزبی را در شهرستانها آشکار کرد. این نواقص و معایب در چند کلمه عبارتست از سکتاریسم در روش سیاسی و بوروکراسی و اپورتونیسم در مسائل تشکیلاتی بود.

آشکار شدن وضع ناهنجار تشکیلات در شهرستانها که بعلت خودمختاری تشکیلات کل شهرستانها، هیئت اجرائیه کوچکترین اطلاعی از آن نداشت. و نداشتن هیچگونه نظارتی به کار تهران ما را بر آن داشت که بکار تشکیلات طهران نیز رسیدگی کنیم در نتیجه نواقص جدی و اساسی در کار تشکیلات طهران آشکار گردید مسلم شد که: هیئت اجرائیه از چریانات داخلی تهران اطلاعی نداشته و گزارش از وضع آن بما نمیرسید. کیانوری در کار خود از یک نوع استقلال برخوردار بود و از هرگونه تماس و دخالت هیئت اجرائیه در کار تهران جلوگیری میکرد. کادر های کارگری در کمیته ها بالا نمی آمدند و همه ارگانها را روشنفران غصب کرده بودند تازه این روشنفران را هم نه از روی اطمینان سیاسی و کاردانی بلکه از روی ملاحظاتی رفیق بازی و خوشامد گوئی بالا میاوردند با آنکه از دو سال پیش قرار بود کارگران وارد کمیته طهران و کمیته های محلی بشوند این تعهد عملی نشد و یکنفر هم محض نمونه کارگر به کمیته ایالتی اضافه نگردید. بوروکراسی و کاغذ بازی و کار غیرخلاق و میکانیکی سراسر ارگانهای طهران را فراگرفته بود و قسمت اعظم وقت و انرژی کادر ها بجای کار توده ای و تماس با مردم صرف خط کشی دفتر داری تکمیل انواع انکت ها پرسش نامه ها گزارشات جدول ها و از جمله ثبت ۶۰-۵۰ قلم اطلاعات و مشخصات مربوط بهر یک از افراد در جزوه هائی بنام کارتوتک میشد. شخص کیانوری و قاسمی و سایر دوستان آنها از مدافعان جدی این کاغذ بازی و کارتوتک نویسی بودند و هر نوع انتقادی را نسبت باین

بوروکراسی یا انتصاب و ارتقاء غیر اصولی کادر ها خفه میکردند و از انتقاد کنندگان انتقام میگرفتند. هیئت اجرائیه بر اساس نتایج خاصه از این رسیدگی ها بمنظور برطرف کردن آثار و شیوه های دیکتاتوری در کار روش های تحکم آمیز و فرمایشی و خفه کردن انتقاد تصمیم گرفت دموکراسی داخلی حزب را گسترش دهد و اصل رهبری بسته جمعی را بجای شیوه های متداول غیر دموکراتیک قاسمی و کیانوری مینای کار قرار دهد.

برای اصلاح نواقص سازمانهای مختلف پیشنهاد های منجزی مطرح گردید. از جمله برای تقویت کادر زنان و خارج آن از یک سبک کار عمیقاً سکتاریستی بحث شد. تشکیلات زنان را مریم فیروز و دوستان او بیک کپی ناقص از تشکیلات حزب با انضباط غلیظ و شدید و بوروکراسی عجیب درآورده بودند و این امر بار ها مورد ایراد فدراسیون زنان قرار گرفت و اخیراً نیز از آنجا که نظریات مریم در بیست مورد تأیید هیئت اجرائیه قرار نیکگیرد او بعلاوه اعتراض هر نوع ارتباط را با فدراسیون قطع کرده فدراسیون هم پرسیده که آیا تشکیلات زنان همان مریم بود که اگر نخواهد کار کند بکلی ارتباط قطع شود؟

کیانوری با کلیه قوا در مقابل اصلاح نواقص تشکیلات دموکراتیک زنان به مخالفت برخاست زیرا ظاهراً در نظر او سازمانی بی عیب تر از تشکیلات دموکراتیک زنان و مسئولی بی نقص تر از مریم وجود ندارد. هیئت اجرائیه کلیه اطلاعات و مشاهدات خود را درباره مریم و فساد اخلاق او و قریشی و لنکرانی که مدارک کتبی آنها در اختیار دارد رفیقانه با کیانوری در میان گذاشت که او نیز متقاعد شود ولی متأسفانه کیانوری نه تنها این واقعیات را نپذیرفت بلکه از آن پس بر شدت عمل و ایجاد تشنج در جلسات افزود. کار بجائی رسید که ادامه همکاری با او غیر مقدور شد و برای احضار او نامه ای بشما نوشتم ولی چون جوابی نرسیده گذاشتن حزب در بلا تکلیفی و بی سر و سامانی بخصوص که کیانوری کماکان کمیته تهران را تیول خود پنداشته و آنرا بسنگری علیه هیئت اجرائیه مبدل کرده بود مسئولیت سنگینی متوجه ما میکرد و باتفاق آراء (غیر از کیانوری) تصمیم گرفتیم اصلاحات پیشنهادی را در مورد همه سازمانهای حزبی بموقع اجرا بگذاریم ولی کیانوری با زیر پا گذاشتن ابتدائی ترین اصول اساسنامه و نفی انضباط و تمرکز سازمانی با توسل به تهدید و توهین و ایجاد تشنج از اجرای این اصلاحات جلوگیری میکرد جلسات ما واقعاً دیگر غیرقابل تحمل شده بود و ناسزا های کیانوری مثل ریگ باریدن گرفت: دزد بیشرف جاسوس امپریالیسم از کلمات عادی او بشمار میرفت «اگر خودت جاسوس نباشی برادرت جاسوس است» (اشاره به یزدی) زنت جاسوس است (جودت) مادرت جاسوس است (شرمینی) خلاصه کسی از تو جاسوس است. اینها نسبت هائی است که کیانوری بما میدهد.

میپرسید پیشنهاد ما چه بود که این نوع خشم کیانوری را برانگیخت؟ ما پیشنهاد کرده بودیم برای تأمین رهبری دسته جمعی یک هیئت تشکیلاتی سه نفری بعصویت جودت، علوی و کیانوری بوجود آید و رهبری تهران هم مانند شهرستانها و سازمانهای جنب حزب در این ارگان متمرکز شود.

کیانوری که مایل نبود وضع انحصاری خود را از دست بدهد پس از آنکه دید چنجال او قادر بجلوگیری از تصمیم هیئت اجرائیه نیست تهدید به استعفا کرد و در یک جلسه هیئت اجرائیه حاضر نشد. در مقابل این اوبستروکسیون و نقض تصمیمات حزبی از طرف کیانوری ما تصمیم گرفتیم عده ای از کادر ها را جمع کنیم و همه درد ها را با آنها در میان بگذاریم. کیانوری چون دید این عمل غیر حزبی او هم بدون شک محکوم خواهد شد تغییر تاکتیک داد و از ابستروکسیون دست برداشت و ضمناً نامه مفصلی به هیئت اجرائیه نوشت که در آن همه را لجن مال کرد و باز دزد و جاسوس سوء استفاده چی خواند و خلاصه بکسی ایقا ننمود. در تقسیم کار جدید مسئولیت شعبه مطبوعات و تعلیمات و تبلیغات بعهده کیانوری محول شد. اولین کار هائی که هیئت تشکیلاتی پس از بوجود آمدن خود انجام داد تشکیل پلنوم های کمیته های محلی طهران بود که با شرکت اعضاء هیئت تشکیلاتی برگزار گردید و نتایج بسیار مفید و مثبتی ببار آورد. این پلنوم ها مورد استقبال گرم کادر ها قرار گرفت.

هیئت اجرائیه بیشتر بجزریان کار های حزبی پی برد و نتایج رسیدگی ها و اطلاعات رسیده قبلی را در مورد بالا کشیدن نادرست

کادر ها خفه کردن انتقاد سبک کار فرمایشی بوروکراسی و سکتاریسم در این پلنوم ها کاملاً تأیید شد. متأسفانه حوادث ۲۸ مرداد از تشکیل پلنوم کمیته ایالتی که تمام مقدمات آن فراهم شده بود و میتوانست نتایج مثبت تری ببار آورد جلوگیری کرد. جریانات ۲۸ مرداد و تعرض ازتجاج نه تنها از برخورد ها و تشنجات نکاست بلکه متأسفانه بر شدت آن افزود. باید صریحاً گفت که این عدم هماهنگی و اختلاف در هیئت اجرائیه سبب اصلی اشتباهات و تناقضات ما در تصمیمات و دستورات مربوط به ۲۸ مرداد بوده کار جلسه هیئت اجرائیه در روز ۲۸ مرداد و از این حیث نمونه است.

نظر یکی از رفقا علوی اعلام يك اعتصاب عمومی برای مقابله با تظاهرات درباریان بود. کیانوری جداً با این پیشنهاد بعنوان آنکه دعوت باعتصاب بضرر دولت مصدق است که هنوز هم بر سر کار میباشد مخالف بود و اصرار داشت که قبل از کسب خبر از مصدق اقدامی نشود و بدین ترتیب تا ظهر که تماس با مصدق ممکن نشد نتوانستیم تصمیم بگیریم و بعد از ظهر که برای مشورت با رفقای تهران جلسه ای تشکیل دادیم مصدق ساقط شده بود.

این عدم تحرک و نداشتن سرعت کافی برای اقدام و تظاهری (اگرچه آنطور که حالا معلوم است این تظاهرات نمیتوانست مانع سقوط مصدق گردد) از عوارض قبضه شدن تهران برای مدت طولانی در دست کیانوری و بی اطلاعی ما از قدرت واقعی امکانات عملی

اینکه در فلان کتاب از آنان بمثابه ایلات مخالف انگلیسیها نام برده شده در اقدامات آنان امید های فراوان می بست او امیدوار بود که در هفته اول مهر ماه که شیبا مهتابی خواهد بود قشقانیها عملیات ضد دولت را شروع خواهند کرد و بر اساس همین امیدواری تشکیل واحد های پارتیزانی را پیشنهاد میکرد پیشنهاد بوجود آوردن پایگاههای پارتیزانی بطور کلی برای آینده هم نبود بلکه برای این بود که بهمراه ایلات قشقانی فشار را بر دولت زیاد کنیم و موجب سقوط حکومت زاهدی و روی کار آمدن مصدق بشویم. بر اساس همین پیشنهادات و نظریات ما نیز قطعنامه ای تنظیم کردیم ولی اجرای آنها بموافقت رفقای خارج موقوف نمودیم بطور خلاصه کیانوری مدتها نظریات بلانکیستی و سوبژکتیویستی خود را اشاعه میداد و حالا هم نمیخواهد این خطا ها را بپذیرد. این نظریات نادرست از طریق او در مطبوعات ما راه یافت و موجب بروز سوء تفاهات و اعتراضات وسیع افراد و پیدایش تضاد ها و تناقض گوییهای عجیب و غریب گردید.

اعلامیه اول پس از ۲۸ مرداد نمونه دیگری از تظاهر روحیه بلانکیستی است و تز غافلگیری (بمعنای جلوگیری کامل از پیروزی کودتا) که باوجود مخالفت رفقا بهرامی و یزدی باین صورت در بیانیه کنجاندن شد (والا ابتدا خیلی تند تر از این بود) سوء تعبیرات عجیبی بوجود آورد و شایعه معروف خیانت کمیته مرکزی که دار و دسته

بریده ای از دست نویس نامه مشتوک دکتربهرامی، دکترو جودت و دکترو یزدی

گفت که این هم آهنگی و اختلاف در رهرا سبب اصعب است و تضادات و تضامین در دستور است ۲۸ مرداد ۱۰ روز ۲۸ مرداد در این صفت نمونه است

نظریات (زیرت) (موردی) (اعلام) است با اعتصاب عمومی برای تسلیب باطله ارات در باریان بود. همین جهت با این پیشنهاد بعد از آنکه دعوت با اعتصاب بضرر دولت مصدق است که هنوز هم بر سر کار میباشد مخالف بود و اصرار داشت که قبل از کسب خبر از مصدق اقدامی نشود و بدین ترتیب تا ظهر که تماس با مصدق ممکن نشد نتوانستیم تصمیم بگیریم و بعد از ظهر که برای مشورت با رفقای تهران جلسه ای تشکیل دادیم مصدق ساقط شده بود.

این عدم تحرک و نداشتن سرعت کافی برای اقدام و تظاهری (اگرچه آنطور که حالا معلوم است این تظاهرات نمیتوانست مانع سقوط مصدق گردد) از عوارض قبضه شدن تهران برای مدت طولانی در دست کیانوری و بی اطلاعی ما از قدرت واقعی امکانات عملی

تشکیلات تهران بود. پس از ۲۸ مرداد تحت تأثیر قضاوتهای ذهنی و ارزیابی نادرست کیانوری از تناسب نیرو ها و امکانات عینی یکرشته تصمیمات گرفتیم که جنبه بلانکیستی آن آشکار است. مثلاً معنی یکی از تصمیمات ما را که میبایستی صبح ۳۰ مرداد انجام گیرد همه رفقا قیام مسلحانه تلقی کردند بنابراین عصر روز قبل تصمیم را ملغی کردیم در ارزیابی نیرو ها از همان موقع کیانوری و عده ای از افسران ما را دچار اشتباهات زیادی نموده بودند مثلاً میگفتند در شهر تهران ۴-۵ هزار نظامی بیشتر نیست و حال آنکه بعداً معلوم شد که تعداد نیرو های انتظامی از ۳۰ هزار نفر هم بیشتر بود. ما قبول داریم که در تأیید این قضاوتهای نادرست و طرح های بلانکیستی کیانوری مقصر و قابل انتقاد میباشیم اما مطلب اینست که این اشتباهات تحت تأثیر جنجال و هیاهوشی که هیئت اجرائیه را بخیانت در ۲۸ مرداد محکوم میساخت رخ داد. آنروز ها تحت فشار اینگونه افکار که پوسيله کیانوری و دوستانش دامن زده میشد ستادی تشکیل شد این ستاد تدارک عملیات مسلحانه از قبیل خلع سلاح تشکیل گروههای پارتیزانی و غیره را می دید (که همه شقوق نقشه های پیشنهادی آن از طرف شما رد شده است) این ستاد کار های مضری هم انجام داد از جمله تصمیم به خرابکاری گرفت. قضیه هواپیمائی را بوجود آورد که بقیعت زندانی و مخفی شدن عده زیادی از کادر های افسر کاری از پیش نرفت و البته نمیتوانست هم برود. کیانوری نقش قشقانی ها را درست ارزیابی نمیکرد و باستاند

خلیل ملکی اول بار آنها در اعلامیه خود طرح کرد و سپس متأسفانه بعده ای از رفقای روشنفکر مایوس ما نیز سرایت نمود تقویت کرد. دامن زدن بافکار بلانکیستی و ذهنی غلط توأم با دستور هائی که برای آموزش رزمی داده میشد موجب پیدایش آنچنان روحیه ای گشت که اکثر رفقا هر روز منتظر قیام بودند و کار عادی توضیحی و تشکیلاتی خود را یکسو نهادند. در این بین بر شدت برخورد کیانوری با رفقای هیئت اجرائیه در اثر مخالفت و ایستادگی در مقابل پیشنهادات بلانکیستی او افزوده میشد ذکر این نکته حائز اهمیت است که تا همین اواخر اکثریت قریب باتفاق تصمیمات و تحلیل های سیاسی ما باتفاق آراء اتخاذ میشد و از این نقطه نظر هیاهوی کیانوری درباره اشتباهات سیاسی هیئت اجرائیه که در بین رفقای حزبی کیانوری بعنوان برکناری کیانوری از این اشتباهات تلقی میشد بسیار روشن کننده است. ولی در این اواخر هر نظری که اکثریت بدهد او جداً مخالفت میکند و از جمله مدتها کوشش میکرد انتشار تحلیل کمیته مرکزی درباره ۲۸ مرداد که با جلب نظر کادر های درجه اول و مشورت با آنها نوشته شد بتأخیر افتد با آنکه پیوسته اعتراضات شدید و دامنه داری نسبت بتأخیر انتشار چنین جزوه ای میرسید کیانوری حتا حاضر نشد نظریات و دلائل مخالفت خود را بروشور کمیته مرکزی بیان کند و اعلام نمود پس از انتشار نظریات خود را خواهد نوشت!!! حالا هم خواستار حق انتشار جداگانه نظریات خود و آغاز يك بحث همگانی در حزب است و از دفاع نظریات کمیته مرکزی در برابر توده حزبی امتناع میکند.

کیانوری از موقعی که از تشکیلات تهران برداشته شد باتفاق دوستانش بکار خطرناک و زیانبخش برای حزب و نهضت دست زده است. و آن اینکه با استفاده از روحیه یاس و بی ایمانی که در نتیجه شکست ۲۸ مرداد در قشری از روشنفکران حزبی پیدا شده یورش و تهاجم علیه کمیته مرکزی را تشویق میکند. تاکتیک کیانوری در این تهاجم اینست که اولاً اشتباهات سیاسی کمیته مرکزی را در مورد عدم تشخیص ماهیت طبقاتی جبهه ملی و اتخاذ تاکتیک نادرست نسبت به آن (اشتباهاتی که در آن اشتباه شخص کیانوری اگر بیشتر نباشد بهر حال کمتر از دیگر رفقا نیست) بشدت بزرگ کند و مبالغه نماید ثانیاً چنین وانمود کند که گویا کمیته مرکزی مایل باعتراف گناهان خود نیست اشتباهات عظیم گذشته را ماستمالی کند و ضمناً بطور تلویحی اینرا برساند که این او بوده که در گذشته از این اشتباهات میرا بوده و علیرغم نظریات صحیح او کمیته مرکزی راه خطا پیموده! دوستان کیانوری با تمام قوت بوسیله تشکیل مجالس و دیدار های غیر تشکیلاتی و تماس با این و آن مشغول تبلیغ این تزها و دامن زدن عدم اتحاد نسبت به کمیته مرکزی میباشد.

این روزها وضع داخلی حزب از بسیاری جهات شبیه اوضاعی است که پس از آذر ماه ۲۵ در حزب ایجاد شد دامن زدن بروحیه یاس و بی ایمانی و سوء استفاده از آن بر ضد کمیته مرکزی و برای منظور های شخصی و غیر حزبی خود اینست وجه تشابه بین اقدامات امروز کیانوری و دوستان او با اقدامات اصلاح طلبان در سال ۲۶ که تصادفاً کیانوری و بسیاری دیگر از دوستان امروزی او در آن ماجراهم شرکت فعال و مؤثر داشتند.

برای نمونه از روحیات و نظریاتی که بوسیله کیانوری و رفقای او تشویق میشود قطعه ای از يك نامه کاملاً عادی خطاب به کمیته مرکزی که تا کنون ده ها نامه نظیر آن رسیده نقل میکنم:

«بعضیه شما این عملیات شبه اسلانسکی کوستوف و بریا نیست؟ اگر نیست پس چیست؟ مگر این حضرات چه عملیاتی کردند؟ ولی بدبختانه حزب ما غیر حاکم و مخفی است خرابکاران را نمی شناسیم و اگر یاشناسیم (!) فقط با آنها کلنچار میرویم و نهضتی را بکام امپریالیسم میبریم...»

یا یکنفر قاضی بنام انشائیان عضو کمیته ایالتی فارس در نامه ای بعنوان کمیته مرکزی نوشته که بانجهت کمیته مرکزی نخواست و یا نتوانست بر سازمان جوانان مسلط شود، موضوع آذربایجان هنوز برای او حل نیست و سیاست شوروی روشن نمیشد و در ۲۸ مرداد نیز کمیته مرکزی نمیتوانست مردم ایران را برای همیشه از قید استثمار و استثمار نجات دهد و نداد و لذا خیانت کرد و تا کنگره سوم از هر نوع تماس و اجرای هر نوع دستور چنین کمیته ای خود داری خواهم کرد. این قبیل استعفا ها و کنار رفتن ها از طرف روشنفکران مایوس و وازده این روزها کم نیست.

پدیده های دیگر این روحیه شکست طلبی انتشار استعفا نامه های موهن در مطبوعات و سرگند وفاداری بتاج و تخت و پیدا شدن جاسوسهایی در داخل شبکه های حزبی است که کم و بیش رسعتی یافته است. در چنین اوضاع و احوالی است که حملات کیانوری و دوستان او علیه کمیته مرکزی ادامه دارد و اما کارها هیئت تشکیلاتی که بمنظور تأمین رهبری دسته جمعی بوجود آوردیم بعلت عدم همکاری کیانوری و نبودن مسئولیت فردی دچار وقفه شد و عملاً ثابت شد که هیئت تشکیلاتی با این ترکیب قادر به هیچگونه کاری نیست کارها بقدری شلوغ و بیسر و سامان شد که بالاخره پس از چار و چنگال و تشنجات شدید و اتمام حجت کیانوری در اینباره که مادام که مسئولیت طهران بار واگذار نشود تشنجات ادامه دارد قرار شد مسئولیت کل شهرستانها مانند سابق بعهده علوی و مسئولیت تهران بعهده جودت باشد.

در ایتموقع بشوار مطبوعات و نشریات ما که مسئولیت آن بعهده کیانوری است اهمیت مخصوصی دارد ولی کیانوری بجای آنکه بمطبوعات سر و صورتی بدهد و با کنترل بیشتر از ضد و نقیض گوئی و اشتباهات آن جلوگیری نماید گوئی تعمدی دارد سر و صدای افراد را بیشتر کند او بجای انجام وظایف خود. مقالات را نزد رفقای هیئت اجرائیه دوره میگرداند بتصویب همه میرساند و صریحاً میگوید اینکار را میکنم که هیئت اجرائیه و نه شعبه تعلیمات را مسئول نواقص و اشتباهات مطبوعات اعلام نماید. کیانوری ارگان تعلیمات کل و اعضای آنرا زاخاریان، تمدن، شرمینی و نوروزی را نادیده میگیرد و درباره مطالب اساسی روزنامه و تشریه با اعضای

آن مشورت واقعی نمیکند. مطالبی را بدون کسب نظر آنها چاپ مینماید در حالیکه مسئولیت آن در نظر افراد بعهده همه تعلیمات و کمیته مرکزی است. او مخصوصاً اصرار دارد وانمود نماید که مسئول همه کارها در مطبوعات کمیته مرکزی است و او در آنجا کاره ای نیست و باین عنوان از خود سلب مسئولیت مینماید.

معلوم است که خواندن همه مقالات برای هیئت اجرائیه لزومی ندارد بحث کافی روی مسائل اساسی و تعیین خط مشی سیاسی با هیئت اجرائیه است و اجرای این خط مشی از لحاظ مطبوعات و نشریات بعهده شعبه تعلیمات و مسئول آنست.

از آنچه گذشت معلوم میگردد که روش کنونی کیانوری در مطبوعات مبتنی بر سلب اعتماد و حیثیت از کمیته مرکزی است و این روش نمیتواند به مجموعه حزب صدمه نزند. ما معتقدیم که ضمن انتقاد از خود و تحلیل نواقص گذشته باید در حفظ اعتبار حزب و دستگاه رهبری آن کوشید نه اینکه هر روز کاری کرد افکار ناراضی دامن زده شوند. هر روز پهناسبت مقاله ای عده ای از روشنفکران که اتفاقاً از لحاظ تشکیلاتی از طرفداران کیانوری و دوستان او هستند کمیته مرکزی را نامه باران می کنند و از سوابق «طولانی» ارگان ما در «ماستمالی کردن اشتباهات گذشته» داد سخن میدهند البته نسبت به منتقدین که نظریات نادرست دارند و یا بطور افراطی قضاوت می کنند حداکثر نرمش را بکار برده و خواهیم برد ما تصدیق داریم که همیشه میبایستی نسبت بافرادی که بجهتی از جهات انتقاداتی بروش حزب و کمیته مرکزی دارند میبایستی نرمش بکار برد و بهمین دلیل هم تا پامروز نسبت به کیانوری بیش از اندازه لازم صبر و حوصله نموده ایم

این بود داستان تأسف آور مناسبات داخلی و وضع موجود هیئت اجرائیه

و اما نقشه ما در زمینه اصلاحات تشکیلاتی که در بالا بدان اشاره شد و تا پامروز در اثر مخالفتهای کیانوری از پیش نرفته است بقرار زیر میباشد.

۱- شهرستانها را که بطور نسبی در اثر شیوه های نادرست گذشته خیلی ضعیف تر و ناتوانتر از تهران هستند تقویت کنیم و عده ای از کادر های با تجربه و درجه یک را که در تهران جمع شده اند بشهرستانها بفرستیم

۲- کادر های مطمئن از لحاظ سیاسی و کاردانی را بالا بکشیم و بجای شیوه غلط انتخاب کادر ها را در گذشته بجای ملاحظات رفیق بازی وفاداری خصوصی تبعیض و باندبازی کارگران و رفقای با ارزش دیگر را که کاراکتر های مبارزه جوشی شجاعت و اطلاعات تشکیلاتی و شوریک دارند بالا بیاوریم و بدین ترتیب ترکیب کارگری ارگانهای حزبی را که فعلاً بهیچوجه تعریفی ندارد اصلاح کنیم.

۳- بکار توده ای که در گیر و دار کار های شبکه ای و بوروکراسی بفراموشی سپرده شده است توجه اساسی بنمائیم کار شبکه را بنحوی سبک و ساده کنیم که قسمت اعظم انرژی رفقا و کادر های ما صرف امور داخلی نشود و با تجدید نظر متناسب در کار تعلیمات و تبلیغات چرخشی درجهت تماس بیشتر با مردم و قابل فهم کردن مطبوعات و تبلیغات خود بوجود آوریم.

۴- در مورد زنان تجدید نظر اساسی در تشکیلات موجود بعمل آوریم و آنها از این سکتاریسم و کپیبه ناقص حزب خارج کنیم. از کادر های موجود زنان وسیعتر استفاده کنیم بهمه آنها میدان فعالیت بدهیم و این انحصار کارها را در دست یکنفر و چرخیدن امور بدخواه همین یکنفر را برهم بزنیم.

۵- کار سندیکائی مانند سایر کار های توده ای ما اصلاً مورد توجه نبوده و نیست و برای اصلاح این وضع غیر قابل تحمل باید سندیکا را از هر جهت تقویت کنیم و کادر های حزب را با روح اعتقاد بکار سندیکائی و ایمان بکارگران تربیت نمائیم.

۶- در مورد سازمان جوانان و نواقص آن ما قبول داریم که بنحوی یک جانبه قضاوت و عمل کرده ایم بدین معنا که بجای آنکه نواقص کار را در مجموعه ارگانسیم حزبی و سازمانهای وابسته در نظر بگیریم و در رفع آن اقدام نمائیم و اصلاح نواقص را هم از حزب که عالیترین فرم تشکیلاتی است آغاز کنیم از سازمان جوانان شروع کرده ایم

بهمین جهت اقدامات ما به نتیجه مطلوب نرسید و نمیتوانست هم برسد، بخصوص که در مورد نواقص سازمان جوانان ما بجای اتخاذ یک شیوه اقتاعی و رعایت اصول دمکراتیک بشیوه های کوبنده غیر اقتاعی و غیر دمکراتیک متوسل شدیم

ما عقیده داریم که در آینده باید به کادر های حزبی با ارزش سازمان جوانان و اصولاً کادر های جوان حزب میدان بازتری برای فعالیت بدهیم و کادر های صلاحیت دار سازمان را سریعتر بحزب منتقل کنیم و از انرژی و شور مبارزه آنان بیشتر از گذشته استفاده کنیم بعلاوه برای آمیزش بیشتر فعالین حزبی و سازمان جوانان با سایر کادر ها و فعالین حزبی تدابیری اتخاذ کنیم و از جمله ممکن است یکی دو نفر از کادر های جوان حزبی را برای کمک و راهنمایی به کمیته مرکزی سازمان منتقل کنیم و اما پیشنهادات ما که محتاج اظهار نظر و تصویب شماس است عبارتند:

الف - آمدن حتمی ایرج اسکندری و عده ای دیگر از رفقا اگر ممکن باشد.

ب - رفتن کیانوری که خودش نیز پیشنهاد کرده و مورد موافقت قرار گرفته

ج - تکمیل هیئت اجراییه با رفقا شرمینی، حسین تمدن و کالوست زاخاریان

د - نماینده رابط ما با شما که در ۱۰ تعیین شده درجه اول زاخاریان و در درجه دوم تمدن است که قرار است متناوباً با شما ارتباط بگیرند فعلاً چون تذکره زاخاریان حاضر است بلیط بنام پرویز احمدی یادرسی که محمودی معین خواهد کرد بفرستید

ح - ارتباط ما با شما حداقل هر دو ماه یکبار برقرار باشد

و - در صورت امکان و در اینجا نیز ارتباط ما با دوستان [منظور با شوریه است] برقرار شود و مانند سابق یکنفر مسئول اینکار باشد و این امر علاوه بر راهنماییهای لازم در مواقع حساس از لحاظ ایجاد هماهنگی بین اعضا ۱۰ تأثیر فراوان دارد

ز - بنظر ما پلنوم کمیته مرکزی بدون شرکت رفقای که اینک در خارج بسر میبرند و با شرکت افرادی مانند راوندی شیرنگ که مدتهاست از جریان عمومی حزب برکنارند و رفقای مانند مشایخی که بیش از ۵ سال است فعالیت ندارد نمیتواند منعکس کننده نظریات حزب باشد. قبلاً باید کادر مرکزی با کنوپتاسیون [یرگماری] رفقای که در جریان ۵ سال اخیر شایستگی خود را بخرج داده اند و بمراتب بیشتر از بعضی از رفقای منتخب کنگره دوم وارد جریانات حزبی هستند تکمیل نمود آنگاه پلنوم و یا جلسه فعالین را که واقعاً منعکس کننده نظریات حزب هستند تشکیل داد. تشکیل پلنوم کمیته مرکزی با بقایای موجود آن در تهران (که عده ای هم در زندان هستند) اگر هم ظاهراً با مواد اساسنامه تطبیق کند بنظر ما با روح آن و منظور تشکیل پلنوم مقابرت دارد.

اگر رفقا با ایده کنوپتاسیون موافقت دارند نظر بدهند جودت، یزدی، بهرامی

نام مهندس علوی که بخط و اکبر شاندرمنی نوشته شده است.

نام علوی (قسمت های اساسی)

با قسمتهای از نامه سه نفر از رفقا موافق نیستم ناچار شخصاً توضیح میدهم نامه شما خطاب به هیئت اجراییه پنج نفری که در آن از اتحاد نظر صحبت شده بود در ما تأثیرانی داشت ولی پس از چند روزی این تأثیر از میان رفت و هیچگونه تمایلی از طرف هیچیک از ما برای رفع اختلافات داده نشد. نظریات را بچند قسمت تقسیم میکنم و در آخر نتیجه میگیرم. علل اختلافات: میکوشند به آن شکل سیاسی بدهند از بلشویکی و منشویکی صحبت می کنند بخصوص در سازمان جوانان. درست است که تمام اختلافات علت سیاسی دارند ولی ببینیم چه علی این مبارزات داخلی را بوجود آورده اند آیا تز های سیاسی هستند؟ اگر اشتباهات سیاسی وجود داشته باشد همه در آن شریک و سهیم هستند. انگیزه های واقعی عبارتند از: دست بندی برای احراز مقامات حساس. خودخواهی جاه طلبی و استقلال طلبی بعضی ارگانها و سازمانها. به این نواقص بخصوص در طی يك سال و نیم اخیر همه پی برده اند و آثار این نواقص در تمام بدنه دیده میشود بهمین جهت تنها کمیته مرکزی است که باز میتواند سر و

صورتی باوضاح بدهد. عده ای کوششهای بسیار برای تقویت گروههای خود بعمل میاورند. استقلال طلبی سازمان جوانان نیز در این میان رل مهمی بازی میکند.

تصور میکنم اختلافات سابق سهم زیادی داشته باشند. من و بقراطی خیال میکردیم این همان رقابت بین کیانوری و قاسمی است بعد ترکیبی بوجود آمد بقراطی و قاسمی و جودت در مقابل کیانوری سایرین مانند بهرامی نوشین و من بیشتر ناظر بودیم. در جنوب جودت اشتباه کیانوری را بمن اطلاع داد ولی متأسفانه این اشتباه بعد ها مخصوصاً از طرف قاسمی برای ارباب کیانوری بکار میرفت. من معتقدم در ایجاد اختلاف در کمیته مرکزی کیانوری و قاسمی سهم بزرگی داشتند. این اختلافات در همه تصمیمات و کار ها بود و بهمین جهت ما همیشه دنبال حوادث راه میرفتیم. شعب بطور انفرادی اداره میشد. حتا یکبار گزارش شعب در کمیته مرکزی مطرح نشد. ارتقاء کادر ها روی اصول دوگانه اعتماد سیاسی و کاردانی انجام نمیگرفت بعد از مسافرت سه نفر از هیئت اجراییه [منظور مسافرت قاسمی، بقراطی و فروتن برای شرکت در کنگره ۱۹ حزب کمونیست اتحاد شوروی است] ما در انتظار جواب آنها برای سر و صورت دادن بوضع، تصمیم با ایجاد يك هیئت تشکیلاتی گرفتیم که در همه جلسات شرکت کند. کار ها را بدون حب و بغض رسیدگی کند ولی اینکار هم با عدم موفقیت روبرو شد مثال در مورد اهمیت این هیئت برای رسیدگی بوضع تشکیلات مثلاً معلوم شد که ما در جنوب در نقطه ای که ۵ هزار کارگر دارد فقط سیصد و خرده ای عضو داشتیم این رسیدگی در اول فروردین سال ۳۲ بعمل آمد. اما با ادامه کار این هیئت موافقت نشد کیانوری از این جهت مخالفت میکرد که خیال میکرد در تقسیم مجدد کار اداره کمیته تهران باو واگذار خواهد شد و بهرامی و جودت هم که از خارج تحت فشار قرار میگرفتند از نظریات سابق خود عدول کردند.

اختلاف نظر در تمام بدنه رسوخ کرد بطوریکه هیچ کاری را نمیتوانیم با وحدت نظر انجام دهیم و حتا بطوریکه مشاهده میگردد نتوانستیم نامه ای را که قرار بود برای شما بنویسیم با اتحاد نظر مرتب کنیم. چون در نامه رفقا راجع به سازمان جوانان کمتر صحبت شده من در نامه خود بیشتر توضیح میدهم. اختلاف نظر در واقع بین کمیته های رهبری است. حزب هیچگاه تسلط سیاسی در بدنه سازمان جوانان نداشته زیرا کار اقناعی و توضیحی صورت نمیگرفت قبل از بازگشت عده ای از رفقا از زندان شرمینی از سازمان جوانان کنار گذاشته شد و فقط یکنفر از کمیته مرکزی در جلسات آن شرکت میکرد با این کار نواقص- خوسریها- تمایل بااستقلال طلبی وعدم اجرای دستورات حزب در سازمان جوانان توسعه یافت. شرمینی پس از برکناری خود علیرغم تصمیم هیئت اجراییه همچنان به رتق و فتق امور سازمان جوانان مشغول بود و مسئولین آن سازمان هم فقط از او دستور میگرفتند و هیچ امری را با مسئول جدید خود در میان نمیگذاشتند و هنوز هم دستورات را فقط مستقیماً از شرمینی میگیرند.

در این سازمان یکنوع استقلال طلبی بشدت شیوع دارد تصمیمات حزب را که مورد پسند آنان نباشد انجام نمیدهند در مقابل حزب صداقت ندارند و از همدیگر دفاع غیر اصولی می کنند برای مثال برای آنکه شرمینی در امری مقصر شناخته نشود خطا های ایشانرا یکی دیگر از اعضای کمیته مرکزی سازمان در بست بعهده گرفت. این روحیه وضع نامطلوبی در سازمان بوجود آورده. شعارهای زنده باد شرمینی کبیر فرزند طبقه کارگر ایران و غیره و همچنین اینکه عکس رنگین او را چاپ کرده و در تمام شعبات سازمان پخش کرده اند.

پیشنهادات من:
۱- ادمنش نامه ای خطاب با افراد حزب بنویسد. نامه ای خطاب بسازمان جوانان بنویسد. چند نفر از رفقای کمیته مرکزی خارج مانند اسکندری و طبری به ایران بیایند و چند نفر به ترکیب موجود هیئت اجراییه اضافه شود. اظهار نظر در مورد هیئت تشکیلاتی را هتمامی کنکرت در مسائل حاد سیاسی

پایان

ادامه دارد

واشینگتن و سروری بر جهان

با پایان گرفتن جنگ سرد، اندیشه درباره سیاست خارجی نوین آمریکا و استراتژیی منطبق با آن ضرورت پیدا کرد. این تفکر در دانشگاه ها، در دو حزب بزرگ آمریکا و طبیعتاً در مراکز تصمیم گیری قوه مجریه یعنی وزارت امور خارجه، وزارت دفاع، شورای ملی امنیت و کاخ سفید جریان یافت. در رابطه با این موضوع، اخیراً دو سند نشر بیرونی یافته اند که از نتیجه گیری های آن میتوان خطوط اصلی سیاست خارجی نوین آمریکا و استراتژیی منطبق با آن را دریافت.

هرچند که هر دو سند در پنتاگون تهیه شده اند اما اولی که سرپرستی تهیه آنرا معاون وزارت دفاع در امور خارجه بعهده داشته بار سیاسی بیشتر دارد در حالیکه دومی که زیر نظر معاون رئیس کمیته ستاد مشترک تهیه شده بار نظامی اش بیشتر است و به بررسی تفصیلی سناریو های محتمل درگیری پس از پایان جنگ سرد و پس از جنگ خلیج فارس میپردازد.

بی شک این دو سند را باید در چارچوب طرح بودجه نظامی سال مالی ۹۳-۱۹۹۲ در کنگره و سنای آمریکا قرار داد که در عین حال سمتگیریهای اساسی سیاست خارجی و امنیت ملی ایالات متحده را در دوره پس از جنگ سرد و در پرتو تجربه جنگ خلیج فارس به خوبی منعکس میکند.

صفحات نخست سند اول همچگونه شبیه ای درباره هدف آن باقی نمیگذارد: حفظ موقعیت ایالات متحده آمریکا بمثابة تنها ابرقدرت جهانی که پس از فروپاشی اتحاد شوروی بدان بست یافته است. این موقعیت هرژمونیک میباشد در مقابل هرگونه کوشش که در جهت ایجاد یک مرکز قدرت عمده در هر جای دنیا انجام گیرد، حفظ شود. در گزارش چنین تصریح شده که سیاست خارجی آمریکایی باید این هدف را دنبال کند که «رقبای احتمالی را مجاب سازد که نیازی به ایفای نقش مهمتری ندارند.» بدین منظور ایالات متحده بعنوان تنها ابرقدرت «باید از طریق روشهای سازنده و قدرت نظامی کافی که هر کشور یا گروهی از کشور ها را از بخطر انداختن برتری اش منصرف سازد، موقعیت خود را تداوم بخشد.» ایالات متحده «باید با در نظر گرفتن منافع سایر کشور های صنعتی پیشرفته آنها را از بخطر انداختن سروری آمریکا با کوشش برای دگرگون ساختن نظم اقتصادی و سیاسی کنونی برحذر دارد.» ویژگی این سند تکیه آن بر ضرورت ارجحیت دادن به قدرت نظامی برای حفظ سروری آمریکا است. در مورد شرایط بکارگیری نیروی نظامی، گزارش بر رجحان عملیاتی که بتوانند در چارچوبی جمعی جای گیرند، مانند سازمان ملل متحد یا ائتلاف

آقای بوش،

بمب و دیکتاتور بغداد

در نوامبر ۱۹۹۰، پرزیدنت جورج بوش اعلام کرد، عراق میتواند ظرف شش ماه به سلاح هسته ای دست یابد. تا آن موقع، سازمان سیا این مدت را پنج سال برآورد کرده بود... بهرحال این خطر موجب بسیج افکار عمومی بین المللی به نفع جنگ شد.

چند ماه بعد، هیأت نمایندگی سازمان ملل که ریاست آن را یک نفر آمریکایی به نام دیوید کی بعهده داشت، ۴۵۰۰ صفحه اسناد مربوط به برنامه صدام حسین را ضبط کرد. این هیئت نیز اعلام داشت که رژیم بغداد تا تولید بمب اتمی ۱۲ تا ۱۸ ماه بیشتر فاصله نداشته است. تصادف عجیب اینکه در همان موقع فاش شد که آقای کی، تکالیف خود را بعنوان مأمور سازمان ملل متحد فراموش کرده و طی اقامت خود در بغداد، مستقیماً اطلاعاتی را در اختیار دولت متبوع خود قرار داده است. بی شک در چارچوب نظم نوین بین المللی، وی دیگر فرقی میان ملل متحد و ایالات متحده نمیدید...

همین اواخر، برپایه همان ۴۵ هزار صفحه سند، جلسه ای سری با شرکت کارشناسان آمریکایی، روسی، فرانسوی و انگلیسی به نتیجه ای کاملاً متفاوتی رسید: در آستانه جنگ خلیج فارس، دستکم سه سال و بی شک بیشتر از آن لازم بود تا عراق به سلاح هسته ای دست یابد.

بی شک پرزیدنت بوش، با اظهارات خود میکوشید مسئولیتهايش را در ساختمان ماشین جنگی عراق پنهان سازد. در بهار ۱۹۸۹ برخی کارشناسان در رابطه با برنامه هسته ای عراق، به دولت آمریکا هشدار داده بودند؛ اما این هشدار بی نتیجه ماند زیرا ائتلاف میان دو کشور بسیار مستحکم بود.

از بهار سال ۱۹۸۲، دولت ریگان-بوش معاون رئیس جمهور بود- تصمیم گرفت که اطلاعات نظامی را بویژه از طریق سازمان سیا، در اختیار رژیم صدام حسین قرار دهد، بدین ترتیب، دولت آمریکا در جنگ تجاوزگرانه عراق علیه ایران، درکنار عراق قرار گرفت.

شواهد بسیاری در مورد این همکاری وجود دارد ولی چند هفته ای است که اقتضاح جدیدی که آنرا عراق گیت مینامند واشنگتن را به خود مشغول داشته است. حداقل دوسال قبل از دوم اوت ۱۹۹۰ (تجاوز عراق به کویت) عراق کمکهای غذائی آمریکا را صرف خرید اسلحه میکرد ولی بوش و همکارانش میکوشیدند که این امر را از افکار عمومی و کنگره پنهان سازند.

این واقعیتها را به حساب چه باید گذاشت: وقاحت؟ عدم صلاحیت؟ حساسی که غلط از آب درآمد؟ در هر صورت در پرتو این واقعیتها سخنان بوش درباره اخلاق، نظم نوین بین المللی و توانائی ایالات متحده در بعهده گرفتن رهبری کره خاکی معنائی دیگر به خود میگیرد

ترجمه از لوموند دیپلماتیک

نکته دیگری که در هر دو سند به آن تکیه

شده اینست که آمریکا باید به هر قیمتی

اتحاد شوروی سابق را در وضع فروپاشیده

کنونی باقی نگاه دارد. از هفت سناریوی

درگیری احتمالی دو تایی آن به اتحاد شوروی

سابق مربوط میشود: اولی احتمال مداخله

روسیه به نفع ساکنین روس تبار جمهوریهای

بالتیک را در نظر میگیرد و دومی درگیری با

ائتلاف جدیدی دیگر به سرنگی یک قدرت

نظامی «مهاجم» را که در شرایط کنونی

کشوری بجز روسیه نمیتواند باشد. این دو

سند که به بحث هائی که میان صاحب نظران

روابط بین المللی در مورد هدف واقعی سیاست

آمریکا در رابطه با اتحاد شوروی جریان

داشت خاتمه میبخشد و بخوبی نشان میدهد

که بجز دوره جنگ خلیج که آمریکا به

همیاری اتحاد شوروی نیاز داشت و دوره

انعقاد و اجرای مراحل عمده خلع سلاح، هدف

اصلی فروپاشی اتحاد شوروی بوده است. در

سند نخست، درباره این موضوع چنین آمده

است: «فروپاشی نیروی نظامی شوروی،

هرگونه امکان نست زدن به یک جنگ غیر

اتمی عمده را از دولتی که جانشین اتحاد

شوروی خواهد شد، سلب میکند.»

حفظ سروری آمریکا و موقعیتش بعنوان

تنها ابرقدرت جهان نه تنها در مورد دشمنان

سابق است بلکه متحدانش را نیز شامل

میشود. در سند اول گفته شده که «هدف ما

باید چکوگیری از ایجاد یک سیستم دفاعی

منحصراً اروپائی باشد که میتواند پیمان

ناتو را به بی ثباتی بکشد.»

در مورد خاور دور، سند دوم ضمن اشاره به

احتمال کاهش نیرو های نظامی آمریکا در

منطقه، به ضرورت حفظ موقعیت این کشور

بمطابق قدرت نظامی درجه یک در منطقه تاکید

میورزد و بویژه نسبت به خطرات تزلزل

ثبات منطقه که ممکن است در پی افزایش

نقش ژاپن یا حتی کره ناشی شود، هشدار

میدهد.

ترجمه و تلخیص از

نشریه لوموند دیپلماتیک

سید علی محمد